

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصه متن سلسله جلسات

مهمترین راه پیشگیری از سقوط انسان و نابودی جامعه

علیرضا پناهیان



بیان و معنی

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «مهمترین راه پیشگیری از سقوط انسان و نابودی جامعه» می باشد که در محرم سال ۹۹ و در دانشگاه امام علی (ع) برگزار شده و در ۱۱ جلسه ارائه شده است.

-
- ۳ | جلسه اول | مهم‌ترین عامل سقوط انسان چیست؟
- ۱۱ | جلسه دوم | کم خواستن؛ مشکل اکثر انسان‌ها!
- ۱۹ | جلسه سوم | کمال‌طلبی انسان کجا متوقف می‌شود؟
- ۲۷ | جلسه چهارم | امساک از پرداخت؛ آغاز سقوط فرد و جامعه
- ۳۵ | جلسه پنجم | امتحان مواسات، در صدر اسلام و در آستانه ظهور
- ۴۳ | جلسه ششم | بخل و شح نفس؛ مانع برقراری عدالت در جامعه
- ۵۱ | جلسه هفتم | تمدن مبتنی بر امساک و تمدن مبتنی بر انفاق
- ۵۹ | جلسه هشتم | لزوم آمادگی روحی برای مراتب مختلف پرداخت
- ۶۹ | جلسه نهم | سه اثر مهمی که فرهنگ مواسات در جامعه دارد
- ۷۹ | جلسه دهم | نقش ولایت در گفتمان انفاق و مواسات
- ۹۱ | جلسه یازدهم | تفاوت تمدن مبتنی بر انفاق با تمدن غرب

اجلسه اول |

مهم ترین عامل سقوط انسان چیست؟

چرا بعضی‌ها ایمانشان را از دست می‌دهند؟ مشکل اصلی آنها چیست؟
تکبر و حسادت در همه هست، اما چرا همه را زمین نمی‌زند؟
کدام خوبی، نجات‌دهنده انسان است؟

کارکرد مهم این‌گونه مجالس «شناخت اولویت زمانه» است

در ابتدا به‌عنوان مقدمه، چند نکته را در باب این‌گونه مجالس و سخنرانی در چنین محافلی عرض کنم. اول اینکه این مجالس، صرفاً نباید کار آموزشی یا کار تربیتی انجام بدهند؛ البته خوب است در چنین مجالسی، هم آموزش ببینیم و هم موعظه و تذکر بشنویم و تنبّه پیدا کنیم و در واقع گامی برای تربیت خودمان برداریم. ولی مباحثی که در این مجالس مطرح می‌شود، یک کارکرد دیگری هم دارد که آن چنان آموزشی یا تربیتی نیست.

کارکرد مباحثی که در چنین محافلی ارائه می‌شود، فقط این نیست که اثر روحی مطلوب بگذارد یا یک اثری در اندیشه انسان بگذارد به این معنا که آگاهی‌های انسان را اضافه کند. البته این را رد نمی‌کنیم که «این مجالس باید تعلیم‌دهنده و تزکیه‌کننده باشند» ولی این دو کارکرد، در مقابل یک کارکرد دیگر که مباحث این‌گونه مجالس دارد، شاید فرع به‌نظر برسد و آن هم این است که ما الویت زمانه خودمان را در این مجالس باید بشناسیم و متوجه بشویم کدام خوبی از بین خوبی‌ها، امروز وقتش هست که به آن بپردازیم.

کارکرد مهم این مجالس، این است که اولیت‌ها را درک کنیم؛ اینکه الان نوبت چیست و الان کدام بدی مهم است که باید به آن حمله کنیم و آن را از بین ببریم؛ هم در خودمان و هم در جامعه. و اینکه الان زمان کدام خوبی است که باید به سراغ آن برویم.

این مجالس بیش از اینکه علمی و احساسی باشند، مجالس عقلی هستند

به تعبیر دیگر، این مجالس، بیشتر از اینکه مجالس علمی باشند یا مجالس قلبی (به معنای احساسی و عاطفی) باشند، مجالس عقلی هستند. عقل چه کار می‌کند؟ عقل نمی‌گوید خوبی و بدی چیست؟ اینها را علم می‌گوید. عقل می‌گوید: کدام بدتر است؟ الان نوبت مبارزه با کدام بدی هست؟

می‌دانید اگر در مجالس ما عقلانیت جاری نباشد و فقط علم جاری باشد، چه فاجعه‌ای پدید خواهد آمد؟ شاید با علم، سر ما را ببرند! اگر در مجالس ما «حال» باشد اما عقل نباشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ امروز سَرِ یک موضوعی گریه می‌کنیم که موضوع امروز نیست! امروز نسبت به چیزی متأثر می‌شویم که نوبت آن نیست!

یک جاهایی دشمن انسان جهل است، ولی این دشمن را به سادگی می‌شود شکست داد؛ مخصوصاً امروز. یک جاهایی دشمن انسان، قساوت قلب است، این را هم راحت می‌شود شکست داد. لذا ما در این مجالس، می‌خواهیم عقل خودمان را پرورش بدهیم، و فرض ما این است که مخاطبان ما اهل علم و اهل دل هستند.

کسی که زمان نشناس باشد، خیلی خطا و اشتباه می‌کند

عقل چه کار می‌کند؟ دل را جهت می‌دهد و انرژی دل را در موضوعی مصرف می‌کند که امروز لازم است. «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوْاِيسُ» (کافی/ج ۱/ص ۶۱) کسی که به زمان خودش آگاه است و می‌فهمد که «الان وقت چیست؟ الان در چه زمانه‌ای دارم زندگی می‌کنم؟» خطاها به او هجوم نمی‌برند. یعنی کسی که زمان نشناس باشد، خیلی خطا و اشتباه می‌کند.

یکی از کارکردهای این مجالس، این است که ما ببینیم «الان وقت چیست؟ الان در چه زمانه‌ای به سر می‌بریم؟» به تعبیر دیگر، یکی از کارکردهای این مجالس این است که نه تنها بفهمیم «الان زمان چیست؟» بلکه بین خوبی‌ها، خوب‌تر را تشخیص بدهیم و بین بدی‌ها، بدتر را تشخیص بدهیم.

اصلی‌ترین معرفت انسان، معرفتی است که او را به تشخیص اولویت‌ها و «حکمت» برساند / ایام محرم، ایام حکمت است

اصلی‌ترین معرفت انسان هم معرفتی است که انسان را به تشخیص این اولویت‌ها برساند؛ به آن می‌گویند «فرقان» به آن می‌گویند «بصیرت» به آن می‌گویند «حکمت». ایام محرم، ایام حکمت است، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هر کسی بچه‌های مرا دوست داشته باشد، خدا به او حکمت می‌دهد (مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي؛ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة / ۸۴) و (مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَزَى يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ عَلَي لِسَانِهِ؛ محاسن / ۱/ ۶۱)

شما در ماه محرم، در اوج دوست داشتن بچه‌های پیغمبر (ص) هستید، پس در ماه محرم، بیشترین حکمت را دارید، پس در ماه محرم، برنامه‌ریزی سال خودتان را انجام بدهید. شب عاشورا، شب قدر عقل ما محسوب می‌شود؛ شبی است که عقل ما بیش از هر وقت دیگری می‌رسد، چون بیش از هر زمان دیگری مستغرق در محبت حسین (ع) هستیم.

این مجالس، مجالس پرورش عقل هستند. ما امسال در این جلسات، می‌خواهیم به موضوعی پردازیم که جنبه راهبردی دارد و از شما می‌خواهم درباره موضوع این جلسه فکر کنید و داوری کنید که آیا الان زمان این سخن بود؟ الان مهم‌ترین نیاز ما چیست؟ الان دشمن درجه یک ما کیست؟ ...

پاسخ به یک شبهه: نمی‌شود که چند موضوع، همگی «مهم‌ترین موضوع» باشند!

مقدمه دیگری که می‌خواهم عرض کنم، این است که ما هر سال، وقتی در این مجالس صحبت می‌کنیم، یک شبهه‌ای برای بعضی‌ها پیش می‌آید و آن اینکه می‌گویند: «ما هر سال در این جلسات، با یک موضوعی مواجه می‌شویم که به‌عنوان مهم‌ترین موضوع مطرح می‌شود و دوباره سال بعد می‌آییم و می‌بینیم که یک موضوع دیگری به‌عنوان مهم‌ترین موضوع معرفی شده است!»

بعضی‌ها بنده را به اغواگری متهم می‌کنند که با عملیات روانی برای آنها جا می‌اندازم که «این موضوع، مهم‌ترین است!» چگونه می‌شود که هر سال، یک موضوع دیگر به‌عنوان مهم‌ترین موضوع معرفی می‌شود، درحالی‌که مهم‌ترین موضوع، بالاخره یک موضوع است نه چند موضوع!

یک حقیقت را می‌شود از زوایای مختلف نگاه کرد

این شبهه، واقعاً جا دارد، ولی باید به این مسئله توجه کنیم که یک حقیقت را می‌شود از زوایای مختلف نگاه کرد، وقتی از زوایای مختلفی به یک حقیقت نگاه کنیم، می‌توانیم تصویری متفاوت ارائه بدهیم. مثلاً یک فیل را می‌توان از زوایای مختلف نگاه کرد، اگر از بالا نگاه کنید، یک تخته‌سنگ سنگین است که روی زمین افتاده است و اگر از پایین نگاه کنید، یک صخره‌ای است که در آسمان معلق است.

حقیقت‌هایی را که جنبه معنوی دارند، از زوایای مختلفی می‌شود نگاه کرد، اگر سراغ روایات بروید، می‌بینید که در روایات، این وضعیت بسیار تکرار شده است، شاید صدها بار در روایات، از کلام معصوم بشنوید که «بهترین کار این است...» گاهی می‌فرمایند: «این سه را داشته باشید، سعادت‌مند می‌شوید...» و گاهی می‌فرماید: «این دو را داشته باشید، سعادت‌مند می‌شوید» در حالی‌که این دو با آن سه موضوع، فرق دارند. اینها دیدن یک حقیقت از منظرهای مختلف است؛ حقیقت یک منشور است که از زوایای مختلفی می‌شود به آن نگاه کرد.

البته ممکن است انسان در بیان فهرستی از مهم‌ترین‌ها، اشتباه کند-کما اینکه خیلی‌ها هستند که اشتباه می‌کنند- ولی اگر از راهنمایی دین برخوردار باشید و جامع‌نگر باشید و حکمت داشته باشید، در تشخیص مهم‌ترین‌ها اشتباه نمی‌کنید؛ هرچند فهرست طولانی‌ای از مهم‌ترین‌ها داشته باشید. وقتی اینها را تفسیر کنید، می‌بینید که اینها همه یک حقیقت را می‌گویند و در آن یک انسجام فوق‌العاده هست.

اگر بنده هر سال به یک موضوعی می‌پردازم که از یک زاویه‌ای، مهم‌ترین موضوع است، به همه مهم‌ترین‌های سال‌های قبل هم توجه دارم؛ هیچ‌کدام از آنها حذف نمی‌شود و با هم تعارضی ندارند. این زیبایی آن حقیقتی است که وقتی از زوایای مختلف به آن نگاه می‌کنید، این‌گونه جلوه می‌کند.

مهم‌ترین عامل سقوط انسان و از بین رفتن ایمان چیست؟

امسال می‌خواهیم از مهم‌ترین عامل سقوط انسان و مهم‌ترین عامل از بین رفتن ایمان صحبت کنیم. این عامل، جدا از اینکه در جای خودش واقعاً مهم‌ترین است، بحث این روزها و این ایام هم هست، نیاز اول جامعه امروز ما

هم هست، و در زندگی فردی هر کدام از ما، مهم‌ترین است.

وقتی نبض زمان را می‌گیریم، می‌بینیم که اتفاقاً امروز به این عامل، بیشترین نیاز را داریم و نبرد بین حق و باطل در این جامعه دینی پرتلاطم رو به پیشرفت ما، سراین موضوع است. جنگ سنگینی راه افتاده است و این جنگ، سر و صدای بسیار شدیدی پیدا خواهد کرد. شما اگر می‌خواهید در این نبرد، لشکریان جبهه حق باشید، اول باید صحنه نبرد را بشناسید.

امروز اصلی‌ترین دعوای بین حق و باطل، چیست؟

من فکر می‌کنم خیلی از ما نسبت به این «مهم‌ترین محل درگیری» غفلت داریم و نمی‌دانیم که دعوا سر چیست؟ دروغ‌گویان در جامعه، دروغ‌های فراوان و سنگینی گفته‌اند برای اینکه محل درگیری، معلوم نشود، چون اگر محل درگیری معلوم بشود، مردم اکثراً به طرف حق می‌روند.

ما در این بحث، در واقع می‌خواهیم به اصلی‌ترین دعوای امروز بپردازیم. جدای از اینکه می‌خواهیم به اصلی‌ترین نبرد بین حق و باطل امروز در جامعه خودمان - که البته به جامعه جهانی هم ربط دارد - بپردازیم، می‌خواهیم یکی از مهم‌ترین‌ها را بشناسیم.

مهم‌ترین عامل سقوط انسان، جهل نیست! / خیلی از دانایان ساقط شده‌اند!

درباره موضوع بحث، ابتدا چند تا سؤال مطرح کنیم: «مهم‌ترین راه پیشگیری از سقوط یک انسان و نابودی یک جامعه، چیست؟» به تعبیر دیگری، «مهم‌ترین عامل سقوط یک انسان چیست؟ و مهم‌ترین عامل نگه‌دارنده یک انسان از سقوط چیست؟»

اگر بگویید: مهم‌ترین عامل سقوط انسان، جهل است، بنده نمی‌پذیرم! جهل، راحت برطرف می‌شود. کم دانایان ساقط نشده‌اند! کم دانایان در یک جامعه نبوده‌اند که آن جامعه ساقط شده است!

خیلی از خوبی‌های اخلاقی، قدرت نگه‌داری انسان را از سقوط ندارند

بسیاری از خوبی‌های اخلاقی را هم در این سلسله از جلسات، فراموش کنید، چون قدرت نگه‌داری انسان را از سقوط ندارند. خیلی از خوب‌ها ساقط شده‌اند. در صدر اسلام، اکثر قریب به اتفاقی که پای رکاب پیغمبر (ص) بودند و پای کلاس پیغمبر (ص) بودند، ساقط شدند! این قدر ساقط شدند که کارشان به جایی رسید که حسین (ع) را کشتند. آنها یا جوج و مأجوج نبودند، آدم‌های معمولی بودند و نفس پیغمبر (ص) به آنها خورده بود؛ باید ببینیم مشکل اصلی آنها چه بود که ساقط شدند؟

اگر پرسید: یا رسول‌الله (ص) چرا اینها که سال‌ها در کنار شما بودند، این طور سقوط کردند؟ ایشان می‌فرماید: «من خیلی از خوبی‌ها را در اینها ایجاد کردم، ولی آن خوبی‌ای که باید در اینها ایجاد می‌شد، هرچه تلاش کردم ایجاد نشد» آن خوبی چیست؟ قطعاً نماز خواندن نیست.

گاهی گفته می‌شود که «امام حسین (ع) به خاطر نماز شهید شد» باید دید که منظور از این حرف، چیست؟ چون هم ابلیس نماز می‌خواند هم شمر نماز می‌خواند! شاید بگویند: «برای نماز حقیقی، شهید شد» پس اول بگویید نماز حقیقی چیست و نماز حقیقی خواندن به چیست؟ و بعد بگویید که امام حسین (ع) برای آن شهید شد.

بسیاری از خوبی‌ها نجات‌دهنده انسان نیستند / کدام خوبی، نجات‌دهنده است؟

کدام خوبی، نجات‌دهنده است؟ بسیاری از خوبی‌ها نجات‌دهنده انسان نیستند و بسیاری از بدی‌ها هم نابودکننده انسان نیستند. وجود بدی در وجود انسان یک مسئله خیلی طبیعی است؛ کما اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «أَكْرَهُ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا» (غررالحکم / ۲۴۷۷) تو طبیعتاً خیلی از بدی‌ها را داری و پیدا می‌کنی. این چیز بدی نیست.

داشتن خیلی از خوبی‌ها هم هنر نیست. تغییر دادن برخی از بدی‌ها به خوبی‌ها هم کار دشواری نیست. بعضی‌ها بوده‌اند که با کمک دین و اخلاق، اصلاحاتی در خودشان انجام دادند و رفتارهای خودشان را تغییر دادند ولی آخرش ساقط شدند و به جهنم رفتند.

یک خوبی‌ای هست که وراى این خوبی‌هاست و از آن کمتر حرف زده می‌شود و آدم وقتی می‌خواهد به سمت آن خوبی برود، دست و دلش می‌لرزد. یک بدی‌ای هم هست که درباره آن، کمتر حرف زده می‌شود، درحالی‌که این بدی در خیلی‌ها هست ولی فکر می‌کنند که طبیعی است و باید از آن محافظت هم بکنند!

اگر آدم ایمان داشته باشد، اگر آدم خیلی از عبادات را انجام بدهد و اگر خیلی از مقررات را رعایت بکند، چه خطری ممکن است او را ساقط بکند؟ به حدی که می‌توان گفت «ای کاش بد بود، ولی دچار این خطر نمی‌شد!»

به همان دلیلی که حضرت آدم سقوط کرد، یک مؤمن و یک جامعه هم ساقط می‌شود

حضرت آدم چرا از بهشت هبوط کرد و سقوط کرد؟ خیلی وقت‌ها ما برای بد بودن خودمان بهانه می‌آوریم و می‌گوییم «شرایط مان بد است!» جدّ ما حضرت آدم که شرایطش بد نبود؛ خیلی هم خوب بود. حضرت حوّا هم شرایطش بد نبود؛ خیلی خوب بود. چرا خدا قصه حضرت آدم و حوّا را جلوی چشم ما آورد؟ برای اینکه ما پس‌فردا نگوییم «شرایط مان خوب نبود لذا آدم‌های بدی شدیم!» شاید خدا می‌خواهد بفرماید: «دقت کن، ببین چرا حضرت آدم از بهشت اخراج شد و سقوط کرد؟ او که شرایطش خوب بود!»

به همان دلیلی که حضرت آدم سقوط کرد، به همان دلیل، یک جامعه هم ساقط می‌شود. و به همان دلیل یک انسان مؤمن به پایان ایمانش می‌رسد.

انسان باید امتحان بشود و در این امتحان، خودش را نشان می‌دهد. امتحان انسان سرچیز است که او را ساقط می‌کند؟ ما در این امتحان‌ها باید مواظب چه چیزی باشیم؟ اگر نماز خواندن، ما را در مقابل آن بدی، نجات نمی‌دهد، پس نماز خواندن برای چیست و چه فایده‌ای دارد؟ کما اینکه نماز خواندن ابلیس هم او را در مقابل آن بدی نجات نداد.

تکبر و حسادت، در همه هست، اما چه کسانی را نابود می‌کند؟

ممکن است شما به یاد صفتی مثل تکبر یا حسادت بیفتید. بله؛ ابلیس در اثر تکبر و حسادتش نابود شد اما حسادت همه را نابود نمی‌کند، حسادت، اپیدمی است و تقریباً در همه وجود دارد. در روایتی هست حتی در انبیاء هم حسادت هست. حضرت امام (ره) این روایت را توضیح دادند. (ثَلَاثَةٌ لَمْ يَنْجُ مِنْهَا نَبِيٌّ فَمَنْ دُونَهُ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ وَالطَّيْرَةِ وَالْحَسَدِ إِلَّا أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ؛ کافی / ج ۸ / ص ۱۰۸) مؤمنینی که به بهشت می‌روند، دم در بهشت از چشمه‌ای می‌نوشند که باقی‌مانده حسادتشان از بین برود.

حسادت در همه هست؛ باید ببینیم که این حسادت، چه کسانی را نابود خواهد کرد؟ تکبر هم در همه هست. به این سادگی تکبر از بین نمی‌رود. اما یک بدی یا یک خطری وجود دارد که اگر به آن بی‌توجه باشی تکبر تو بالا می‌آید و نابودت می‌کند. یک مراقبتی هست که آن مراقبت را اگر داشته باشی، تکبر و حسادت را می‌توانی در خودت خفه کنی. یک خوبی‌ای هست که اگر آن خوبی را داشته باشی، نمازت زنده و سرحال و قشنگ می‌شود. اگر آن را نداشته باشی ایمان تو محک نخورده یا هنگام محک خوردن، ایمان خودت را از دست می‌دهی.

چرا بعضی‌ها ایمانشان را از دست می‌دهند؟

ایمان به اینکه «خدا هست» اصلاً هنر نیست. ساختار فکر انسان و روح انسان، طوری آفریده شده است که اگر یک مقدار به خودش مراجعه کند می‌بیند که خدا هست. ایمان به خدا داشتن هنر نیست؛ ایمان داشتن به چه چیزی در رابطه با خدا، هنر است؟ ما باید درباره همین صحبت کنیم.

ایمان به خدا در ما هست. اما خیلی‌ها این ایمان را داشتند و از دستش دادند! سرچی از دست دادند؟ نگویید «سرتکبر!» چون تکبر را خیلی‌ها دارند اما چرا تکبر، بعضی‌ها را بدبخت می‌کند و بعضی‌ها را بدبخت نمی‌کند؟ اینها که با تکبر بدبخت شدند، کجا نقص داشتند؟ من کجا باید آماده باشم که با تکبر، بدبخت نشوم؟

جمع بندی بحث، از سه زاویه مختلف

پس یک بار از زاویه امتحان بحث کردیم و گفتیم: ما باید امتحان بشویم تا معلوم بشود این خوبی‌ها حقیقتش در ما هست یا نه؟ انسان سر چه چیزی اگر امتحان بشود، زمین می‌خورد؟ آن امتحان اصلی سر چیست؟

یک بار هم از زاویه بدی‌ها بحث کردیم؛ مثلاً تکبر و حسادت که دو تا از بدی‌های ریشه‌ای هستند که ابلیس را زمین زدند. ولی این بدی‌ها در همه هست، اما همه را زمین نمی‌زند! آدم چه چیزی داشته باشد با اینها زمین نمی‌خورد؟

یک بار هم از زاویه ایمان بحث کردیم و گفتیم که ایمان به خدا داشتن، هنر نیست. ایمان به معاد داشتن هم هنر نیست. ایمان به اولیاء خدا داشتن هم هنر نیست!

چرا بعضی‌ها ولایت‌مدار نمی‌شوند؟ مشکل اصلی آنها چیست؟

ممکن است شما بگویید که ولایت‌مداری اصل قصه است. بله؛ بنده هم قبول دارم که ولایت‌مداری اصل قصه است؛ اما چرا بعضی‌ها ولایت‌مدار نمی‌شوند؟ بیماری یا مشکل اصلی آنها چیست؟ چرا آخرالزمان هنگام امتحان کردن شیعیان است تا غربال بشوند و منافقین از شیعه بیرون ریخته بشوند؟! منافق شیعه یعنی چه؟ یک زمانی منافق کسی بود که علی بن ابی‌طالب (ع) را قبول نداشت. اما وقتی یک کسی دوازده امام را قبول دارد، دیگر نفاق او چه معنایی دارد؟

امام (رضاع) درباره برخی از این شیعیان می‌فرماید: «انَّ مِمَّنْ يَنْتَحِلْ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ فِتْنَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنَ الدَّجَالِ...» (وسائل الشیعه / ج ۱۶ / ص ۱۷۹) اینها امام حسین (ع) را دوست دارند، اما قبل از ظهور، فتنه‌هایی شدیدتر از فتنه دجال راه می‌اندازند، چه بسا اینها برای امام‌زمان (ع) هم اشک بریزند اما وقتی امام زمان (ع) آمد، در مقابل او بایستند! اینها چه چیزی را قبول نمی‌کنند؟

آن کسی که روز اول، ریاست پیغمبر(ص) را نپذیرفت، آن کسی که روز دوم، ریاست امیرالمؤمنین(ع) را نپذیرفت و آن کسی که پس از ظهور، با همه ادعاهای شیعه‌گری، ریاست ولی الله الأعظم(عج) را نمی‌پذیرد، وجه مشترک بین آنها چیست؟ یک چیزی هست که تکبر آنها، خودش را نشان می‌دهد. آن چیست که مزرعه بروز تکبر است، ولی خودش یک حقیقت دیگری است.

چه موضوعی است که ایمان مان را در آن موضوع باید امتحان کنیم؟ چه موضوعی است که عامل اصلی پذیرفتن ولایت ولی خدا یا رد کردن ولایت ولی خداست و اتفاقاً موضوع زمانه ما هم هست؟

در این جلسات، می‌خواهیم یک مقدار از برخی حرف‌های شنیده شده، جلوتر برویم. در جلسات بعد که پاسخ را عرض کردم و سر پاسخ، با همدیگر صحبت کردیم، آن وقت این سؤال‌ها هم بیشتر، معنای خود را نشان خواهد داد.

اجلسه دوم |

کم خواستن؛ مشکل اکثر انسان ها!

همه بدبختی انسان از «کم خواستن» است
حسین (ع) را «به کم راضی ها» کشتند!
آدم ها کمال طلب هستند، اما چه می شود که به کم قانع می شوند؟
کسی که از «همه چیز خواهی» دست بردارد، از هویت انسانی اش دور شده

اینکه انسان «همه چیز خواه» است و دنبال بهترین هاست، خیلی خوب است

انسان ها همه کمال طلب هستند، البته تعبیر کمال طلبی تعبیر خیلی جذابی نیست؛ تعابیر مردمی تر و دقیق تری هم وجود دارد، مثلاً اینکه انسان ها همه چیز خواه هستند، انسان ها بهترین ها را برای خودشان می خواهند؛ بهترین لذت ها، بهترین موقعیت ها را برای خود می خواهند، انسان ها سیری ناپذیر هستند، انسان ها بی نهایت طلب هستند و... مگر اینکه انسان ها را اسیر کنیم و آنها را از حداقل هم باز بداریم، آن وقت طبیعتاً ممکن است به همان حداقل اکتفا کنند و برای حداقل، دست و پا بزنند. ولی اگر انسان رها بشود هیچ چیزی جلودارش نیست.

این خیلی خوب است که انسان «کمال طلب» باشد، یا به تعبیر دیگر، اینکه «انسان ها همه چیز می خواهند» که تعبیر مردم فهم تری است و ما در محاورات مان استفاده می کنیم.

اگر بخواهیم چیزی به نام درس اخلاق بگوییم، اولین درس اخلاق این است که انسان در «همه چیز خواهی»، در بیشتر خواستن، در بالاترین لذت‌ها را خواستن، تقویت بشود! در اینکه انسان نخواهد هیچ فرصتی و هیچ موقعیتی را از دست بدهد، نخواهد هیچ لذتی را از دست بدهد و... در اول مسیر تربیت، نباید انسان را از طمع ترساند، بلکه باید او را طماع کرد، نباید اصلاً او را از چیزی ترساند، باید او را شجاع کرد.

کسی که از «همه چیز خواهی» دست بردارد، از هویت انسانی خودش فاصله گرفته

اگر کسی از «همه چیز خواهی» دست بردارد دیگر از هویت انسانی خودش فاصله گرفته است، آن وقت شما چه کسی را می‌خواهی تربیت کنی؟ وقتی پایه خواستنی‌های اصلی و کلیدی انسان خراب شده است، به یک موجود ترسوی حداقلی، چه می‌خواهی بگویی؟ می‌خواهی او را به کجا برسانی؟ دیگر فایده ندارد، چون خراب شده است.

انسان همه چیز خواه است، البته خیلی از آدم‌ها این همه چیز خواهی خودشان را پنهان می‌کنند. خیلی‌ها هم هستند که وقتی می‌خواهند آدم‌ها را تربیت کنند، سعی می‌کنند از این موضوع حرفی نزنند، چون می‌گویند «این خیلی خطرناک است! اگر انسان همه چیز بخواهد، می‌دانی چه می‌شود؟ برای خودش فرعون می‌شود!»

هر انسانی باید همه چیز خواهی‌اش را در وجود خود لمس کند

اتفاقاً طرح اسلام در تربیت انسان، در مسیر رشد سنی، دقیقاً این‌گونه است که هفت سال بچه باید ارباب باشد (الْوَلَدُ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ؛ وسائل الشیعه ۱/ ۴۷۶) یعنی هفت سال او را نترسان و به او «چشم» بگو، بگذار احساس کند ابرقدرت است و حکمرانی می‌کند. بعضی از پدر مادرها ادب کردن بچه را زود شروع می‌کنند و این غلط است! واقعاً انسان اول باید این خواسته خودش را ببیند و مزه‌اش را بچشد، ببیند که پدر و مادر در خدمتش هستند!

برخی از پدر و مادرها زود به بچه می‌گویند «تو من را دوست داری یا نه؟» چرا این سؤال را از بچه می‌پرسی؟ بگو من تو را دوست دارم! فعلاً چیزی را به او تکلیف نکن، تحمیل نکن. او الان پادشاه است! این حرف خیلی معنادار است؛ او در هفت سال اول باید این گستردگی را در خودش تجربه کند و ببیند، نباید او را بترسانی و محدودش کنی. هر انسانی ابتدا باید این مرحله را طی کند و همه چیز خواهی خودش را در وجودش لمس کند.

یکی از دلایلی که ما دنبال امام زمان (ارواحنا له الفداء) هستیم تا حضرت تشریف‌فرما بشوند، همین است که می‌گوییم آن زمان زندگی کردن یک معنای دیگری پیدا می‌کند، حضرت مثل پدر جامعه بشری می‌آید و حیات و نیازهای اولیه انسان‌ها را تأمین می‌کند و آدم‌ها دیگر از اسارت نیازهای حداقلی خلاص می‌شوند.

چرا بسیاری از درس‌های اخلاقی باعث خراب شدن و بی‌دینی آدم‌ها می‌شود؟

خیلی باید به این نکته دقت کرد که واقعاً کم نیست درس‌های اخلاقی‌ای که آدم‌ها را خراب می‌کند و یا آنها را بی‌دین و ضد دین می‌کند و اصلاً آنها را بد بار می‌آورد. در اصل یک مرحله‌ای در زندگی انسان باید باشد که به ایشان گفته شود «همه چیز بخواه، کم نخواه، طمع بورز، حرص داشته باش، بی‌نهایت طلب باش، فرصت طلب باش، خودخواه باش!» و این در حالی است که اگر این حرف‌ها را جایی بگوییم، برخی می‌گویند «حرف‌های غیر اخلاقی است» حتی آدم‌ها اگر گاهی دیدند که این صفات را یک مقدار در وجودشان دارند، سریع خودشان را سانسور می‌کنند!

کلماتی مثل «خودخواهی، فرصت طلبی، خودبینی و...» که ما می‌گوییم بد است، اصلاً در اسلام بد نیست؛ خودبینی نه تنها بد نیست، بلکه آخر همه خوبی‌ها است و محدودیت هم ندارد که بگوییم «یک مقدار هم خودت را ببین!»، نه اتفاقاً می‌گوییم «همه‌اش خودت را ببین!» آن وقت از دریچه این خودبینی است که به اهل عالم احترام خواهی گذاشت و حتی فدای آنها خواهی شد؛ چون به نفع تو است!

در هفت سال اول زندگی، باید بچه «همه چیز خواه» (کمال طلب) بار بیاید

من چه کار کنم با این جهانی که بشر را به بردگی کشیده و برای به بردگی کشیدن بشر حتی دین را استخدام کرده، درس اخلاق درست کرده، او را به قناعت وادار کرده، یعنی آنها را به یک حداقلی قانع کرده است و حاضرند ابرقدرت‌ها، حداکثرها را ببرند و می‌گویند «در عوضش، بگذار ما این دو روزه را زندگی کنیم!» لعنت خدا بر آنها باد! لعنت خدا شامل حال کسی می‌شود که یک ذره از بلندپروازی خودش کوتاه بیاید، به خاطر ابرقدرت‌های پوشالی! فعلاً تو همه چیز بخواه، این مرحله اول است، یعنی در هفت سال اول زندگی، باید بچه این طوری بار بیاید.

ما آمدیم یک مدرسه علمیه بزنیم دیدیم که پایه‌های تربیتی در دوران راهنمایی و دبیرستان شکل گرفته و اینها بچه را داغون کرده‌اند! ما زیاد نمی‌توانیم در این مقطع چیزی را درست کنیم، فعلاً باید قبلی‌ها را بازسازی کنیم. لذا رفتیم مدرسه راهنمایی بزنیم، باز دیدیم که در دبستان، پدر بچه را درآورده‌اند! رفتیم دبستان بزنیم، دیدیم در مهدکودک و آن هفت سال اول در خانه داغونش کرده‌اند! پس چه کار کنیم؟ گفتیم از مهدکودک شروع کنیم؛ فعلاً پدر مادرها بیایند یاد بگیرند که با بچه خود، چگونه برخورد کنند! بعداً ما با او کار داریم.

طاغوت، انسان‌ها را به حداقل راضی می‌کند تا بتواند بر آنها سوار شود

اینکه قرآن می‌فرماید «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل/۳۶) در واقع این طاغوت است که ما را راضی به حداقل کرده است! وگرنه او نمی‌تواند طغیان کند. انسان موجود همه چیز خواهی است. شما فکر می‌کنید الان درد بشریت این است که انسان در همه چیز خواهی طغیان کرده است؟ نخیر این طور نیست!

وقتی خداوند می‌خواست پیامبر خود را بفرستد به ایشان فرمود: برو، انسان‌ها طغیان کرده‌اند؛ «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (علق/۷۰۶) آن زمانی که خدا می‌خواست حضرت موسی را بفرستد، به او فرمود «ادْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (طه/۲۴) مسئله تو طغیان‌گران هستند! در حال حاضر و در زمان ما هم مسئله، طغیان‌گران هستند، اما در واقع مسئله بشر «طغیان» نیست، بلکه مسئله «تمکین کردن در برابر طغیان‌گران» است!

تو چرا به حداقل قانع شدی؟ چرا به کم راضی شدی؟ که حالا او (طاغوت) بتواند قدرت پیدا کند و بر پشت تو سوار شود و سرت را ببرد! و بعد ناله بزنی که «خدایا این ظالم را از سر من بردار!» مشکل این بود که تو کم خواستی و او پُر خواست!

مشکل اکثر انسان‌ها، کم خواستن است

مسئله اکثریت بشر، همین کم خواستن است؛ برای اینکه بشریت مشغول کم خواستن شود، برایش سرگرمی درست می‌کنند، شهوات کوچک درست می‌کنند، ترفندهایی می‌زنند تا آنها به کم خواستن، قانع بشوند. از یک طرف، او را سراغ شهوت‌رانی و لذت‌های کوچک می‌فرستند، و از طرف دیگر، اخلاق بردگی را رواج می‌دهند، یعنی با سوءاستفاده از دین، اخلاق بردگی را تئوریزه می‌کنند و به خورد اینها می‌دهند و می‌گویند: «طمع نداشته باش!»

این بیچاره که اصلاً هیچ چیزی ندارد، پس به او نگوید «طمع نداشته باش!»، فعلاً باید به او بگوید «طمع داشته باش!» این بیچاره فعلاً در مرحله‌ای است که هیچ طمعی ندارد؛ به یک شغل کارمندی راضی شده است! به او بگوید «چرا طمعت مرده است؟ چرا بیشتر نمی‌خواهی؟»

حسین (ع) را «به کم راضی‌ها» کشتند! / گناه یعنی مشغول چیز کم شدن

انسان همه چیزخواه است، همه چیزخواهی خودتان را پنهان نکنید! بنده فعلاً قصد ندارم بگویم «اگر همه چیزخواه شدی، مراقب باش پا روی حق دیگران نگذاری!» یا اینکه «همه چیزخواهی‌ات را جهت بده و محدود کن و...» اصلاً گو آدم همه چیزخواه، که بخواهیم به او این حرف‌ها را بزنیم؟ اول باید ببینیم چگونه این همه چیزخواهی را در افراد بیدار کنیم؟ به کم راضی‌ها حسین (ع) را کشتند؛ آن هم با اشاره طاعتیان!

انسان همه چیزخواه است، گناه یعنی مشغول چیز کم شدن! وقتی در بین جوان‌هایی که خودشان اعلام می‌کنند «ما مذهبی نیستیم» می‌گویم «گناه یعنی لذت کم خواستن!» می‌گویند «این را کسی تا به حال به ما نگفته بود، از دین خوشم آمد!» چرا باید این طور باشد؟ پس آموزش و پرورش دارد چه کار می‌کند؟ ما طلبه‌ها داریم چه کار می‌کنیم؟ چرا وقتی عبارت فیلسوفانه «انسان موجودی است کمال طلب» را -که هر عالمی آن را تأیید می‌کند- به زبان مردم ترجمه کنیم و به آنها بگوییم «انسان همه چیزخواه است» برخی از علما مخالفت می‌کنند و به احتیاط می‌افتند؟ می‌گویند نگو «همه چیز بخواه» وگرنه می‌رود همه را می‌خورد! نه نمی‌خورد، فعلاً مشکل این است که دارد خورده می‌شود و به خورده شدن راضی شده است!

وقتی به بعضی‌ها می‌گویی «مرگ بر اسرائیل بگو» کلاس می‌گذارد و نمی‌گوید، چون راضی است که حقش را بخورند! مشکل این است که می‌داند آنها حقش را خورده‌اند، ولی باز هم جلوی آنها کرنش می‌کند. فعلاً مسئله او، محدود کردن همه چیزخواهی اش نیست، فعلاً باید بگوییم «همه چیز را بخواه!»

دین مقرراتی برای بدبخت‌ها نیست / دین راهنمایی است برای کسانی که همه خوشبختی را می‌خواهند

می‌گویند در هندوستان یک عقایدی هست که بعضی‌ها کنار رودخانه یا کنار خیابان به دنیا می‌آیند و کنار همان خیابان یا رودخانه هم از دنیا می‌روند، قانع هم هستند و به آن کاخ‌نشین‌ها نگاه نمی‌کنند و می‌گویند «اصلاً ما زندگی مان همین است!» بنده می‌گویم آیا فقط در هند، این‌گونه است؟ در همه جا به نوعی همین‌گونه است؛ بعضی‌ها کارگر و کارمند و سطح پایین به دنیا می‌آیند و همین جوری هم از دنیا می‌روند و دیگر چیزی بیشتر از این نمی‌خواهند!

اگر کسی حق تو را خورد باید در مقابله با بایستی، باید گردن گردن‌کشان عالم را بشکنی! اول باید همه چیزخواهی در وجود شما تقویت شود و بعد، پیامبر بیاید و بگوید «اجازه می‌دهید من این همه چیزخواهی شما را جهت بدهم و راه درستش را بگویم؟» اما متأسفانه فعلاً کسی همه چیزخواه نیست، در چنین شرایطی شما چه چیزی می‌خواهی به او بگویی؟ اصلاً دین برای او معنا ندارد. دین مقرراتی برای بدبخت‌ها نیست، دین راهنمایی است برای کسانی که همه خوشبختی را می‌خواهند!

انسان کمال طلب است؛ یعنی یک موجود تمامیت‌خواه است

انسان یک موجود تمامیت‌خواه است! تمامیت‌خواهی همان کمال‌طلبی است؛ من دارم فارسی‌اش را می‌گویم! یعنی انسان همه چیز می‌خواهد، خویش را هم می‌خواهد و هرچه هم به او بدهی باز بیشترش را می‌خواهد! آیا

انسان را به خاطر این ویژگی باید مذمت کرد؟! نخیر، مذمت مال این نیست، مذمتی که در کلام اولیاء خدا هست مال این است که انسان همه چیز خواهی اش را به چیزهای کم محدود می کند، در واقع همه چیز نمی خواهد، وگرنه اگر کسی همه چیز بخواد و آن چیزهایی که می خواهد حقیقتاً لذت بیشتر و برتر تولید کنند، هیچ اشکالی ندارد.

اخلاق یونانی می گوید «فضیلت، تعادل بین افراط و تفریط است!» واقعاً این حرف چقدر نفرت برانگیز است! آیا من باید در رسیدن به عالی ترین لذت افراط نکنم؟! اگر کسی در دوست داشتن عالی ترین لذت، افراط نکند که مثل حیوان خواهد بود! پس پیغمبر برای چه آمده است؟ آیا فضیلت در همه جا، تعادل بین افراط و تفریط است؟! نه، اصلاً این طور نیست، اتفاقاً فضیلت در افراط است؛ فضیلت در افراط در حب الله است! این که دیگر حد ندارد؛ تا آخرش برو، مسابقه بگذار و از همه جلو بزنی، تمام عمرت را برایش بگذار، فضیلت در این است. فضیلت در حد وسط نیست، این مزخرفات را چه کسی درست کرده است؟

هیچ وقت بچه تان را به حداقل توصیه نکنید، وگرنه بی دینش می کنید!

انسان، کمال طلب است، خواهش می کنم اول، این کمال طلبی را یک مقدار ترجمه کنید و بعد بگویید «کمال مطلق خداست» حالا کوا این کمال طلبی؟ خیلی از پدر و مادرها کمال طلبی بچه خود را نابود می کنند. اصلاً بیان یک جملاتی در خانه باید ممنوع بشود مثلاً اینکه «درس بخوان و مدرک تحصیلی بگیر، تا بدبخت نشوی!»

بگو: «بچه من، تو باید طوری باسواد و شایسته و خوب باشی که به مدرک تحصیلی نیاز نداشته باشی! آنهایی که مدرک تحصیلی دارند، بیایند ریزه خور خوان تو بشوند!» هیچ وقت بچه های تان را به حداقل توصیه نکنید، وگرنه بی دین شان می کنید!

کمال طلبی معنای عمیقی دارد؛ باید برایش ادبیات سازی کنید

انسان موجود کمال طلبی است، البته کمال طلبی معنای خیلی عمیقی دارد، متأسفانه از آن فاصله گرفته ایم و برایش ادبیات سازی نکرده ایم. ما باید برای کمال طلبی تحلیل ها و تفسیرهای درست داشته باشیم که جوان ها وقتی می شنوند، کیف کنند و لذت ببرند. هرچیزی را بیشترش را بخواه! مثلاً از لذت شهوانی، بیشترش را بخواه؛ یعنی چه؟ یعنی چیزی که از لذت شهوانی بالاتر است و بیشتر مست می کند، آن را بخواه و به این حد کم، محدود نشو. اینها یک نمونه کوچک است برای اینکه با فضای این لذت ها آشنا بشویم، برای اینکه بتوانیم در مورد لذت باهم صحبت کنیم، اینها برای آشنایی است، اینها برای توقف نیست، اصلاً وقتی به اینها برسی، بعد از مدتی حوصله ات سر می رود و بعد تمام می شود.

ما برای کمال طلبی یا تمامیت خواهی انسان، ادبیات سازی نکرده ایم. می دانید چرا خیلی ها دین گریز هستند؟ برای اینکه از محدودیت خوش شان نمی آید. اینکه از محدودیت خوش نمی آید، خوب است؛ آفرین! اتفاقاً اگر از محدودیت خوش بیاید، برده هستی! پس دین چه می گوید؟ برای رسیدن به یک موقعیت بدون محدودیت (یعنی موقعیتی که تو بگویی و خدا هم بگوید «باشد؛ چشم») یعنی به مقام مرضیه برسی) یک راهی وجود دارد که در آن راه، محدودیت هایی را باید بپذیری. اگر دین را این طوری توضیح بدهید، می گوید «باشد می پذیرم» اینکه بگوییم: «ای انسان، کلاً باید محدود باشی!» این دیگر چه صیغه ای است؟ می گوید: «پس ببخشید، چرا اصلاً ما را انسان آفریدی؟»

مقام مرضیه را در عاشورا ببینید: خدای حسین (ع) ظهر عاشورا فرمود: حسین، هرچه تو بخواهی! اگر می خواهی

الان دشمنانت را به قتل برسانم، یا اینکه می‌خواهی به سنت طبیعی، به شهادت برسی! اما تو با شهادت هم پیش من عزیزتر از اینکه الان هستی، نخواهی شد، شهید هم نشوی همین قدر پیش من عزیز هستی... حسین (ع) انتخاب کرد و خدا فرمود: باشد حسینم. در سوره فجر می‌فرماید: «إِرجِیْ إِلَى رَبِّكَ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» تو به مقام مرضیه رسیدی، محدودیتی نداری. این گمشده انسان است، یک‌کمی درباره این مسئله، با آدم‌ها حرف بزنیم.

همه بدبختی‌های انسان از «کم خواستن» است / قناعت مردم به حداقل‌ها موجب شد به یزید تن بدهند و حسین (ع) را بکشند

همه بدبختی‌های انسان از کم خواستن است. قناعت مردم به حداقل‌ها موجب شد به یزید، تن در بدهند و برونند امام حسین (ع) را بکشند، چقدر پست فطرت هستند اینهایی که به کم قانع هستند، چقدر رذل و جنایت‌کار هستند! بعضی از گزاره‌های اخلاقی، بعضی از سبک‌های تربیت اخلاقی و بعضی از نگاه‌ها، جامعه را نابود کرده است. چرا بعضی‌ها حاضر نمی‌شوند انقلابی باشند و مرگ بر آمریکا بگویند؟ این نتیجه برخی از درس اخلاق‌های غلط است؛ به او گفته‌اند «به کم قانع باش!» او هم می‌گوید: «خُب من به کم قانع هستم، بگذار آمریکا سلطه‌اش را داشته باشد و بگذارد ما هم یک چیزی گیرمان بیاید و بخوریم!»

برخی از شیوه‌های تبلیغ غلط دین، منجر به سکولاریزم می‌شود. البته دین که اصلاً امکان ندارد سکولار بشود، اصلاً دین، آدم را سیاسی بار می‌آورد، آدم را انقلابی بار می‌آورد. پس چرا بعضی‌ها در اثر تبلیغ دین، این‌طوری می‌شوند؟ شاید موقع تبلیغ و معرفی دین، در تعابیر دقت نکرده‌اید و دین را کم و زیاد کرده‌اید. در معرفی دین، در تربیت و در توصیه‌های اخلاقی باید یک اصولی را رعایت کرد.

دین راهی است برای رسیدن به نامحدود بودن

دین راهی است برای رسیدن به نامحدود بودن، به قدرت مطلقه می‌رسی، پاکی تو از آنجایی نشأت می‌گیرد که می‌بینی همه کار می‌توانی بکنی! با اینکه می‌توانی، ولی می‌گویی «انجام نمی‌دهم!»

چرا کسی که عارف می‌شود، خداوند یک اسبابی برایش فراهم می‌کند که احساس می‌کند قدرت فوق‌العاده‌ای دارد؟ برای اینکه خدا می‌خواهد پاک پاک پاکش کند! ما گشنه مرده‌ها گناه می‌کنیم! ما که قدرت نداریم و ضعیف هستیم، گناه می‌کنیم. در تعقیبات نماز می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي» خدایا، غنای من را در جان من قرار بده! این یعنی چه؟ یعنی بگویی: من به همه چیز رسیده‌ام! دیگر چیزی نمی‌خواهم.

انسانی که به همه چیز رسیده باشد، می‌دانی چقدر توپش پُر می‌شود! واقعاً «آدم» می‌شود، پاک می‌شود، شایسته می‌شود، خطا نمی‌کند، ظلم نمی‌کند، اصلاً برای چه ظلم کند؟!

إن شاء الله که واقعاً ما کمال طلب باشیم، إن شاء الله ما را تربیت کنند برای همه چیز خواهی، برای رسیدن به قدرت مطلق، برای رسیدن به یک غنای کامل، برای رسیدن به همه طمع‌هایی که داریم؛ البته طمع‌های خوب.

آدم‌ها کمال طلب هستند، اما چه می‌شود که متوقف می‌شوند و به کم قانع می‌شوند؟

سؤال جلسه قبل را دوباره- با یک تعبیر دیگر- تکرار می‌کنیم: آدم‌ها همه کمال طلب هستند، اما چه می‌شود که متوقف می‌شوند؟ آدم‌ها که همه چیز می‌خواهند، چه می‌شود همان چیزهایی هم که دارند را از دست می‌دهند؟

آدم‌ها که کمال طلب هستند، چه می‌شود که نمی‌روند سراغ وسیله و ابزاری که به همه خواستنی‌هایشان برسند، ابزار آسانی که خدا در اختیار قرار داده است؛ یعنی همان دین.

دین، وسیله‌ای است برای اینکه انسان به همه چیزخواهی خودش برسد، چه می‌شود که یک مقدار از دین را استفاده می‌کنند و جلوتر نمی‌روند؟ اولین پرتگاه برای انسان‌ها چیست؟ این پرتگاه حضرت آدم را زمین زد، او سر همین مسئله از شیطان فریب خورد.

ما فقط نباید از ابلیس عبرت بگیریم، باید از آدم هم عبرت بگیریم. قرآن می‌فرماید: «عَصَى آدَمُ رَبَّهُ» این را برای چه فرمود؟ آیا می‌خواست آبروی حضرت آدم را ببرد؟ نه، می‌خواست یک چیزی را به ما بفهماند. انسان کمال طلب است، اما چه می‌شود که کمال طلبی از یادش می‌رود؟ در جلسات بعد، به پاسخ این سؤال‌ها می‌پردازیم.

اجلسه سوم |

کمال طلبی انسان کجا متوقف می شود؟

گردنه‌ای که انسان آنجا سقوط می کند و بدی هایش رو می آید، کجاست؟ مشکل انسان این است که حاضر نیست یک چیزی بدهد تا یک چیزی به دست آورد؛ می خواهد همه چیزش را نگه دارد!

حس کمال طلبی انسان چرا و در «کجا» متوقف می شود؟

انسان‌ها موجودات کمال طلبی هستند؛ البته اگر این روحیه کمال طلبی و همه چیزخواهی خودشان را حفظ کنند و در اثر ترس‌ها و تحقیر شدن توسط دیگران، از این کمال طلبی عقب نشینی نکنند. ضمن اینکه پیامبران الهی هم آمده‌اند برای تقویت این همه چیزخواهی و کمال طلبی انسان و برای معرفی مصداق و آموزش دادن در این زمینه.

حالا سؤال این است که چرا این کمال طلبی انسان متوقف می شود و در کجا متوقف می شود؟ ما در این جلسات بیشتر از اینکه بخواهیم بگوییم چرا متوقف می شود، می خواهیم بگوییم در کجا متوقف می شود؟ البته به اینکه «چرا متوقف می شود» هم می پردازیم، اما بیشتر توجه مان روی آن نقطه‌ای است که «انسان در آنجا متوقف می شود!»

مثلاً یک کسی در مسیر رانندگی، چپ کرده و دچار سانحه شده است، اینکه «چرا چپ کرده؟» یک بحث است؛

شاید به دلیل اینکه بی احتیاطی کرده، بی دقتی کرده، با سرعت زیاد حرکت کرده، حواسش پرت شده و... اما اینکه «کجا چپ کرده؟» یک بحث دیگر است؛ مثلاً سرب یک گردنه خطرناک، چپ کرده است.

آدم‌ها معمولاً کجا اشتباه می‌کنند و به زمین می‌خورند؟

آدم‌ها چرا اشتباه می‌کنند؟ مثلاً به دلیل تکبر، حسادت، حب‌الدنیا و... این یک بحث است. یک بحث دیگر این است که آدم‌ها معمولاً کجا دچار اشتباه می‌شوند و چپ می‌کنند و به زمین می‌خورند؟ ما فعلاً می‌خواهیم درباره این مسئله، بحث کنیم. این خیلی مهم است که محل این گردنه خطرناک را بدانیم؛ چون ما هر روز در زندگی مان کم و بیش با آن مواجه هستیم، باید ببینیم آن نقطه کجاست؟

انسان‌ها موجودات کمال‌طلبی هستند، چه می‌شود که متوقف می‌شوند؟ بعضی‌ها با اینکه ایمان آورده‌اند و حتی ولایت‌مدار شده‌اند تا این کمال‌طلبی را تقویت کنند و راه رسیدن به کمال را یاد بگیرند، پس چرا متوقف می‌شوند؟ ما معمولاً در پاسخ به این‌گونه سؤال‌ها شنیده‌ایم که می‌گویند: «چون آدم‌های بدی هستند یا اینکه خیلی از بدی‌ها-مثل تکبر و حسادت- را دارند» اما خیلی‌ها حسادت دارند، خیلی‌ها تکبر دارند، (مشکلاتی از این قبیل را، کم و بیش همه با آنها درگیر هستیم) پس چرا بعضی‌ها چپ می‌کنند و بعضی‌ها چپ نمی‌کنند؟

حتی کسانی که ولایت اهل بیت (ع) را دارند ممکن است در این گردنه، چپ کنند!

حتی کسانی که ولایت اهل بیت (ع) را دارند ممکن است چپ کنند، زیرا این گردنه، گردنه سختی است؛ یعنی کسانی که رانندگی بلد هستند هم ممکن است اینجا چپ کنند. در جاده هم قبل از گردنه چندتا تابلو می‌گذارند؛ منظورشان این نیست که تو رانندگی بلد نیستی، بلکه می‌خواهند بگویند «این گردنه، پیچ تند دارد!» در قرآن، این گردنه به زبان‌های مختلف به ما نشان داده شده است، و به وسیله آنها، ما را ترسانده‌اند، هوشیار کرده‌اند، بیدار کرده‌اند! یکی از آنها، قصه حضرت آدم است.

حضرت آدم که اسماء الهی را تعلیم یافته بود در اینجا چپ کرد؛ چه برسد به من و شما! لذا در اینجا خیلی باید دقت کرد، چون ما با این موضوع، یک عمر کار داریم، باید با آن زندگی کنیم، مثل نماز نیست که روزی سه بار نماز بخوانیم و بعد، بقیه وقت مان را به کارهای دیگر بپردازیم، با این موضوع هر لحظه درگیر هستیم.

آدم کمال طلب به کجا می‌رسد که یک دفعه‌ای متوقف می‌شود؟ انسان در عین حال که کمال طلب است، خیلی چیزها می‌خواهد و به همین دلیل که خیلی چیزها می‌خواهد و همه چیز می‌خواهد در معرض یک آسیب بزرگ قرار می‌گردد و آن عدم درک فلسفه حضورش در این دنیا است!

«نداشتن روحیه داد و ستد» در دنیا، باعث سقوط یا توقف انسان می‌شود!

اول یک مثال بزنم، و بعد آن را توضیح بدهم؛ یک بچه کوچک وقتی دارد با یک اسباب‌بازی بازی می‌کند اگر اسباب‌بازی بهتری دست بچه دیگری ببیند، شروع می‌کند به گریه کردن و می‌گوید «آن را می‌خواهم!» تا اینجایش عالی است، چون انسان همه چیزخواه است و محدود کردنش خیلی سخت است. اما وقتی به بچه بگویی «اشکالی ندارد، آن اسباب‌بازی را به تو می‌دهیم، ولی این اسباب‌بازی خودت را بده» بچه معمولاً نمی‌دهد، و اگر آن را از دستش بگیری دوباره شروع می‌کند به گریه کردن! با اینکه فقط با یک اسباب‌بازی می‌تواند بازی کند، اما حاضر نیست، قبلی را بدهد و جدید را بگیرد، این یعنی روحیه داد و ستد ندارد!

کمال طلبی کودک، موجب می شود اگر به او بگوییم «این اسباب بازی کوچکتر را بده، اسباب بازی بزرگ تر را به تو می دهم» می گوید: حالا نمی شود هم این باشد، هم آن را بدهی؟

مشکل اینجاست که آدم همه چیز خواه، حاضر نیست چیزی بدهد!

آیا عیبی دارد آدم این طور باشد؟ در بهشت عیبی ندارد این طور باشی! در بهشت با تو داد و ستد نمی کنند. مثلاً آنجا مرغ بریان بهشتی سر سفره ات هست، بعد هوس می کنی یک بوقلمون هم بخوری، لذا یک بوقلمون هم می گذارند کنارش، هر دو را نوش جان می کنی و لذتش را می ببری. اما در دنیا این طور نیست؛ در دنیا هر چیزی را بخواهی، برای اینکه به تو بدهند، یک چیزی را از تو می گیرند.

مشکل اینجاست که چون آدم، کمال طلب و همه چیز خواه است، حاضر نیست برای اینکه یک چیزی را بگیرد، یک چیزی را بدهد، حتی گاهی اشتباه می کند و وقتی یک چیز بهتر می خواهند به او بدهند، آن چیزی را که دارد و کمتر است، حاضر نیست بدهد.

در دنیا هر چیزی بخواهی به دست بیاوری، یک چیزی باید بدهی / سرگردنه «داد و ستد» است که آدم ها سقوط می کنند و بدی هایی مثل تکبر، حسادت بروز می کند

پس تا اینجا دو نکته را بیان کردیم: یکی اینکه در دنیا هر چیزی بخواهی به دست بیاوری، یک چیزی باید بدهی، و دیگر اینکه اگر در دنیا یک چیز بهتر بخواهی، یک چیز کمتر باید بدهی! این داد و ستد در دنیا وجود دارد. چرا؟

فلسفه وجود ما در این دنیا همین داد و ستد است، سرگردنه داد و ستد است که آدم ها سقوط می کنند و بدی هایی مثل تکبر، حسادت و خیلی چیزهای دیگر، را از خود نشان می دهند. باید این گردنه را بشناسیم؛ این گردنه ربطی به شما ندارد؛ ویژگی دنیا است! روایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) هست که می فرماید: می دانی دنیا چگونه است؟ هر نعمتی را به تو بدهد یک چیز دیگر را می گیرد. «لَا تَتَّالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِزَاقٍ أُخْرَى» (نهج البلاغه / خطبه ۱۴۵) یعنی هیچ کسی نمی تواند چیزی اضافه کند.

حضرت در ادامه این کلام، توضیح می دهند: هر یک روزی را که زندگی می کنی یک روز از عمرت کم می شود (وَلَا يُعَمَّرُ مَعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِهِدْمٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ) با هر جرعه نوشینی یا خوردنی در دنیا یک غصه یا مشکلی هست (مَعَ كُلِّ جَرَعَةٍ شَرٌّ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَضٌّ)

این حقیقت را بپذیریم که «دنیا محل داد و ستد است»!

به هیچ نعمتی نمی رسید مگر اینکه یک نعمت دیگر را از دست بدهید. پس انتخاب کنید! آرام باشیم و این را بپذیریم؛ این یک واقعیت است، دنیا محل داد و ستد است. اگر مؤمن و ولایت مدار، این را باور نکند سقوط می کند! از این گردنه چگونه می خواهی عبور کنی؟ این آن نقطه ای است که ایمانت باید تو را از اینجا عبور بدهد.

این طور نیست که بگوییم «طرف ایمان به خدا پیدا کرده که از خدا کمک بگیرد تا بدون دادن هیچ چیزی، همه چیز را جمع کند!» یا اینکه «ایمان به ولی خدا پیدا کرده تا چیزی را از دست ندهد!» خیر این حرف ها نیست؛ امیرالمؤمنین (ع) فرمود هر چیزی بگیری یک چیزی از تو می گیرند!

وقتی لزوم داد و ستد را فهمیدیم، دو بحران برای ما پدید می‌آید:

در این صورت (با فهمیدن مطلب فوق) دوتا بحران برای انسان به وجود می‌آید؛ یکی اینکه طرف می‌گوید «پس من دیگر تلاش نکنم!» دوم اینکه می‌گوید «پس دیگر دعا نکنم!» و عبور از این دو بحران هم سخت است چون انسان می‌گوید: «اینکه من کار نکنم با اینکه کار نکنم فرقی چیست؟» جواب این سؤال خیلی سخت است؛ چون دنیا محل داد و ستد است؛ هر چیزی را گرفتی یک چیزی باید بدهی! پس وضع خودت را خراب‌تر نکن. بهتر هم نکنم؟ بهتر نداریم؛ بهتر به معنای «همه چیز طلبی» در دنیا نداریم.

ای کاش فیلم‌سازها به جای اینکه ما را خام کنند و یک دنیای خیالی و غیرواقعی را به ما نشان بدهند، راستش را می‌گفتند؛ مثلاً می‌گفتند «این را که می‌بینی خوشگل تر است، یک جای دیگرش نقص دارد. او را که می‌بینی پول‌دارتر است، یک جای دیگرش نقص دارد. او را که می‌بینی فلج نیست، یک جای دیگرش مشکل دارد!»

آدم متوقف می‌شود چون نمی‌خواهد داد و ستد کند و می‌خواهد برای خودش نگه دارد!

آدم‌ها همه چیزخواه هستند، چه می‌شود که متوقف می‌شوند؟ در دنیایی که محل داد و ستد است، نمی‌خواهد داد و ستد کند و می‌خواهد آنچه دارد را برای خودش نگه دارد! می‌گوید ما چیز دیگری نمی‌خواهیم، همین چیزی که داریم را نگه داریم! نمی‌شود، این را از تو می‌گیرند، پس خودت رد کن برود!

حضرت آدم برای همین سقوط کرد؛ ابلیس به او گفت: آیا می‌خواهی یک راهی به تو نشان بدهم تا این چیزهایی که داری را نگه داری؟ گفت بله. خدا را یادش رفت، دشمنی ابلیس را یادش رفت، لذا به سراغ شجره ممنوعه رفت، برای چه؟ برای اینکه می‌خواست همین‌هایی که دارد را نگه دارد. لذا سقوط کرد!

ابلیس به آدم گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» (طه/ ۱۲۰) می‌خواهی تو را به درختی جاودانه دلالت کنم؟ جاودانگی طلبی چیز خوبی است، اما وقتی بخوای جاودانگی طلبی را به دارایی‌های اضافه کنی و بگویی «من می‌خواهم این دارایی‌ها را همیشه داشته باشم» خراب می‌شود. خدا می‌فرماید: نمی‌شود اینها را نگه داری، پس با من تجارت کن؛ اگر با اشتیاق بدهی، از تو می‌خرم. یک نمونه‌اش شهادت است. اگر شهید نشوی، می‌میری! اگر خودت، جانت را به من بدهی، از تو می‌خرم، وگرنه باز هم می‌میری و در قبرستان دفن خواهی شد! (فَاتَّهَ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ؛ إِنَّكُمْ إِنْ لَّا تُقْتَلُوا تَمُوتُوا؛ ارشاد مفید ۱/ ۲۳۸)

محرم ماه شهادت هست یا نه؟ شهادت تجارت هست یا نه؟ حُب شما در این محرم، آمده‌اید از امام حسین (ع) چه چیزی بگیری؟ چه چیزی می‌خواهید به امام حسین (ع) بدهید؟ از چه چیزی حاضر هستید بگذرید؟

ایمان به خدا چه زمانی به درد می‌خورد و باعث می‌شود آدم ساقط نشود؟

ایمان به خدا چه زمانی به درد می‌خورد و باعث می‌شود آدم ساقط نشود؟ زمانی که اگر یک چیزی از تو گرفته شد، بگویی «دنیا همین است؛ دنیا محل گرفتن است» صبور باشی، آرام باشی! جالب است که خدا می‌فرماید: من حاضر هستم اینها را از تو بخرم! یعنی دورریز نداری، پس فقط با من تجارت کن؛ سرما خوردی، مریض شدی، تب کردی، سلامتت را دادی، از تو می‌خرم، همه اینها را می‌خرم. پس وقتی سالم شدی چه؟ آن وقت ببین چه چیزی را از دست داده‌ای که سلامتی به تو داده‌اند!

حالا ایمان به چه دردی می‌خورد؟ آیا ایمان یعنی اینکه بدانی خدا هست؟ ولایت در این داد و ستد چه نقشی

دارد؟ جایگاه ولایت کجای این قصه است؟ دربارهٔ اینها باید بحث کرد.

محافظه‌کاری (یعنی حفظ کردن آنچه داری) آدم را بدبخت می‌کند

به این حالت بدی که «انسان نمی‌خواهد دارایی‌هایش را بدهد و می‌خواهد حفظ‌شان کند» محافظه‌کاری گفته می‌شود. محافظه‌کاری - یعنی حفظ کردن آن چیزی که داری - واقعاً آدم را بدبخت می‌کند. ابلیس به حضرت آدم گفت: «آیا می‌خواهی این را از دست ندهی؟» و این‌گونه آدم را فریب داد.

فریب جد ما حضرت آدم، در زندگی ما هم هست؛ این فریب دو رکن داشت که رکن دومش بنا بر نقل برخی مفسرین، احتمالی است و با آن کاری نداریم. اما رکن اولش که قطعی است این است: «می‌خواهی این چیزهایی را که داری، حفظ کنی؟» خداوند متعال، خیلی این را قشنگ توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «من به حضرت آدم گفتم: اینجا بهشت است، یک‌وقت دشمنت تو را از بهشت، خارجت نکند!» فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (طه / ۱۱۷) این داستان همه ما است.

بعد فرمود: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى» (طه / ۱۱۷ و ۱۱۸) تو اینجا نه گرسنه می‌شوی، نه تشنه می‌شوی، نه عریان می‌شوی، نه گرم می‌شود، نه سردت می‌شود، همه چیز داری! خدا دارد اینها را برای آدم می‌گوید و تذکر می‌دهد با اینکه آدم خودش در بهشت است و این چیزها را می‌داند.

بعد می‌فرماید: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» (طه / ۱۲۰) ابلیس به او گفت می‌خواهی من تو را به درخت جاودانگی راهنمایی کنم (تا همهٔ اینها را نگه داری)؟ یعنی خدا به آدم فرمود مواظب باش این چیزهایی که داری عامل بدبختی‌ات نشود!

شنیده‌اید می‌گویند: «گول هیكلت را نخور، گول دارایی‌هایت را نخور!» حضرت آدم، گول دارایی‌هایش را خورد؛ اصلاً کسی نمی‌خواست آنها را از او بگیرد، اما شیطان چطوری گولش زد؟ گفت: می‌خواهی اینها را از تو نگیرند؟ و آدم گول خورد.

حالا خدا در موضوع جهاد به ما چه می‌گوید؟ می‌فرماید: می‌آیید جان‌تان را به من بدهید؟ پدر جد ما بنا نبود جان بدهد، اما سر اینکه می‌خواست دارایی‌هایش را حفظ کند، فریب خورد! حالا خدا می‌خواهد جان ما را بگیرد! آنجا آدم ترسید که دارایی‌هایش را از دست بدهد لذا فریب خورد، حالا تو هم داری می‌ترسی که جان‌ت را از دست بدهی، نترس! امیرالمؤمنین (ع) فرمود: بروی جهاد عمرت کم نمی‌شود، اگر عمرت به سرآمده باشد، به فرمودهٔ قرآن، حتی اگر در خانه‌ات هم باشی می‌میری! (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ؛ نساء / ۷۸) (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ؛ آل عمران / ۱۵۴)

اگر اهل داد و ستد نباشی بدی‌هایت آشکار می‌شود!

وقتی از آن درخت خوردند، چه شد؟ «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» (طه / ۱۲۲) بدی‌هایشان آشکار شد! اهل داد و ستد نباشی بدی‌هایت رو می‌آید! این بدی‌ها همان حرف‌هایی است که معمولاً می‌زنند؛ فلانی حسود است، فلانی مغرور است، فلانی تکبر دارد و... اگر در این دنیا دست پده نداشته باشی، ممسک باشی و حاضر به داد و ستد نباشی، بیچاره می‌شوی.

این ویژگی چقدر مهم و کلیدی است؟ اهمیتش را در داستان حضرت آدم دیدیم. حالا دو آیهٔ دیگر از آیات قرآن

را نیز بخوانیم. می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (معارج/۱۹) انسان حریص آفریده شده است؛ می‌خواهد همه چیز را بگیرد. این عیبی ندارد اگر همه چیز را درست بگیرد. ولی می‌فرماید: بد می‌گیرد، بدی‌اش این است که «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (معارج/۲۰) وقتی می‌خواهم یک چیزی از او بگیرم - هرچند بخواهم به جایش یک چیز بهتری به او بدهم - جزع می‌کند و می‌گوید «وای من نمی‌خواهم و...» مثل جزع کردن بچه‌ها؛ وقتی یک چیزی را بخواهیم از او بگیریم بچه بازی در می‌آورد و جزع می‌کند.

بعد می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج/۲۱) حالا اگر یک اسباب‌بازی به این بچه بدهید، مگر پس می‌دهد؟! می‌گوید: نه، من می‌خواهم این را نگه دارم! این بچه بازی‌ها چیست در می‌آوری؟! این سه آیه فوق، خیلی انسان‌شناسانه هستند و بسیار جای تأمل دارند.

انسان تنگ‌نظر است و موجود عجیب و غریبی است!

برای اینکه عمق فاجعه را ببینید، یک آیه دیگر را هم می‌خوانم. می‌فرماید: «قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» (اسراء/۱۰۰) اگر شما آدم‌هایی که من می‌شناسم، خزائن رحمت پروردگار در دست‌تان باشد، و به شما بگویند «بده» نمی‌دهید! «إِذَا لَأْمَسْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» ای انسان تو این‌گونه هستی، می‌ترسی انفاق کنی!

ای انسان، اگر همه رحمت خدا هم دستت باشد یک‌دانه‌اش را حاضر نیستی بدهی. بعد می‌فرماید: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» انسان این قدر تنگ‌نظر است! نگه می‌دارد، ول نمی‌کند. جان‌کندن چقدر برای اینها سخت خواهد بود! این دهش و پرداخت و باز کردن مُشت، که در طول عمر با بلا و تکلیف و... تمرین می‌شود، برای آن لحظه آخر است که می‌خواهند جان را از تو بگیرند. از خدا بخواهیم ما را عاشق جان دادن به خودش قرار دهد؛ عاشق پرداخت، عاشق داد و ستد، عاشق تجارت.

اگر لبخند خدا را می‌خواهی باید یک چیزهایی را بدهی...

گاهی در ادبیات عارفانه و عاشقانه می‌شنویم که می‌گویند «عبادت تاجرانه، خوب نیست» اما یک وقت فکر نکنید عبادت عاشقانه چیزی غیر از عبادت تاجرانه است؛ عاشق هم دارد با خدا تجارت می‌کند؛ منتها اگر سطح تجارت، پایین بیاید بد است، ولی اگر سطح تجارت بالا برود که خیلی خوب است، مثلاً امام حسین (ع) می‌گوید: خدایا لبخند تو را می‌خواهم! خداوند می‌فرماید: اگر لبخند مرا می‌خواهی، باید یک چیزهایی را بدهی... امام حسین (ع) اکبرش را می‌دهد، اصغرش را می‌دهد...

می‌فرماید لبخند مرا می‌خواهی؟ حُب از تو یک چیزهایی را می‌گیرم. خدا یک چیزهایی را از امام حسین (ع) گرفت که از هیچ‌کسی نمی‌گیرد؛ حتی به حضرت ابراهیم فرمود: تا همین جا بس است، بلند شو برو، اسماعلیت را از تو نمی‌گیرم. همین که حاضر شدی بدهی، بس است.

حضرت آقای سلیمانی عزیز، متوجه شده بود که خدا به این سادگی‌ها نمی‌گیرد، لذا برای شهادت ضجه می‌زد که «خدایا بگیر...» متوجه شده بود که به سادگی نمی‌گیرد.

هرکسی با خدا تجارت نکند، آنچه را محافظت کرده به نحو دیگری از دست می‌دهد!

محافظه‌کاری در یک عبارتی در قرآن خیلی سخت و تلخ و توهین‌آمیز بیان شده است! در اینجا فقط اشاره می‌کنم شما خودتان بروید این آیه را دقیق مطالعه کنید می‌فرماید: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ»

(توبه/۸۱) آنهايي که همراه پيغمبر(ص) نرفتند جهاد کنند، خوشحال هستند که نشسته اند و رسول خدا(ص) برای جهاد رفته است! چه چیزی را می خواهی حفظ کنی بدبخت؟ آدم به همین دلیل از بهشت اخراج شد که می خواست داشته های خودش را حفظ کند، از ترس اینکه اینها را از او نگیریم، این طور شد.

بعد می فرماید: «وَكِرْهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» گفتند نروید، گرم است! به ایشان بگو جهنم که داغ تراست! چرا تجارت نمی کنی؟ چرا با من بده بستان نمی کنی؟

در جای دیگری می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ» (فاطر/۲۹) آنهايي که دنبال پرداخت (بده و بستان با خدا) هستند و در راه خدا انفاق می کنند، دنبال یک تجارتي هستند که ضرر ندارد.

ببینید خدا از اهل بیت (ع) چگونه تعریف می کند؟ آنجایی که بر سر سفره افطار نشسته اند و می خواهند نان بخورند، مسکین و یتیم و اسیر می آید در خانه شان، غذای شان را می دهند برود. اینها خیلی آماده هستند «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» با عشق تجارت می کنند! حضرت آدم از ترس اینکه اینها را از دست ندهد سقوط کرد، البته ایشان توبه کرد و خدا فرمود «من توبه اش را می پذیرم».

آیا می توانیم عاشقانه پرداخت کنیم؟

سه موضوع را تا اینجا عرض کردیم؛ اول اینکه نترسید از اینکه چیزی را از شما بگیرند، چون بالاخره می گیرند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود هر چیزی بگیری یک چیز دیگری جایش از تو می گیرند.

دوم اینکه با این بده بستان ها دارند ما را تمرین می دهند برای اینکه جان ما را بگیرند و ببینند در آن لحظه چه کاره هستیم؟ اگر در آن لحظه خوشگل باشی همه بدی ها و زشتی های گذشته ات را می بخشند.

سوم اینکه محرم است و شهادت و... آمدیم ببینیم می شود عاشقانه پرداخت کنیم؟ آیا این چیزهایی که می خواهند از ما بگیرند، می توانیم عاشقانه بدهیم؟

نقطه مقابل محافظه کاری چیست؟ / اگر بخواهیم محافظه کار و مُمسک نباشیم باید چه کار کنیم؟

نقطه مقابل محافظه کاری چیست؟ بنده نصف این گردنه و عبور کردن از آن را توضیح دادم، و هنوز همه گردنه را رد نکرده ایم. چه چیزی باعث می شود که آدم (همان آدم همه چیزخواه) متوقف می شود؟ اینهایی که دارد نمی خواهد بدهد، رد نمی کند برود، هر چند که از او می گیرند. ضمن اینکه شما می دانی در راه خدا هر چه بدهی خدا چه کاری برایت می کند؛ غوغا به پا می کند!

ما اگر بخواهیم مُمسک نباشیم، اگر بخواهیم محافظه کار نباشیم و اهل تجارت باشیم، باید چه کار کنیم؟ این را جلسه بعد عرض خواهیم کرد، ضمن اینکه اصلاً چرا دنیا این گونه است؟ فلسفه این چرایی را نیز بحث خواهیم کرد.

امام حسین عاشقانه پرداختی هایش را انجام داد...

امام حسین (ع) همه پرداختی هایش را انجام داد، سخت ترین پرداختی اش چه بود؟ شاید سخت ترین پرداختی اش آن لحظه ای بود که می گویند بعد از خدا حافظی با اهل حرم، دید ذوالجناح حرکت نمی کند، خدایا چه شده؟ نگاه

کرد دید سکینه در دانه، جلوی بابا را گرفته است.

نمی‌توانم توضیح بدهم، ان شاء الله هیچ وقت دخترت را در بیابان رها نکنی بروی! حالا این دختر، به امام حسین (ع) چه گفت؟ صدازد: بابا می‌خواهی بروی، باشد، ولی اول ما را به مدینه برگردان و بعد برو...

اجلسه چهارم |

امساک از پرداخت؛ آغاز سقوط فرد و جامعه

همه چیز خواهی انسان، کی او را نابود می‌کند؟ وقتی بخواهد هرچه را دارد، نگه دارد! فلسفه پرداخت چیست؟ چرا خدا چیزی را به ما می‌دهد و بعد می‌گیرد؟

انسان «همه چیز خواه» است و به هیچ حدی اکتفا نمی‌کند

ما انسان‌ها کمال طلب هستیم، کمال - اگر درست معنا بشود - یعنی ما همه چیز می‌خواهیم، هر چیزی که برای مان لذت بخش باشد از آن صرف نظر نمی‌کنیم، به یک حدی از قدرت بسنده نمی‌کنیم، به یک حدی از هر نعمتی اکتفا نمی‌کنیم، ما این‌گونه آفریده شده‌ایم، اگر بی‌نهایت طلب نبودیم نمی‌توانستیم خداپرست باشیم.

همان‌طور که در جلسات قبل بیان شد، دین برنامه‌ای است برای رسیدن به این همه چیز که می‌خواهیم؛ یعنی هم «همه چیز» را به ما معرفی می‌کند، هم راه به دست آوردن آن را به ما نشان می‌دهد، هم ما را برای رسیدن به آن قدرتمند می‌کند. دین در نهایت به انسان آموزش می‌دهد که همه چیز تو خدا است و خدا به تو همه چیز خواهد داد؛ هم در این دنیا می‌دهد و هم مابقی آن را در آخرت می‌دهد.

انسانی که همه چیز خواه نیست، سرباز بی‌جیره و مواجب قدرت‌های زالوصفت می‌شود

اما چه می‌شود که این انسان همه چیز خواه و بی‌نهایت طلب، متوقف می‌شود؟ نه تنها از رسیدن به همه چیز باز می‌ماند، بلکه در خدمت کسانی قرار می‌گیرد که به صورت غلط، همه چیز طلب هستند، یعنی به زورگویان قدرت طلبی که می‌خواهند انسان‌های دیگر را چپاول کنند، بار می‌دهد و این خیلی بد و مورد نفرت است. کسانی

که بار می‌دهند به قدرت طلب‌های زورگو، هم سطح جنایت‌کاران و قدرت‌طلبان و فرعون‌ها در جهنم خواهند بود، اینها آدم‌های بدی نیستند؛ بلکه آدم‌های خیلی بدی هستند!

کسی که متوقف می‌شود، مشکلش این است که تبدیل می‌شود به وسیله‌ای برای قدرت‌گرفتن آن قدرت‌طلبان زورگویی که بشر را به بردگی می‌کشند! قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره / ۲۵۶) اگر نمی‌خواهی دین داشته باشی، حُب نداشته باش، اکراهی نیست، چرا به زورگویان عالم کمک می‌کنی؟ چرا جانت را در راه زورگویان عالم از دست می‌دهی؟ خوب است فیلم‌هایی ساخته بشود از آن دورانی که انگلیس خبیث، هندی‌ها را به عنوان سرباز می‌فرستاد این طرف و آن طرف دنیا تا کشته می‌شدند، هیچ‌کس نباید برای آنهایی که در راه زورگویان کشته شدند، دلش بسوزد.

انسان اگر همه چیزخواه نباشد، خواه‌ناخواه سرباز بی‌جیره و مواجب برای همه چیزخواهان ظالم خواهد شد، حتی اگر ظاهراً به آنها خدمت نکند، اما در واقع در خدمت آنها قرار دارد! اگر شما بگویی که «ما نمی‌خواهیم همه چیزخواه بشویم؛ همان یک لقمه بخور و نمیر هم به ما برسد بس مان است!» در این صورت شما بالقوه، سرباز بی‌جیره و مواجب قدرت‌های زالوصفت شده‌ای، آن صهیونیست جنایت‌کار روی کمک شما حساب می‌کند، دوستت دارد، عاشقت است.

چرا هر کسی با اهل بیت (ع) نباشد، دشمن آنهاست؟

اگر بخواهم به عنوان یادگاری یک جمله از امیرالمؤمنین علی (ع) برای شما بنویسم، این جمله را می‌نویسم: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَتْ عَلَيْنَا» (ارشاد مفید / ج ۱ / ص ۳۰۳) هر کسی با ما نباشد دشمن ما است.

کسانی که در طول تاریخ گفتند «علی از سر ما خیلی زیاد است، ما نمی‌خواهیم این قدر علی وار بشویم» آنها در نهایت کارشان به دشمنی با علی (ع) کشیده شد. اگر به دشمن اهل بیت (ع) هم یاری نکنند و بروند در یک گوشه‌ای سکوت کنند، باز هم در قتل یا ظلم به اهل بیت (ع) سهیم هستند، چون با سکوت‌شان به جبهه باطل و دشمنان اهل بیت (ع) کمک کرده‌اند.

اگر در انتخابات‌ها به کسانی رأی داده شود که حاضرند در مقابل قدرت‌های بزرگ تمکین کنند، یک بخشی از آن، تقصیر حوزه علمیه است، اگر حوزه علمیه، مردم را درست با دین آشنا کرده بود، یا اینکه از طریق آموزش و پرورش، رسانه‌ها و تبلیغات عمومی، دین به خوبی معرفی شده بود، آن وقت مردم می‌دانستند کسی که حاضر است در مقابل قدرت‌ها تمکین کند، خواه‌ناخواه ضدبشرو ضدامنیت و ضدمنافع ملی است.

در درس اخلاقی درست، نمی‌شود از سیاست سخن نگفت

انسان همه چیزخواه است، وای بر او اگر دست از همه چیزخواهی بردارد، در این صورت، برده همه چیزخواهان عالم خواهد شد و توسط آنها اداره خواهد شد. اگر انسان همه چیزخواهی خود را کنار بگذارد سقوط می‌کند، راه پیشگیری از این سقوط چیست؟ ای کاش می‌شد درس اخلاقی داد و در آن درس اخلاق از سیاست سخن نگفت؛ ولی این اصلاً شدنی نیست! مثل اینکه فقط بگویی «لا اله» ولی «ألا الله» را نگویی.

کمترین درس اخلاق این است: «آدم خوبی باش و الا نوکر درنده‌های عالم خواهی شد! آدم خوبی باش، سرباز بی‌جیره و مواجب طواغیت و صهیونیست‌های آدم‌کش و کودکش نشو!» این یک جمله کامل است. نمی‌شود

در درس اخلاقی درست، سیاست نباشد، کمالینکه در قرآن هم هست؛ پیامبران همه برای این سخن آمده‌اند؛ «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل، ۳۶) خدا را عبادت کنید و طاغوت را اجتناب کنید؛ این دو باید در کنار هم دیگر باشد.

جوان‌های عزیز، یادتان باشد اگر دیدید در تلویزیون، مسجد یا هر جای دیگر، یک درس اخلاقی هست که «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ» را می‌گوید اما «وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» را نمی‌گوید، یعنی می‌گوید «آدم خوبی باش» ولی نمی‌گوید «برده طواغیت نباش» این درس اخلاق را گوش نکنید چون منحرف‌تان می‌کند، کم‌کم ذهن‌تان را فاسد می‌کند، حتی اگر بین حرف‌هایش آیه قرآن و روایت هم برایتان بخواند. چرا؟ برای اینکه همه‌اش را نمی‌خواند، لذا کم‌کم اثر منفی رویتان می‌گذارد. با «آدم خوبی باش» به تنهایی، برده‌بدها و بدترین‌های عالم خواهی شد؛ برده‌آنها می‌شوی که دیگران را به قتل برسانی و در راه آنها کشته بشوی!

همه چیز خواهی انسان، کی او را نابود می‌کند؟ وقتی بخواید آنچه را دارد، نگه دارد!

انسان همه چیز خواه است، اما در این همه چیز خواهی و کمال طلبی خودش، متوقف می‌شود و وقتی متوقف شد، برده همه چیز خواه‌های زورگو خواهد شد!

لحظه توقف همه چیز خواهی انسان، لحظه‌ای است که به دلیل همه چیز خواهی، آنچه را دارد می‌خواهد محافظه‌کارانه نگه بدارد، آغاز سقوط انسان این است که می‌گوید «من همه چیز می‌خواهم؛ فعلاً اینها را داشته باشم تا بقیه‌اش به دستم بیاید.» حضرت آدم همین‌طوری هبوط کرد. شیطان به او گفت آنچه داری خیلی عالی است، می‌خواهی نگه داری؟ گفت بله؛ و بیچاره شد. سال‌ها گریه و تضرع کرد تا توبه‌اش پذیرفته شد.

همه چیز خواهی انسان، خیلی خوب است و جواب درستش بی‌نهایت طلبی و خداست، انبیاء الهی هم آمده‌اند تا راه درستش را به تو نشان بدهند، اما همین همه چیز خواهی می‌تواند بیچاره‌ات کند؛ وقتی که بخواید چیزهایی را که داری نگه داری، امساک کنی و ندهی، همین بیچاره‌ات می‌کند. وقتی بگویی «من نمی‌خواهم اینها را از دست بدهم؟» نابود می‌شوی!

آدم چه چیزی را بخواید نگه دارد، نابود می‌شود؟ هر چیزی را؛ آبرو، مال و...

از نظر روانی، وقتی حساب کنی که یک چیزی داری، نابود می‌شوی! اسمش را می‌گذارند عَجَب! عجب این قدر بد است که اگر گناه‌کار بودی بهتر از آن بود! (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ أَنَّ الدُّنْيَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا؛ کافی / ۲ / ۳۱۳) آدم چه چیز را بخواید نگه دارد نابود می‌شود؟ هر چیزی را!

مثلاً وقتی به تو پول می‌دهند، اگر نگهش داری، زکات ندهی، انفاق نکنی و صدقه ندهی، نابود می‌شوی! اگر آبرویی را که به تو داده‌اند، خرج نکنی نابود می‌شوی، مثلاً گاهی لازم است آبرویت را گرو بگذاری تا یک مؤمن را نجات بدهی، آن وقت اگر ندهی و اهل بهشت هم باشی، روز قیامت نسیم دوزخ به صورتت می‌خورد و کباب می‌شوی. این غیر از ذلتی است که خدا در دنیا می‌دهد. أباعبدالله الحسین (ع) قبل از آغاز حماسه کربلا فرمود: ای آبروداران مدینه چرا از آبروی خودتان خرج نمی‌کنید؟ (ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ عَصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْحَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ... ؛ تحف العقول / ۲۳۷)

آغاز سقوط فرد و جامعه «امساک از پرداخت» است / باید آماده باشیم همه داشته‌هایمان را در راه خدا بدهیم

چه می‌شود که انسان ساقط می‌شود، ممسک می‌شود و نمی‌خواهد بدهد؟ اگر نگران از دست دادن دارایی‌هایت بشوی، فاتحه‌ات خوانده است!

بنده یک خطری را احساس می‌کنم، که می‌خواهم آن را با شما در میان بگذارم. این نگرانی هم مربوط می‌شود به یک امتحان؛ از آن امتحان‌هایی که حضرت آدم (ع) در بهشت، از عهده آن بر نیامد! حالا نمی‌دانم شما بتوانید یا نه؟ البته می‌دانم که خیلی از شما آماده‌جان دادن در راه خدا هستید، اما آن نگرانی و خطر، خیلی بالاتر از این حرف‌ها است! در روایات آمده است که هر چیزی دارید، زکات دارد و باید یک مقدار از آن را بدهید؛ یعنی باید پرداخت کنید.

«پرداخت» سخت است و امساک از پرداخت آغاز سقوط انسان و جامعه است. امام صادق (ع) می‌فرماید: نابودی یک جامعه با ندادن زکات است! (مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ شَيْئًا أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الزَّكَاةِ وَ فِيهَا تَهْلِكُ عَامَّتُهُمْ؛ کافی / ج ۳ / ص ۴۹۷)

سقوط یک انسان هم با انواع و اقسام «امساک» است؛ یک نوع از این امساک، حضرت آدم را هبوط داد! آیا تو هم می‌خواهی گول بخوری و چیزهایی را که داری از دست ندهی؟ حضرت آدم گول شیطان را خورد! خدا که به او فرموده بود «شیطان دشمن تو است!» حضرت آدم که مثل ما نبود، هم وضعش خوب بود، هم به‌طور شفاف همه چیز را از دشمنی شیطان به او گفته بودند، هم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره / ۳۱) یعنی همه چیز را به او یاد داده بودند. من و تو که خیلی ضعیف هستیم!

آیا می‌خواهی دارایی‌هایت را نگه داری؟ اگر نگران دارایی‌هایت بشوی از بین می‌روی! اگر فکر کنی یک چیزی داری (و دچار عجب بشوی) از بین رفته‌ای! اگر به دارایی‌هایت مغرور بشوی از بین رفتی، اگر بخواهی حفظ‌شان کنی از بین رفتی. پس چه کار بکنم؟ باید آماده باشی همه‌اش را در راه خدا بدهی. باید آماده باشی بگویی «من خدا دارم، او هر موقع دلش بخواهد، هر چیزی بخواهد به من می‌دهد، من دیگر نگران از دست دادن چیزی نیستم». البته گفتن این کلمه سخت است. وقتی انسان چیزی نداشته باشد، خوب می‌تواند از این حرف‌ها بزند، اما وقتی دارا شد، پرداخت برایش سخت می‌شود. این از آن امتحان‌هایی است که حضرت آدم (ع) در بهشت از پس آن بر نیامد! ما در این دنیا چه کار می‌خواهیم بکنیم؟

خصلت امساک، گاهی شمشیر به تو می‌دهد و می‌گوید «بروامامت را بکش!»

شاید شما جوان‌ها تصور کنید که مقابله با این خصلت امساک، راحت است. اگر راحت بود، چرا امیرالمؤمنین آن‌طور ضجه می‌زد؟ چرا حضرت زهرا (س) موقع نماز، رنگ از رخسارش می‌پرید؟ علت چیست که این قدر نگران بودند؟

این خصلت امساک، به قدری خطرناک است که گاهی می‌تواند محبت شما به اهل بیت (ع) را از دلت بیرون کند. گاهی محبت را نمی‌تواند از دلت در بیاورد ولی شمشیر به تو می‌دهد می‌گوید «بروامامت را بکش!» حال مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) چطور بود؟ «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُبُوهُهُمْ عَلَيْكَ» (دلایل الامامه / ص ۱۸۲)

کسی آمد در خانه امام صادق (ع)، آقا فرمود شما؟ گفت از دوستان شما هستیم، نگفت از شیعیان هستیم، که آقا بفرماید تو که شیعه نیستی! شیعه مقامش بالاتر است، گفت ما از دوستان شما هستیم. آقا فرمود از کدام دسته

از دوستان هستیید؟ گفت آقا مگر دوستان چند گروه هستند؟ فرمود بله چند نوع دوست داریم. (قَالَ لَهُ مِنْ أَيِّ مُجِبِّينَا أَنْتَ...؛ تحف العقول / ص ۳۲۵)

چه می شود، انسانی که همه چیزخواه است ساقط می شود؟ وقتی یک کمی به او دادند، یا غرور پیدا می کند، یا زکاتش را نمی دهد، یا نگرانش می شود، مولا علی (ع) می فرماید: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» (غررالحکم / ص ۳۹۰) یک چیزی یاد گرفتی به دیگران بگو، اگر برای خودت نگه داری کم کم احمق می شوی، کم کم بی سواد می شوی. هرچه پیدا می کنی، زود یک چیزی از تو می گیرند.

خدا همه چیزهایی را که داری از تو می گیرد، یا با تکلیف یا با تقدیر

سؤالی را که جلسه قبل مطرح شد، در این جلسه جواب بدهم. پرداخت در دین چه جایگاهی دارد؟ برنامه خدا برای این گرفتن ها چیست؟ اگر دین هم نداشته باشی، خدا همه چیزهایی را که داری از تو می گیرد، همه اش را با مرگ خالی می کند. خدا در جوانی خیلی چیزها به آدم می دهد، بعد اینها را طی پنجاه، شصت سال یکی یکی می گیرد. خدایا! آن زمانی که یک چیزهایی دادی مدتش خیلی کوتاه بود، ولی آن زمانی که داشتی اینها را یکی یکی می گرفتی خیلی طولانی بود.

خدایا در آن یک سوم اول عمرمان که خیلی چیزها را به ما دادی اصلاً بچه بودیم نفهمیدیم چه شد! انگار غرض دادن یک چیزهایی به ما نبود، بلکه بیشتر، غرض گرفتن بود تا ما را امتحان کنی. دین یک برنامه ای دارد که تو خودت باید پرداخت بکنی و الا خواه ناخواه از تو گرفته می شود. چرا این طوری است؟ چرا باید اصلاً خدا چیزی را از من بگیرد؟ مگر من را همه چیزخواه نیافریده؟ خدایا! من به چیزهایی که دادی علاقه پیدا می کنم، نمی توانم از آن دل بکنم، چرا می خواهی یا با تکلیف یا با تقدیر از من بگیری؟

فلسفه پرداخت چیست؟ / اصلاً چرا خدا چیزی به ما می دهد و بعد آن را می گیرد

اصلاً این گرفتن، ماجرایش چیست؟ خدا اینها را می گیرد برای اینکه یک ویژگی به انسان داده است و در قرآن می فرماید که من تو را به خاطر این ویژگی آفریده ام! طبیعتاً پرداخت برای انسان سخت است، پس بگذارید علت یا فلسفه اش را بگویم، ببینید آیا به فلسفه این پرداخت راضی می شوید یا نه؟ شاید اصلاً عاشق این علت بشوید!

تو موجودی شدی به نام انسان، نه فرشته، نه حیوان. تو تنها موجودی هستی که قدرت انتخاب داری. خدا در قرآن نوشته که من تو را برای «انتخاب» آفریدم، بلکه نوشته من تو را برای «امتحان» آفریدم (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ ملک / ۲) یعنی اینکه می خواهم ببینم چطور انتخاب می کنی؟ ای موجود انتخاب گر! آیا بدت می آید من تو را انتخاب گر آفریدم؟ بدت می آید که با انتخاب ارزش پیدا کنی؟ دوست داشتی حیوان باشی؟! پس انتخاب برای انسان یک مسئله محوری است، کما اینکه می بینید «آزادی» چقدر شعار محوری و جهانی و مهمی شده است.

لازمه انتخاب، پرداخت و رنج است / رنج یعنی چیزی را که دوست داری، از تو بگیرند

لازمه انتخاب چیست؟ لازمه انتخاب گرفتن نعمت از من است، پرداخت است، رنج و بلا است. انتخاب برای انسان، کی معنا پیدا می کند؟ وقتی که دوتا چیز دوست داشتنی در مقابل انسان بگذارند و بگویند «اگر بهتر را انتخاب کردی ارزشمندتر می شوی.» اگر من در یک ظرفی «زهر» بریزم و در ظرف دیگری «غذا» بریزم، و شما بدانی

اینها چیست، معلوم است که ظرف غذا را انتخاب می‌کنی برای خوردن. پس اینجا انتخاب معنا ندارد.

انتخاب وقتی صورت می‌گیرد که خدا من و شما را در مقابل «دوتا دوست داشتنی» قرار می‌دهد؛ هر کدامش را انتخاب کنی، باید آن یکی را کنار بگذاری، از اینجا رنج در حیات بشر آغاز می‌شود. من خیلی متأسف هستم که در مدارس مان فلسفه رنج، آموزش داده نمی‌شود. از مدرسه تا دانشگاه ده بار خدا را اثبات می‌کنند، می‌خواهند بگویند آقا معتقد باش خدا هست! هم ابلیس معتقد بود خدا هست هم حضرت آدم، مگر با اعتقاد به اینکه خدا هست همه چیز حل می‌شود؟ درد که آنجا نیست.

فلسفه رنج چیست؟ رنج یعنی چیزی را که دوست داری، نداشته باشی؛ رنج یعنی چیزی را که دوست داری، از تو بگیرند؛ رنج یعنی می‌خواهی به چیزی که دوست داری برسی ولی سرراحت مانع بگذارند، مجبور هستی از چندتا دوست داشتنی دیگر خودت بگذری تا به آن دوست داشتنی برسی، اینها خسته‌ات می‌کند. چرا رنج پیش می‌آید؟ برای اینکه تو انسان مختار هستی، انتخاب یعنی رنج.

علی (ع) در قالب یک «نامه» جوان‌ها را با رنج آشنا می‌کند

أمیرالمؤمنین (ع) در اول نامه سی‌ویکم نهج البلاغه می‌فرماید: «مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمَقْرِلِ لِمَنْ الْمَسْتَسْلِمِ لِدَّهْرِ» از پدر پیری که دنیا او را زده‌است! «إِلَى الْمَوْلُودِ الْمَوْمِلِ مَا لَا يُدْرِكُ» به جوانی نامه می‌نویسم که به آرزوهایش نخواهد رسید و هدف تیرهای بلاهاست.

اولین جزوه آموزشی در صدر اسلام توسط أمیرالمؤمنین (ع) نوشته شد؛ در قالب نامه‌ای خطاب به جوانان که برای جوان‌ها آموزش دین بدهد که همین نامه سی‌ویکم است. در ابتدای این نامه، به جوانش توضیح می‌دهد که «دنیا تو را می‌زند، از تو می‌گیرد، همان طوری که از گذشتگان گرفت، همه چیز به تو نخواهد داد...» انسان نباید از رنج بترسد، أمیرالمؤمنین (ع) در این نامه هفت مرتبه از رنج خودش به عنوان «پدر پیر» سخن می‌گوید و چهارده مرتبه از رنج‌هایی که جوان در دنیا خواهد کشید.

حضرت در این نامه، جوانش را با رنج آشنا می‌کند، می‌گوید تو در دنیا رنج می‌کشی! هر کسی گفته که می‌شود در دنیا هیچ رنجی به سمت نیاید به تو دروغ گفته، خواسته به شما خیانت بکند، خیال بافی نکن! رنج داری. ولی شما بیا رنجت را لذت بخش کن برای خودت، بیا از رنجت استفاده بهتر بکن. بیا از رنجت لذت‌های فراوان ببر.

چرا در دنیا رنج هست؟ به دلیل اینکه انتخاب هست

ما می‌خواستیم در یک مهدکودک، همه این بحث‌های تربیتی را در بازی‌های مهدکودک طراحی بکنیم. یکی از طرح‌ها این بود که وقتی بچه گرسنه شد دوتا کیک خوشمزه در دو رنگ جلویش بگذارند و بگویند: یکی را می‌توانی بخوری، بچه می‌خواهد هر دو را بردارد، ولی می‌گویند: نمی‌شود! چرا؟ برای اینکه تمرین انتخاب است؛ می‌خواهند عقلش در انتخاب، زیاد بشود، بین این شیرینی‌ها یکی را باید انتخاب کنی، دنیا تا آخر همین است! چرا رنج هست؟ به دلیل اینکه انتخاب هست.

کسی برای خوردن بین چوب و بستنی در معرض انتخاب قرار نمی‌گیرد چون کسی به خوردن چوب علاقه ندارد. انتخاب بین علاقه‌هاست. اگر می‌خواهی بستنی بخوری باید از پول بگذری، اگر پول داشته باشی و بخواهی سه برابر بستنی بخوری، باید از سلامتی‌ات بگذری! اگر بگویی چیزی می‌خورم که دواي آن درد باشد، باید از عقلت

بگذری، چون آدم پرخور احمق می‌شود. ای موجود انتخاب‌گر، ای کسی که عاشق انسانیت خودت هستی و حاضر نیستی حیوان بشوی! بدان که انتخاب یعنی رنج.

گاهی رنج به خاطر انتخاب است و گاهی ناشی از تقدیر الهی

ما هر موقع انتخاب می‌کنیم اگر درست انتخاب کنیم یک رنج می‌کشیم و یک خوشی، اگر غلط انتخاب کنیم و انتخاب مان پوچ در بیاید آن را هم ضرر کرده‌ایم. بعضی از زجرها هست که ما انتخاب نکرده‌ایم، یعنی همه رنج‌ها در زندگی ما این طوری نیست که در اثر انتخاب ما باشد و بخواهیم از یک دوست داشتنی خود بگذریم تا به یک خوشی دیگر برسیم، بلکه گاهی بلا از آسمان می‌آید و اصلاً تقصیر ما نیست.

این جور بلاها را خدا برای چه در زندگی ایجاد کرد؟ برای اینکه تو بدانی اگر انتخاب خوب هم نکنی طبیعت و تقدیر الهی به تو زجر خواهد داد، نترس از زجر، نترس از رنج! اگر رنج ما فقط ناشی از انتخاب خوب ما بود، هرگز حاضر نمی‌شدیم انتخاب خوب بکنیم! می‌فرماید من خودم هم تو را رنج می‌دهم! انتخاب خوب نکنی بیشتر رنج می‌دهم. تو هیچ کاری هم نکنی رنج در این دنیا هست، من دوست داشتنی‌هایت را می‌گیرم، به نفع خودت است، خودت از دوست داشتنی‌هایت به نفع دوست داشتنی‌های برترت بگذری. همه چیز را در این دنیا نمی‌شود با هم داشت، چون باید انتخاب کنی.

بخشی از رنج انسان به خاطر انتخاب‌های اوست؛ انتخاب‌های درست یا غلط / انتخاب درست رنج کمتری دارد

دنیا محل انتخاب است و انتخاب یعنی رنج. خدا رنج‌هایی در زندگی هرکسی می‌گذارد. البته اینجا خدا چیزهایی که می‌گیرد خیلی آرام می‌گیرد، خیلی با مهربانی و با نوازش می‌گیرد، محکم نمی‌زند، هر چیزی را که می‌گیرد همیشه جایش چهارتا نعمت بهتر و پاداش می‌دهد، پاداش دادن را هم از دنیا شروع می‌کند، حتی بابت رنج‌های طبیعی هم - که اصلاً ربطی به انتخاب تو ندارد - به تو پاداش می‌دهد، ده برابر خوبی‌های دیگر به تو می‌دهد.

اگر چشمت را بگیرد، قدرت حدس زدن تو را بالا می‌برد، اگر پایت را بگیرد، یک قدرت دیگر به تو می‌دهد، خدا هیچ‌کدام از بنده‌هایش را اذیت نمی‌کند، ولی رنج در زندگی بشر هست. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد، ۴) ما انسان را در رنج آفریدیم! چرا؟ چون موجود انتخاب‌گری است، بخشی از رنجش به خاطر انتخاب‌های اوست؛ هم انتخاب درست هم انتخاب غلط. البته انتخاب درست رنج کمتری دارد، انتخاب غلط رنج بیشتری دارد، انتخاب درست، اول یک کمی رنج دارد، بعداً خوشی به همراه دارد، اما رنج انتخاب غلط، بعداً سنگین‌تر می‌شود.

بعضی رنج‌ها برای کنترل تکبر انسان است

خدایا تو دیگر چرا رنج می‌دهی؟ می‌فرماید من خودم این انسان را ساختم، اصلاً نمی‌شود او را جمع کرد. خوب است آدم‌ها پیر می‌شوند، وقتی پیر می‌شوند فرتوت می‌شوند، له می‌شوند و الا دیگر اصلاً نمی‌دانی چه کار می‌کردند! چون خدا هم آزاد گذاشته است. خوب است یک عده‌ای هم از دنیا می‌روند، درست است دل‌مان تنگ می‌شود، ولی اگر از دنیا نمی‌رفتند و روز به روز فربه‌تر می‌شدند، اصلاً نوبت به ما نمی‌رسید.

در بهشت هرچه غذا بخوریم به یک عرق خوشبو یا عطر تبدیل می‌شود ولی سیستم دنیا این جور نیست، چرا خدا در دنیا، سیستم بدن انسان را این طوری قرار داده که وقتی غذا می‌خورد، اتفاق‌های خیلی زشتی می‌افتد و نیاز به قضای حاجت پیدا می‌کند؟ فرموده‌اند: برای اینکه با این وضعیت، تکبر انسان یک کمی کنترل بشود. (...)

تَصْغِيرًا لِابْنِ آدَمَ لِكَيْلَا يَتَكَبَّرَ وَ هُوَ يَحْمِلُ غَائِطَهُ مَعَهُ ؛ علل الشرايع / ج ۱ / ص ۲۷۵

بعضی از بلاها برای ریختن ترس انسان از رنج است

بعضی بلاها را خود خدا می فرستد تا شما از بلا زیاد نترسی و برای رنج‌هایی که با انتخابت دچار آنها می شوی آماده باشی. انتخاب بدون رنج امکان ندارد. چرا انتخاب بدون رنج امکان ندارد؟ برای اینکه انتخاب همیشه بین دو تا چیز دوست داشتنی است. تو عاشق انتخاب هستی! برای همین آزادی را این قدر دوست داری. دوست نداری حیوان بشوی، حیوان انتخاب نمی‌کند، انسان انتخاب می‌کند. و انتخاب همیشه بین دو تا دوست داشتنی است. هر موقع یک دوست داشتنی را کنار بگذاری رنج دارد.

رنج‌های دیگر فلسفه‌اش چیست؟ اگر رنج زیاد باشد رنج‌گریزی‌ات کمتر می‌شود. آیه قرآن می‌فرماید «يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء، ۷۸) به خاطر رنج مردن می‌خواهید از جهاد فرار کنید؟ مرگ همه شما را در بر خواهد گرفت پس چرا می‌ترسی؟ رنج‌های دیگر هم برای این است که تو را برای رنج‌پذیری آماده بکند، رنج‌هایی که با انتخاب می‌خواهی دچارش بشوی.

نکته بعدی در چرایی وجود رنج این است که اصلاً در جریان رنج است که خدا خیلی از امتحاناتش را برای انتخاب شما انجام می‌دهد؛ یک بلا می‌فرستد ببیند تو چه انتخابی می‌کنی، صحنه امتحان و انتخاب است، صحنه انتخاب، نصفش در بلا است و نصفش در رضاء است.

انسان کی سقوط می‌کند؟ وقتی رنج پرداختن را تحمل نکند

آدم همه چیزخواه است، کی خراب می‌شود؟ وقتی که می‌خواهد داشته‌هایش را نگه دارد. ولی خدا اینها را از آدم می‌گیرد، خدا دوست داشتنی‌های آدم را از آدم می‌گیرد، برای چه می‌گیرد؟ برای چه نمی‌گذارد من چیزهایی را که دارم نگه دارم؟ برای اینکه من باید انتخاب بکنم، وقتی که انتخاب می‌کنم باید از یک چیزی که دارم بگذرم، و الا انتخاب معنا ندارد. باید از یک دوست داشتنی‌ام بگذرم، از یک دارایی‌ام بگذرم، و الا من انسانیت خودم را به منصفه ظهور نرساندم، تجلی ندادم!

انسان کی سقوط می‌کند؟ وقتی رنج پرداختن را تحمل نکند. پرداخت کن، نگه ندار و الا سقوط می‌کنی.

رنج پرداخت کردن، گاهی سخت‌تر از رنج جان دادن است!

رنج پرداخت کردن، گاهی سخت‌تر از رنج جان دادن است، ان شاء الله جلسه بعد، در این باره صحبت می‌کنیم. جوان‌ها از رنج نترسید، هر کسی از رنج بترسد امام حسین (ع) خودش تشویقش می‌کند که برود! حضرت شب عاشورا به یارانش فرمود: من از همه‌تان راضی هستم، از شما توقعی ندارم، بلند شوید بروید. کسانی که اهل کتک خوردن و اهل تحمل رنج و شمشیر نبود رفتند تا اینکه یک جمع کوچک ماندند...

جلسه پنجم |

امتحان مواسات، در صدر اسلام و در آستانه ظهور

قبل از ظهور، ممکن است در معرض امتحان «مواسات» قرار بگیریم در امتحان مواسات، اگر بخل بورزیم و امساک کنیم، سقوط می‌کنیم

مفاهیم کلیدی بعد از دانسته شدن باید تکرار بشوند تا برای انسان، خوب جا بیفتند

یکی از نکاتی که هم در مسیر تربیت و تزکیه خودمان و هم در مسیر تربیت دیگران (مثل دانش‌آموزان، فرزندان و...) خیلی باید در نظر بگیریم ولی متأسفانه در جامعه ما به شدت مورد غفلت است و یک بی‌برنامگی و درهم ریختگی بسیار مضر درباره اش وجود دارد این است که ما باید درباره هر مفهومی ببینیم چقدر برای خودمان و برای دیگران باید آن را تکرار کنیم؟

مفاهیمی که مهم و کلیدی هستند نه تنها باید دانسته بشوند بلکه بعد از دانسته شدن باید تکرار بشوند تا برای انسان به خوبی جا بیافتند؛ اما بعضاً این مفاهیم کلیدی دانسته هم نمی‌شوند. در این جلسه، برخی از این مفاهیم را خدمت شما عرض می‌کنیم، این‌ها خیلی مفاهیم مهمی هستند و باید در زندگی ما پرتکرار باشند و الا نمی‌توانیم درست زندگی کنیم.

وقتی انسان اضطرار خودش را پیدا کرد به سمت خدا می‌دود

نکته دیگر اینکه ما در تربیت دینی، بیشتر بر «ایمان» به خدا تأکید می‌کنیم، مدام به آدم‌ها می‌گوییم مؤمن باش، مسلمان باش، دین داشته باش، این کلمه‌ای است که نباید پرتکرار باشد، ولی برعکس در محیط‌های مذهبی

این کلمه پرتکرار است. گاهی اشکال ندارد آدم این را بگوید، ولی پرتکرار بودنش یک ضررهایی را به دنبال دارد. به جای اینکه به خودت بگویی «مؤمن باش، دین داشته باش و...» به خودت حرف‌هایی را بزن که ببینی مجبور هستی به سمت خدا بروی. به جوان‌تان حرف‌هایی بزنید که بگوید «پس من باید چه کار کنم؟» و بعد خودش جوابش را پیدا کند و بگوید: «من باید پیش خدا بروم، من به این نیاز دارم...» وقتی بچه گرسنه می‌شود پیش مامانش می‌رود، بنده خدا هم وقتی احساس فقر و احتیاج بکند پیش خدای خودش می‌رود.

باید سعی کنیم به جای اینکه برایمان به خدا تأکید کنیم، اضطرار، فقر و نیاز خودمان را به خدا پیدا کنیم. وقتی انسان اضطرار خودش را پیدا کرد به سمت خدا می‌دود. ما بیشتر از اینکه بگوییم «برو خداپرست باش» باید با انسان‌ها صحبت کنیم تا اضطرار خودشان را ببینند و به خدا پناه ببرند. ما باید بر این نکته بیشتر تأکید کنیم، این قسمت را باید آموزش ببینیم. اینکه در مدرسه‌ها مدام از اضطرار بشر در حیات دنیا حرف نمی‌زنیم، به نوعی خیانت به نسل نوجوان و نسل جوان است.

اضطرار خودمان را به خدا نمی‌بینیم، به همین خاطر بی‌ایمانی و بی‌دینی می‌کنیم

حقیقت این است که انسان در دنیا دچار رنج است، این حقیقت را به انسان بگوییم تا مضطر بشود و بگوید «پس من چه کنم؟ به که پناه ببرم؟ چطوری اوضاع را بهتر کنم؟» آن وقت اگر هم نگوید «خدا» خودش می‌فهمد. ما انسان‌ها به طور کاذب احساس استغنا و سیری پیدا کرده‌ایم و اضطرار خودمان را به خدا نمی‌بینیم به همین خاطر بی‌ایمانی و بی‌دینی می‌کنیم. این حرف، سلیقه بنده نیست، این اولین حرف خدا است در اولین شبی که با پیغمبر اکرم سخن گفت: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَىٰ» (علق / ۶ و ۷) چون آدم خودش را سیرو بی‌نیاز می‌بیند طغیان می‌کند، ای پیغمبر، برو به سمت این انسان‌ها که طغیان کرده‌اند.

یکی از پرفروش‌ترین تجارت‌ها در فضای مجازی، بازی است. چرا آدم‌ها این قدر بازی می‌کنند؟ برای اینکه بچه‌ها را در مدرسه بزرگ نکرده‌ایم و آنها پخته نشده‌اند. آدم با رنج و درد پخته می‌شود و دست از بازی و مسخره‌بازی برمی‌دارد. «آب کم جو تشنگی آور بدست / تا بجوشد آبت از بالا و پست»

بیشتر از اینکه به جوان بگوییم «برو حرف خدا را گوش کن» برایش جا بینداز که تو مضطر خدا هستی، اضطرارش را به او نشان بده تا بگوید «حالا چه کنم؟» ببینید مریض چطوری می‌رود بیمارستان؟ چطور از دکتر خواهش می‌کند او را معاینه کند؟ چون مضطر است، پای مرگ و زندگی در میان است. ما باید بیشتر این‌ها اضطرار خودمان را ببینیم. این مقدمه اول بود.

همه چیز خواهی خودت را ببین، به کم قانع نشو

بحث ما این بود که ما همه چیز خواه هستیم، همه چیز خواهی خودت را ببین، به کم قانع نشو، هر لذتی را خواستی، به خودت بگو «بعد از اینکه به این رسیدی چه می‌شود؟ دلزده که شدی دنبال چه لذت دیگری خواهی بود؟» گدا و کرو و کور هیچ لذتی نشو، تو با هیچ لذتی سیر نمی‌شوی، تو خیلی چیزها می‌خواهی. انسان خیلی چیزها می‌خواهد، انسان همه چیز می‌خواهد، انسان بالاترین‌ها را می‌خواهد، انسان اگر در بهترین موقعیت هم قرار بگیرد باز هم حوصله‌اش سر می‌رود و چیز دیگری می‌خواهد، این تفسیر کمال طلبی یکی از حرف‌هایی است که باید بارها تکرار بشود.

اگر پدر و مادر به بچه‌شان بگویند «تو دکتر یا مهندس بشوی دیگر همه چیز تمام است» این پدر و مادر به بچه‌شان

خیانت کرده‌اند. اگر یک معلم در مدرسه به بچه بگوید «اگر در کنکور در فلان رشته قبول بشوی دیگر تمام است» آن بچه را نابود کرده است. کمالینکه می‌بینید آمار افسردگی بعد از کنکور بسیار بالا است و بچه‌ها در این مقطع، چقدر افت انرژی و افت انگیزه پیدا می‌کنند.

آمار زیاد طلاق برای چیست؟ زن و شوهر بعد از ازدواج شروع می‌کنند با هم دشمنی کردن. چون می‌بینند خیال‌پردازی‌های دروغینی کرده بودند که حالا آن‌طور هم نیست. اصلاً بنا نبوده آن‌طور باشد بیخودی خیال‌پردازی کردی، زندگی یعنی مردانه وارد شدن در یک سلسله مشکلات، پس ضعیف‌نمایی نکن.

از اینجا شروع کردیم که انسان همه‌چیزخواه است، پس کم نخواهیم. کسی آرام نگیرد. این را باید به بچه‌ها گفت باید کارتون‌ها و انیمیشن‌ها و قصه‌ها ساخته بشود، بچه‌ها این دایره گسترده خواستنی‌ها را ببینند. این درس اخلاق نیست که بگوییم کم‌خواه. فعلاً بگو همه‌چیزخواه، انسان نباید در اثر دوست داشتن یک چیز، کر و کور بشود، تا در معرض یکی از دوست‌داشتنی‌هایش قرار گرفت غش نکند، یک‌کمی صبر کند، تا یکی از دوست‌داشتنی‌هایش را از دست داد از نظر روحی نابود نشود. انسان همه‌چیزخواه است.

انسانی که همه‌چیزخواه است در دنیا نمی‌تواند همه‌چیز را باهم داشته باشد

حالا چه‌طور می‌شود که انسان همه‌چیزخواه به همه‌چیز نمی‌رسد بلکه دارایی‌های خودش را هم از دست می‌دهد، برده زورگوها هم می‌شود! ما نمی‌خواهیم با گفتن جمله «آدم بدی می‌شود» از جواب طفره برویم، آدم که به این سادگی بد نمی‌شود، چه می‌شود که این‌گونه می‌شود؟ داستان از این قرار است: انسانی که همه‌چیزخواه است در دنیا نمی‌تواند همه‌چیز را باهم داشته باشد، یا بعضی از چیزهایی که دارد از دست می‌دهد، یا بعضی چیزهایی را که دوست دارد نمی‌تواند به دست بیاورد، یا بعضی از چیزهایی را که دوست دارد خودش باید کنار بگذارد، یا بعضی از چیزهایی را که دوست دارد نباید به سمتش برود. همه اینها یعنی رنج. چیزی را که دوست داری از تو بگیرند یعنی رنج، چیزی را که دوست داری به تو ندهند یعنی رنج، چیزی را که دوست داری به سمتش نروی یعنی رنج، چرا رنج؟ چرا من به همه‌چیز نرسم؟

در قسمت اول بحث گفتیم که تو همه‌چیزخواه هستی. پس به همه خواسته‌های خودت توجه کن، اسیر یک خواسته یا دو خواسته نشو. ولی آیا به همه چیز می‌رسی؟ نه؛ دنیا جای رسیدن به همه چیز نیست، بلکه دنیا جای ازدست‌دادن و نداشتن است. این هم یکی از کلماتی است که اگر مدام به جوان‌های مان نگوییم در حق‌شان جنایت کرده‌ایم. باید مثل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) به جوان بگوییم «تو به همه آرزوهایت نخواهی رسید!» اگر این طوری با او حرف نزنیم به او خیانت کردیم، نابودش کردیم. مثل مولا علی (ع) با جوان‌های مان صادقانه سخن بگوییم. تو به همه خواستنی‌هایت نمی‌رسی، اصلاً دنیا جای رسیدن به همه خواستنی‌ها نیست. بی‌دین هم باشی دنیا همین‌طور است، ربطی به دین ندارد.

بزرگ‌ترین ویژگی تو انتخاب‌گر بودن است؛ تو به خاطر انتخاب‌گر بودن انسان هستی

نکته اول این بود که «تو همه‌چیزخواه هستی» نکته دوم اینکه «همه‌چیز را نمی‌شود در دنیا داشت» نکته سوم اینکه: چرا همه‌چیز را نمی‌شود در دنیا داشت؟ چون تو یک موجود انتخاب‌گر و تعیین‌کننده هستی. آیا دوست داری مثل فرشته و حیوان تعیین‌کننده نباشی؟ دوست داری مثل گیاه باشی؟ دوست داری مثل درخت پایت بند باشد نتوانی راه بروی؟ دوست داری مثل حیوانات فقط بلد باشی یک‌طور لانه بسازی؟ تو تعیین‌کننده هستی.

ما خیلی باید به همدیگر، به خودمان و به بچه‌های مان بگوییم که «تو انتخاب‌گر هستی، تو تعیین‌کننده هستی» این قدر باید بگوییم تا بترسد و بگوید «من کدام را انتخاب کنم؟ من الان دارم انتخاب می‌کنم؟» بله تو الان در حال انتخاب کردن هستی. این هم یکی از حرف‌هایی است که خیلی باید تکرار بشود.

حالا کتاب‌های اول تا دوازدهم را ببینید؛ چقدر این حرف را گفته‌اند؟ چند بار گفته‌اند: تو انتخاب‌کننده هستی، تو تعیین‌کننده هستی، همه چیز را می‌توانی تعیین کنی؛ نه فقط در دنیا، الی الابد که در آخرت زندگی خواهی کرد، تمام جزئیات آن زندگی را خودت تعیین می‌کنی. تو تعیین‌کننده هستی، تو انتخاب‌گر هستی، دنیایت را خودت انتخاب می‌کنی، آخرت را خودت انتخاب می‌کنی، تو می‌توانی به مقام مرضیه برسی. بزرگ‌ترین ویژگی تو انتخاب‌گر بدون است، تو به خاطر انتخاب‌گر بودن «انسان» هستی، این هم خیلی باید تکرار بشود.

اگر پیامبر همه چیز را کاملاً روشن توضیح بدهد، جایی برای انتخاب‌گری مردم نمی‌ماند

خداوند متعال به پیغمبرش می‌فرماید وقتی می‌خواهی دین را برای مردم توضیح بدهی زیاد توضیح نده، زیاد روشن نکن، همه آیات و نشانه‌ها را نیاور، کمی مبهم بگو. اگر خیلی توضیح بدهی برای انتخاب‌گری جایی نمی‌ماند. البته روشن کن اما یک ذره روشن کن؛ زیاد روشن نکن. خدا به پیغمبرش در آیه قرآن می‌فرماید: می‌دانم تو از گمراهی مردم ناراحت می‌شوی، دوست داری روشنش کنی، ولی خیلی روشنش نکن، آن وقت دیگر او انتخاب نخواهد کرد. (وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ انعام/۳۵)

فرض کنید امام جماعت محل تان عارف کامل واصل است، چشم برزخی دارد، همه چیز را می‌تواند ببیند و توضیح بدهد، به عنوان مثال بگوید: «دیشب رفته بودی هیئت، می‌دانی دیشب امام زمان اسم تو را نوشت؟ امام حسین (ع) درباره تو به مهدی (ع) خود چه گفت؟» قشنگ برایت توضیح بدهد، بعد بگوید به این دلیل این طوری شد... اگر همه اینها را شفاف برایت بگوید خوشحال می‌شوی؟ اگر اینها را برایت بگوید خوب است؟ یک عارف واصل، هیچ وقت اینها را نمی‌گوید مگر استثناء، چرا نمی‌گوید؟ برای اینکه اگر بگوید تو خودت را تکرار می‌کنی، تو اسیر آن تشویق‌ها می‌شوی، تو انتخاب‌گری را از دست می‌دهی.

اگر معجزه بینی و کار خوب بکنی، ارزشی ندارد؛ کار خوب باید با انتخاب خودت باشد

اگر خدا می‌خواست به خاطر آمدن به هیئت، یک نسیم بهشتی کنار صورتت می‌وزید، آن وقت هر شب هیئت می‌آمدی. مگر کاری دارد اباعبداللّه الحسین (ع) بوی خودش را و بوی بهشت را به مشام شما برساند؟ چرا نمی‌رساند؟ برای اینکه تو انتخاب کرده باشی. اگر امام حسین (ع) بوی بهشت را به مشام شما برساند تا آخر عمر مست هستی و همه کارهای خوب را انجام می‌دهی، ولی هیچ‌کدامش دیگر ارزش ندارد. کما اینکه خدا فرمود «ای رسول من! همه نشانه‌ها را نشان نده» انعام/۳۵) چرا؟ چون اگر نشان بدهی دیگر آدم‌ها انتخاب نمی‌کنند.

دوست دارم برای بچه‌هایی برای اینکه حرف‌هایی را گوش بکنند یک شب کاری کنم جهنم و بهشت را در خواب ببینند، اصلاً یک سفر بروند آن طرف برگردند، بعد، فردا صبح به آنها بگویم «حالا گوش می‌کنی؟ می‌گوید آره به خدا گوش می‌کنم...» اما این چه ارزشی دارد؟ خدا مبهم می‌گذارد تا انتخاب کنی. انتخاب خیلی ارزش دارد، به خاطر انتخاب تو، خدا معجزه‌ها را به تو نشان نمی‌دهد.

امشب هیئت آمدی. اگر فردا شب هیئت نیایی، می‌بینی که آسمان به زمین نمی‌آید، و به ظاهر زیاد هم فرقی

نمی‌کند، ای جوان‌ها! اگر نماز نخوانید زیاد طوری نمی‌شود. حالا ممکن است یک طورهایی بشود ولی این قدر نماز نخوان‌ها هستند که از تو بزرگ‌ترند و... چرا این طوری می‌گویی؟ بگو اگر نماز نخوانی سرطان می‌گیری! خوب نمی‌گیرد، چرا دروغ بگویم؟ شاید چاق‌تر هم بشود، من که از برنامه‌ها و طرح‌های خدا خبر ندارم! این انتخاب است که ارزش دارد.

چون انتخاب‌گر هستیم باید رنج بکشیم / همیشه انتخاب خوب، با رنج همراه است

من انتخاب‌گر و تعیین‌کننده هستم، یعنی حیوان نیستم، فرشته هم نیستم، چون انتخاب‌گر هستم باید رنج بکشم، چون انتخاب‌گر هستم نمی‌توانم همه چیز را داشته باشم. انتخاب بین چندتا دوست داشتنی است، بین دوست داشتنی و دوست نداشتنی که نیست. معلوم است اگر بین دوست داشتنی و دوست نداشتنی مختار بشوی، آن را که دوست داشتنی است انتخاب می‌کنی. انتخاب این طوری رخ می‌دهد.

پس تو هر بار که انتخاب می‌کنی یکی از دوست داشتنی‌هایت را کنار می‌گذاری. همیشه انتخاب خوب با رنج همراه است. این نکته باید از بچگی برای ما جا بیافتد. چون انتخاب خوب، یعنی از دست دادن یک دارایی یا دوست داشتنی. خدا عمداً یک چیزهایی را به تو می‌دهد که تو در مقام انتخاب شروع به داد و ستد کنی؛ یعنی این دارایی خودت را بدهی آن را بگیری. الان شما که اینجا در هیئت نشست‌اید طبیعتاً یک سرگرمی یا یک استراحتی را کنار گذاشته‌اید.

کی انسان ساقط می‌شود؟ وقتی بخواهد چیزهایی را که دارد حفظ کند

خدا حضرت آدم را در معرض یک انتخاب در بهشت قرار داد، گفت میوه این درخت را نخور. آدم (ع) هم که همه چیزخواه بود (او پدر بزرگ ما بود و ما همه چیزخواهی را از او به ارث برده‌ایم) حالا این درخت چیست؟ شیطان گفت: با خوردن میوه این درخت هرچه داری، دیگر از دست نمی‌دهی. آدم (ع) دوست داشت همه چیز را نگه دارد؛ رفت و خورد. خدا فرمود مگر من به تو نگفته بودم نخور؟ ترسیدی من از تو بگیرم؟ این طور شد که آدم (ع) سقوط کرد.

کی انسان ساقط می‌شود؟ وقتی می‌خواهد چیزهایی را که دارد حفظ کند، لذا با خدا معامله نمی‌کند. کی جامعه ساقط می‌شود؟ وقتی وارد معامله و داد و ستد با خدا نمی‌شود. انسان با ممسک بودن، با بخل و با شُخ نفس، بدبخت می‌شود. به عبارت دیگر؛ انسان با رنج‌گریزی بدبخت می‌شود. وقتی انسان می‌ترسد از دست بدهد و مشغول جمع‌کردن می‌شود، بدبخت می‌شود. باید چه کار کنیم؟ دل شیر داشته باش، دنیا جای انتخاب است، انتخاب یعنی پرداخت کنی و دریافت کنی.

چرا انسان‌ها از نظر اقتصادی رشد نمی‌کنند؟

روانشناس‌ها می‌گویند پرداخت کردن برای انسان خیلی سخت است، ضرر کردن برای انسان خیلی سخت است. اخیراً ترکیبی از روانشناسی و اقتصاد به نام «اقتصاد رفتاری» پدید آمده است. دقت کنید، حرف‌هایی که اینها می‌زنند دینی نیست. اگر از کاشناسان این رشته پرسیم که چرا انسان‌ها از نظر اقتصادی رشد نمی‌کنند؟ دقیقاً همین حرف‌هایی که برای این بحث گفتیم تکرار می‌کنند. آنها می‌گویند ما کالاهایی را که داریم، با ارزش تلقی می‌کنیم، وقتی می‌خواهیم بفروشیم دوست داریم گران بفروشیم و بسیار برای ما سخت است که دارایی خود را ارزان بفروشیم.



فرض کنید من یک ساعت را فروختم ولی به جای صد هزار تومان، نود هزار تومان گرفتم. حالا رفتیم با این نود هزار تومان یک کالای دیگر را که در اصل، نهمصد هزار تومان قیمت دارد، با نود هزار تومان خریدم، آنجا چقدر باید ناراحت باشم؟ به اندازه ده هزار تومان. اینجا چقدر باید خوشحال باشم؟ به اندازه هشتصد هزار تومان. روانشناس‌ها می‌گویند «درد آن ده هزار تومان، بیشتر از خوشحالی این هشتصد هزار تومان است؛ این طوری است که خیلی‌ها پولدار نمی‌شوند و نمی‌توانند تاجر باشند!» من مثال را خیلی شفاف گفتم که آدم‌ها ممسک هستند، طوری داشته‌هایشان را گرفته‌اند که ول نمی‌کند. می‌گوییم در راه خدا صدقه بده تا خدا بیشتر به تو بدهد، ولی نمی‌تواند بدهد.

انسان‌ها کی ساقط می‌شوند؟ وقتی رنج از دست دادن را نمی‌توانند تحمل کنند

انسان‌ها کی ساقط می‌شوند؟ وقتی رنج پرداخت کردن را، رنج صرف نظر کردن را، رنج از دست دادن را نمی‌توانند تحمل کنند. ما باید بچه‌هایمان را چطوری بار بیاوریم؟ خودمان را چطوری بار بیاوریم؟ به گونه‌ای که از پرداخت کردن، نترسیم و بتوانیم رنج از دست دادن را تحمل کنیم.

امام صادق (ع) فرمود بخرید، بفروشید، زیاد خرید و فروش انجام بدهید، حتی ممکن است گران بخرید و ارزان بفروشید. چرا امام صادق این را می‌فرماید؟ می‌فرماید در نهایت برکت در خرید و فروش است و سود می‌بری. می‌خواهد ما را تربیت کند، می‌خواهد ما در معامله و تجارت ترسو نباشیم. گاهی از اوقات ضرر می‌کنی، گاهی از اوقات سود می‌بری، نترس اگر یکی دو بار ضرر کردی. انسان باید برای وارد شدن در عرصه اقتصاد، روحیه فربهی داشته باشد.

دنبال سود تضمینی بودن، رفتار زشتی است

وقتی پول به دست امام صادق (ع) می‌رسید خیلی زود با آن یک سرمایه‌گذاری ریسک‌دار می‌کرد و شروع می‌کرد به تجارت کردن. دنبال سود تضمینی بودن رفتار زشتی است که بانکها در فرهنگ جامعه ایجاد کرده‌اند. بانکها به اسم مضاربه این جنایت را کردند. مگر فقط ربا نباید باشد؟ فرهنگ سود تضمینی خیلی فرهنگ زشتی است، خیلی ترسویی و بزدلی در تجارت را در انسان تقویت می‌کند. این فرهنگ مثل همان فرهنگ کارمندی و کارگری است. وقتی می‌توانی خودت برای خودت کار بکنی، چرا می‌روی برای دیگران کارمندی و کارگری می‌کنی؟ ترسیدی ریسک بکنی؟ ترسیدی تجارت بکنی؟ گفתי حداقل یک حقوق بخور و نمیر ثابت به من می‌رسد؟

ترسو بار نیابید، خودت با پولت کار کن. خدا فرمود: رزق و روزی دست من است، بدبختی بشر این است که از داد و ستد بترسد. جد ما حضرت آدم (ع) ترسید که این چیزها را از دست بدهد، می‌خواست فریز بکند، می‌خواست در بانک جاودانگی بگذارد که باعث شد هیبوت کند. البته بعداً توبه کرد و چون خدا مهربان است توبه‌اش را پذیرفت.

ممکن است تا امتحان مواسات از ما نگیرند، ظهور اتفاق نیفتد

یک بار دیگر مرور کنیم: تو در دنیا نمی‌توانی همه چیز داشته باشی، چون انتخاب‌گر هستی و انتخاب یعنی یکی از دوست‌داشتنی‌هایت را کنار بگذاری، یا یکی از دوست‌داشتنی‌هایت را بدهی، یا یکی از دوست‌داشتنی‌هایت را صرف نظر کنی؛ همه اینها یعنی رنج. انسان بودن یعنی انتخاب و رنج. چه کسی بهتر انتخاب می‌کند؟ کسی که از پرداخت کردن و از دست دادن نترسد، کسی که بخل نورزد. پس موضوع سخن شما این است که ما بخل نداشته باشیم و دست بده داشته باشیم و کریم باشیم؟ نه، قصه به این سادگی‌ها نیست!

قبل از اینکه بگویم «چطور انسان می‌تواند از هلاکت و محافظه‌کاری نجات پیدا کند؟» یک تحلیل خطرناک را به شما ارائه می‌کنم؛ من احتمال می‌دهم قبل از ظهور آقا امام زمان ارواحنا له الفداء ما در معرض امتحان «مواسات» قرار بگیریم. مواسات یعنی چه؟ یعنی تو حق نداری بیشتر از رفیقت پولدار باشی، نباید خانه‌ات از برادر مؤمن‌تر بهتر باشد. نباید سفره‌ات از برادر دینی‌ات پُرتر باشد.

می‌ترسم قبل از ظهور تا از ما امتحان مواسات نگیرند آقا نیاید. چون امام باقر(ع) به کسانی که آمده بودند به حضرت بگویند که چرا قیام نمی‌کنی، فرمود: آیا اگر نیاز داشتید دست در جیب هم می‌کنید بدون اجازه هم‌دیگر بردارید؟ ناراحت نمی‌شوید؟ گفت: ناراحت می‌شویم، حساب حساب است کاکا برادر. حضرت فرمود: یاران آن امامی که قیام می‌کنند این طوری هستند. (قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكُوفَةِ لَجَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لِأَطَاعُوكَ وَاتَّبَعُوكَ قَالَ: يَجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ: لَا... إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرَامَلَةُ وَآتَى الرَّجُلُ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَمْنَعُهُ؛ اختصاص مفید/ص ۲۴)

آیا بچه‌های بسیج این طوری هستند؟ طلبه حوزه علمیه این طوری است؟ هیئتی‌ها این طوری هستند؟ خدا کند این تحلیل اشتباه باشد و این طوری نخواهند از ما امتحان بگیرند. ما می‌گوییم: اگر جان می‌خواهی، بگو من جان تقدیم می‌کنم، ما شهادت طلب هستیم... ولی می‌گویند: «ما نمی‌خواهیم جانت را بگیریم، پولت را بده بیاید!» نه پول که نمی‌شود، ما می‌خواهیم زندگی کنیم.

پیغمبر اکرم(ص) در صدر اسلام امتحان مواسات از مردم گرفت

نکند حکمت آسیب‌های کرونا و مشکلات اقتصادی پشت سرش این است که میزان قدرت رسیدن به مواسات توسط مؤمنین و ولایت‌مداران امتحان شود؟ امیدوارم چنین امتحانی پیش نیاید، اما پیغمبر اکرم(ص) این امتحان را در صدر اسلام گرفت و فرمود: «هر کسی مسلمان می‌شود به مدینه بیاید.» آقا در مدینه زیرساخت‌ها فراهم نیست، زمین کشاورزی نداریم، خانه نداریم. پیامبر فرمود: باید بیایید و الا مسلمان نیستید. مسلمانان مکه به مدینه آمدند و مومنین مدینه خانه‌های خود را با آنها نصف کردند؛ دوتا اتاق داشتند یکی را دادند. آیا ما خون مان رنگین‌تر از خون اصحاب پیغمبر(ص) در صدر اسلام است؟

البته وقتی آنها به یک نوایی رسیدند، دوباره امساک کردند و حضرت زهرا(ص) را بین در و دیوار تنها گذاشتند. حضرت زهرا(س) به آنها فرمود: چه شد که شروع به محافظه‌کاری کردید؟ شروع به جمع کردن کردید؟ دیگر حاضر نیستید هیچ چیزی را در راه خدا پرداخت کنید؟...

إن شاء الله جلسات بعد، درباره جایگاه پرداخت در دین، مطالبی را بیان خواهیم کرد؛ یک سلسله روایت را مرور کنیم تا یک بار دیگر به موضوعاتی مثل صدقه، انفاق، دادن قرض الحسنه، بذل و بخشش، مواسات و... توجه پیدا کنیم. البته اینها تمرینی است برای یک مرحله بالاتر که همان مواسات است.

در امتحان مواسات، هر کسی بخل بورزد سقوط می‌کند

در آخرالزمان ممکن است در معرض امتحان مواسات قرار بگیریم، هر کسی ممسک باشد و بخل بورزد سقوط می‌کند. محافظه‌کاری به این معنا که «مبادا چیزی را از دست بدهم» انسان را ساقط خواهد کرد. حالا چه کار کنیم که از این سقوط، نجات پیدا کنیم؟ بچه‌ها را از اول اهل امساک بار نیارید، دیدید اهل بیت با بچه‌های شان روزه گرفته بودند؛ وقتی مسکین و یتیم و اسیر آمدند و کمک خواستند، افطاری شان را که همان یک قرص نان بود

دادند. این یعنی یک کار تربیتی، برای اینکه ممسک نباشی.

گفته می‌شود که این اتفاق در یک شب افتاده است، اهل بیت (ع) در مرحله اول، یک قسمت از نان را به مسکین دادند، خواستند بقیه نان را تناول کنند که یتیمی آمد، یک قسمت دیگر از نان را به او دادند، و در مرحله سوم، ما بقی نان را هم به اسیر دادند، آدم اینجا خیلی تحریک می‌شود که بگوید «ما که نصف نان را دادیم، حالا یک لقمه را هم خودمان بخوریم!» البته اهل بیت (ع) از مواسات هم بالاتر رفتند، آنها وارد فضای «ایثار» شدند.

امتحان دفاع مقدس امتحانی بود که از تعدادی از ما «جان» می‌خواستند و الحمدلله بخیر گذشت؛ چون یک عده‌ای جان دادند و همه به سلامت عبور کردیم. اما بعید است همه‌مان بتوانیم به این سادگی‌ها از کنار امتحان مواسات عبور کنیم. در قرآن همیشه «جهاد به مال» مقدم بر «جهاد با جان» است. شهدا از جان گذشتند و جهاد با جان کردند البته آنها به شکل فوق العاده‌ای جهاد با مال هم داشتند که می‌توانید در خاطراتشان بخوانید. دفاع مقدس با آن عظمتش، عرصه جهاد با جان بود، اما در دور پایانی که ما پیش رو داریم، نوبت به جهاد با مال می‌رسد، بعد از این مرحله سخت، با توجه به قول امام باقر (ع) «إن شاء الله امام زمان (ع) خواهد آمد. بنده اعتراف می‌کنم که این خیلی سخت است. باید از خدا کمک بگیریم؛ خدایا! از ما سخت امتحان نگیر، از ما نرم امتحان بگیر، ما را در امتحان کمک‌مان کن!»

چطور یک جامعه، سقوط می‌کند و به جنایت‌کار تبدیل می‌شود؟

یک زمانی امام حسن مجتبی (ع) در مدینه منوره، سفره می‌انداخت، حاتم بخشی می‌کرد، تقریباً همه کسانی که آن زمان برای زیارت به مدینه می‌آمدند در خانه امام حسن مجتبی (ع) غذا خورده بودند. خدا مردم مدینه را امتحان کرد؛ یک عده‌ای از نامردها در تشییع پیکر مطهر امام حسن مجتبی (ع) پیکر نازنین کریم اهل بیت (ع) را تیرباران کردند اما مردم مدینه به آنها نگفتند «ای نامردها! نزنید...» همین‌ها بعداً به قاتل‌هایی تبدیل شدند که بچه‌های امام حسن و امام حسین (ع) را تکه تکه کردند؛ آدم این طوری سقوط می‌کند، یک جامعه این طوری بدبخت می‌شود. هیچ یتیمی در مدینه نبود که از دست امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نان و خرما دریافت نکرده باشد، آن وقت دیدید این مردم چه کار کردند؟ ما مثل آنها نباشیم، ما سر سفره این خانواده بزرگ شده‌ایم، پس وقتی پایش افتاد، کم نگذاریم، اگر کم بگذاریم خدا غضب می‌کند و به جنایت‌کار تبدیل می‌شویم.

امام حسین (ع)، ممنونت هستم، ما را همیشه به جلسه روضه می‌آوری، نمک‌گیر می‌کنی، ما را به خودت عادت می‌دهی، ما را به خودت انس می‌دهی، کاری با ما می‌کنی که ما در رودروایستی گیر کنیم و هیچ وقت جلوی مهدی فاطمه (عج) نایستیم. وقتی او خودش را معرفی می‌کند که «من فرزند حسین هستم» ما همه دنیایمان را کنار بگذاریم.

یا امام حسین (ع)! داری با ما کار تربیتی می‌کنی، داری ما را سر سفره خودت بزرگ می‌کنی. پس فردا امام زمان (ع) یک دستوری بدهد اصلاً روی مان نمی‌شود بگوییم «نه». شما حرف یتیم امام حسن مجتبی (ع) عبدالله بن حسن را بزنید؛ در گودی قتلگاه هم حسین را دیدید بگویید «و الله لا افارق عمی» به خدا از حسین (ع) جدا نمی‌شوم...

جلسه ششم

بخل و شخّ نفس؛ مانع برقراری عدالت در جامعه

جامعه‌ای که اهل مواسات نباشد، تفکر لیبرال، آن را به خاک سیاه می‌نشانند
عدالت در جامعه‌ای که اهل «شخّ نفس» باشد برقرار نخواهد شد
برخی مواسات را در حد صدقه تنزل می‌دهند؛ مواسات فراتر از صدقه است

بخشی از وقت خود را باید بگذاریم برای اینکه «جلوی فریب‌های نفس خود را بگیریم»

حتماً توجه دارید که انسان خیلی موجود پیچیده، توجیه‌گر، دارای نفس مکار و فریبنده‌ای است که دائماً سعی می‌کند هم خودش و هم دیگران را خواسته یا ناخواسته فریب بدهد. هرکسی زمانی از زندگی‌اش را باید اختصاص بدهد به اینکه جلوی فریب‌های نفس خودش را بگیرد. هیچ‌کس از نفس اماره‌ی بالسوء در امان نیست. بسیاری از بدی‌ها در وجود انسان‌ها توجیه خوب دارند و آدم‌ها بدی‌های‌شان را حتی از خودشان هم پنهان می‌کنند.

شناختن نفس، این قدر کار پیچیده، سخت و ارزشمندی است که با شناختن خدا همسان گرفته شده است:
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (غررالحکم / ص ۵۸۸).

دوره مهم برای شناختن خود و مکر خود: «محاسبه نفس» و «استغفار و تضرع»

ما خیلی باید خودمان را بررسی کنیم، اهل بیت (ع) فرموده‌اند: از ما نیست کسی که هر روز خودش را محاسبه نکند
«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ» (کافی، ج ۲، ص ۴۵۳) بخش کوچکی از محاسبه نفس، این است

که «من چه کار کردم؟» ولی بخش بسیار مهمی که آدم به این سادگی‌ها نمی‌تواند به جوابش برسد این است که «چرا این کار را کردم؟»

یکی از راه‌حل‌ها برای شناختن خود و مکر خود همین محاسبه نفس است. یکی دیگر از راه‌حل‌ها استغفار و تضرع مداوم است. خیلی ساده و خودمانی بگوییم: به ما سفارش کرده‌اند شب‌ها بروید در خانه خدا سیصد مرتبه بگویید «خدایا غلط کردم» (الهی العفو...)) برای خیلی‌ها سؤال پیش می‌آید مگر من چه کار کرده‌ام؟ بر فرض که همه کارهایم غلط باشد، اصلاً من سیصد تا فعل انجام دادم که این قدر بگویم «غلط کردم»؟ ببینید چه خبر است که این سفارش را کرده‌اند. رسول خدا(ص) می‌فرمود: من روزی لا اقل صد مرتبه استغفار می‌کنم. (إِنَّهُ لَيُعَانُ عَلَي قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرُ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً؛ مستدرک الوسائل / ج ۵ / حدیث ۵۹۷۸)

هرکسی حتی اگر در خودش گناهی سراغ ندارد باید این را در برنامه خودش بگذارد که برود در خانه خدا استغفار کند، بگوید: «خدایا! من غلط کردم». بعد سؤال برایش پیش می‌آید که من چه کار کردم که دارم عذرخواهی می‌کنم؟ این سؤال آغاز خودشناسی و جلوگیری از فریب‌های نفس است.

انسان می‌تواند کارهای خوب را به خاطر انگیزه‌ها و صفات بدش انجام بدهد

علی‌القاعده نه دین پیچیده است نه معرفت دینی پیچیده است، ولی آنجایی که می‌بینید پیچیده می‌شود و نیاز به گفتگو پیدا می‌کند مال پیچیدگی انسان است. انسان‌ها می‌توانند کارهای خوب را به خاطر انگیزه‌ها و صفات بدشان انجام بدهند. مثلاً اینکه انسان‌ها می‌توانند کارهای خوب بدون اولویت را در اولویت بگذارند و خودشان را معاف بدانند و بگویند «من کار خوبی انجام دادم!» در حالی که آن کار خوب با اولویت را انجام نداده و ترک کرده، چون برایش سخت بوده است.

انسان‌ها با هر مفهوم دینی‌ای، می‌توانند بازی کنند. کلیدی‌ترین مفهوم دین، ولایت و ولایت‌مداری است، اما به قول بعضی توحیدگرایان افراطی، توحید است؛ آیا تکفیری‌ها و وهابی‌ها به بهانه توحید سرانسان‌های بی‌گناه را نبریدند؟ حالا برویم سراغ ولایت؛ در آخرالزمان، آیا ولایت‌مدارانی نیستند که همین ولایت‌مداری را اسبابی قرار می‌دهند برای هوای نفس خود و علیه ولایت اقدام می‌کنند؟ مگر امام رضا (ع) نفرمود: بعضی‌ها که محبت اهل بیت دارند در آخرالزمان فتنه‌های‌شان شدیدتر از فتنه دجال است. (إِنَّ مِمَّنْ يَتَّخِذُ [يُنْتَحِلُ] مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ فِتْنَةً [لَعْنَةً] عَلَى شِيعَتِنَا مِنَ الدَّجَالِ ؛ وسائل الشیعه / ج ۱۶ / ص ۱۷۹)

اخلاق که چیز بدی نیست. بعضی‌ها اخلاق را مستمسک قرار می‌دهند تا علیه دین قیام کنند، بعضی‌ها به عدالت متمسک می‌شوند و با تقوا، با ولایت، با مفاهیم دیگر در می‌افتند. قرآن خواندن مگر بد است؟ ما از قرآن عزیزتر چه داریم؟ اما در روایت هست: «رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ» (جامع الاخبار / ص ۴۸) چه بسا قرآن خوانی که قرآن لعنتش می‌کند.

از بین چند کار خوب باید تکلیف خود را تشخیص بدهیم که الان وقت انجام کدام است؟

نفس انسان مکار است. چون این پیچیدگی در روح انسان هست، امتحان‌های الهی تا صدق آدم‌ها و صدق جامعه را مشخص نکند آنها را رها نمی‌کند، آدم هر لحظه سراغ هر کار خوب و هر سخن خوبی رفت باید برگردد یک ملاحظه و بررسی همه‌جانبه بکند، سرانگیزه‌اش، سر شیوه ارتباطش با آن مفهوم خوب، سر لوازمش؛ ببیند آیا لوازمش را رعایت کرده یا نکرده؟ تا یک وقت این کار خوب برایش دگن نشود!

انسان موجود پیچیده‌ای است. یکی از دلایل این‌گونه گفتگوها، مباحثات، تأملات و برپایی این‌گونه محافل-که محل اندیشیدن است- این است که جلوی فریب‌های نفس گرفته بشود؛ برای این است که انسان زمان درست پرداختن به هر خوبی‌ای را درک نکند. این خیلی مهم است. یک نفر بین چندتا کار معطل مانده بود، می‌گفت من از کجا بفهمم الان تکلیفم چیست؟ گفتم تو بزرگ‌ترین درد عرفای بزرگ را داری مطرح می‌کنی، مگر به این سادگی کسی به تو جواب می‌دهد؟ مگر تو با چهارتا محاسبه عادی می‌توانی به جواب این سوال برسی؟ آدم چه کار کند تا از بین چند کار خوب تکلیفش را تشخیص بدهد که کدام را الان باید انجام بدهد؟

این طور نیست که همه چیز روشن باشد، لذا هر لحظه به هدایت خدا احتیاج داریم

به جوان‌ها و نوجوان‌ها عرض می‌کنم، به هیچ‌وجه این طور نیست که تا شما آدم‌های خوبی بشوید همه چیز برای‌تان روشن باشد؛ مثلاً این طور نیست که علما بیابند لیست کارهایت را از صبح تا شب بدهند که انجام بدهی، و بعد هم نمره قبولی بگیری! مگر درس ریاضی و جغرافی و تاریخ مدرسه است که همه چیز روشن باشد!

اگر همه کتاب (قرآن) را هم به تو یاد بدهند، تو تازه به یک چیز دیگری احتیاج داری به نام حکمت. حکمت یعنی خودت بفهمی چه کار باید بکنی. حکمت از داخل کتاب در نمی‌آید. تو به فرقان و بصیرت احتیاج داری. خدا انسان را این طوری نیافریده که انبیاء و اولیاء الهی بیابند یک دستورالعملی به او بدهند و او انجام بدهد. مثلاً خلبان‌ها فهرستی از دستورها دارند که موقع برخاستن و نشستن هواپیما یکی یکی بررسی می‌کنند و انجام می‌دهند، تکلیف‌شان در همه زمینه‌ها روشن است، اما دین داری این طوری نیست که یک فهرست به دستت بدهند تا عمل کنی، در تشخیص مصداق بسیاری از تکالیف، خودت تنهایی باید بفهمی؛ به ابتکار عمل و نیت تو بستگی دارد که خدا چقدر به ذهنت بیندازد چه کار کنی.

من نمی‌خواهم سختش بکنم، کسی سالم باشد، دقت کند، استغفار کند، محاسبه نفس کند، توکل کند، توسل کند، یک مرضی را عمداً پنهان نکند و باصفا باشد، خدا هدایتش می‌کند و دستش را می‌گیرد. شما سر نماز هر بار می‌گویید «اهدنا الصراط المستقیم» خدایا من را هدایت کن، دستم را بگیر؛ نه اینکه خدا قبلاً هدایت کرده باشد و تو به خداوند بگویی: «من خودم قرآن را می‌خوانم و اجرا می‌کنم، خیلی ممنون! شما بفرمایید به کارتان برسید من دیگر کاری به شما ندارم!» نه؛ هر لحظه به هدایت خدا احتیاج داریم. مواظب باشید با نماز، با قرآن، با اخلاق، با عدالت و با ولایت بازی نکنیم، نفس انسان پیچیده و مکار است؛ این مقدمه اول.

ما موضوعی را بحثی می‌کنیم که الان زمان آن است: پیوند و تعامل مؤمنین با یکدیگر

ما از دو جهت درباره یک موضوع صحبت می‌کنیم؛ یک جهت اهمیت ذاتی موضوع و جایگاه آن در دین است و جهت دیگر تناسب آن با زمانه ماست. الان زمان چیست؟ چی مهم تر است؟ الان کدام موضوع را باید بیشتر تأکید کرد؟

«العالم بزمانه لاتَهْجُمُ علیه اللّوَابِسُ» (کافی / ج ۱ / ص ۲۷) کسی زمان خودش را نشناسد زیاد اشتباه خواهد کرد، چه چیزی تعیین می‌کند که زمان چه زمانی است؟ در این باره باید با مبنا داشته باشیم؛ مبانی دینی، مبانی عقلانی، مبانی انسان‌شناسانه، مبانی جامعه‌شناسانه یا مبانی شناخت تاریخ و اینکه در چه مرحله‌ای از تاریخ هستیم. یک برنامه‌ریزی راهبردی درست، انسان و جامعه را نجات می‌دهد. اگر شما همه خوبی‌ها را اجرا کنی ولی زمان انجام‌شان به موقع نباشد، هیچ کدام به درد نمی‌خورد. همان نفس بازیگر اماره بالسوء، همان نفس مکار می‌آید از طریق همان کارهای خوب، شما را خراب می‌کند.

ما موضوعی را بحثی می‌کنیم که الان زمان همین بحث است، این بحث مربوط است به پیوند مؤمنین با یکدیگر، شیوه تعامل مؤمنین با یکدیگر و از خودگذشتگی مؤمنین برای یکدیگر است، این بحث مربوط است به اینکه انسان بخل نرزد. محدوده بحث در مورد موضوعاتی مثل انفاق، زکات، مواسات، ایثار، تعاون، اخوت و رابطه بین مؤمنین است.

تحقق ولایت‌مداری یک امتحان بزرگ دارد و آن «رابطه بین ولایت‌مداران» است

این بحث الان چقدر اولویت دارد؟ الان این بحث مهم‌تر است یا موضوعات دیگر؟ به صراحت روایات و بر اساس آیات فراوان قرآن، مسئله ولایت مهم‌ترین موضوع است ولی اگر امروز از من بخواهند در مورد ولایت صحبت کنم می‌گویم الحمدلله ابهت و کارآمدی و حقیقت ولایت، لااقل برای جامعه مؤمنین جا افتاده است. چیزی که امروز ما درباره ولایت بیشتر نیاز داریم رابطه عرضی ولایت‌مداران با یکدیگر است، نه رابطه طولی بین ما و مولای مان. ولایت دو جور است؛ ولایت طولی، ولایت عرضی. ولایت طولی تبعیت کردن ولایت‌مداران از امام است، ولایت عرضی رابطه بین ولایت‌مداران را تعیین می‌کند. نقص مان الان در این بخش است. ما باید این بخش را درست کنیم.

بعضی‌ها می‌گویند «اگر ولایت این دستور را به ما بدهد ما تبعیت می‌کنیم» اینها واقعاً هم ولایت‌مدار هستند، ولی رفتارشان با ولایت‌مداران دیگر خوب نیست. اینهایی که ولایت‌مدار هستند باید پیوندشان با همدیگر چگونه باشد؟ نباید لازم باشد پشت سر هم در این باره دستور صادر شود. تحقق ولایت‌مداری یک امتحان بزرگ دارد و آن «رابطه بین ولایت‌مداران است» نمی‌دانم ما در این امتحان بزرگ پیروز شده‌ایم یا نه؟ این هنوز درد ما است. اگر سیل و زلزله و... ما را به چالش می‌کشد و ولایت‌مداران و هیئتی‌ها جلودار می‌شوند، تمرین همین عرصه و پاسخ مثبت در این امتحان است که «رابطه ولایت‌مداران با یکدیگر چگونه است؟» معتقد هستم ولایت‌مداران باید رابطه‌شان را با همدیگر بهتر کنند؛ خیلی بهتر از این چیزی که الان هست. بر اساس روایاتی که ما می‌خوانیم، اهل بیت (ع) خیلی بیشتر از اینها از ما انتظار دارند. ما هنوز در حد انتظار اهل بیت (ع) نیستیم.

دشمن‌شناسی مهم است ولی الان دشمنان ما خودشان را لو داده‌اند

زمان شناسی یعنی بدانیم ما الان در چه زمانی هستیم؟ در این زمان باید بیشتر به چه چیزی حساسیت نشان بدهیم؟ مثلاً جهاد با دشمن موضوع مهمی است، دشمن‌شناسی هم فوق‌العاده موضوع مهمی است. موضوع سخنرانی محرم بنده در شانزده یا هفده سال پیش، هم‌اکنون دشمن‌شناسی بود، چون مردم یادشان رفته بود که دشمن داریم. اما الان دشمنی آمریکا و صهیونیست و استکبار، دیگر معلوم است، به حدی که الان هرکسی می‌خواهد ضدانقلاب بشود گدای در خانه آل سعود می‌شود. در چنین شرایطی آیا بنده باید دشمنی آمریکا و آل سعود را برای کسی جا بیندازم؟ کدام احمقی نمی‌داند که آمریکا نامرد است؟

الحمدلله دشمن‌های ما این قدر جنایت‌کار هستند که خودشان را لو داده‌اند. البته معنای این حرف این نیست که الان دشمن نداریم، دشمن داریم و در حال جنگ با او هستیم.

همیشه دوران عدالت خواهی هست، ولی دوران «سخنرانی درباره عدالت خواهی» گذشته

در جلسه قبل، مطلبی را عرض کردم که برای برخی‌ها سوءتفاهم ایجاد شد. کسی به من گفت «نمی‌خواهی درباره عدالت خواهی سخنرانی کنی؟» گفتم «نه دوران عدالت خواهی گذشته» طبیعتاً بنده در مقام اینکه

موضوع سخنرانی ام را عدالت خواهی بگذارم، گفتم که دورانش گذشته، نه اینکه بگویم مطلقاً دوره عدالت خواهی گذشته است!

الان ما نیاز به تبیین و تبلیغ عدالت خواهی برای مردم نداریم؛ الان موقع اجرای عدالت خواهی است، مثل قوه قضائیه که دارد اجرا می‌کند. ما تا پارسال به قوه قضائیه می‌گفتیم «کسی که جنایت می‌کند شما دستگیرش می‌کنی، کسی که کار نمی‌کند چطور؟» و در این باره مطالبه‌گری می‌کردیم. رئیس محترم قوه قضائیه گفت «ما از این به بعد با ترک فعل هم برخورد می‌کنیم، کسی را که کار نکند هم محاکمه می‌کنیم». البته عدالت فقط با قوه قضائیه پرنمی‌شود، مجلس شورای اسلامی هم باید بتواند عدالت را برقرار کند، دولت جمهوری اسلامی هم باید بتواند عدالت را برقرار کند.

موتور عدالت خواهی روشن شده است، توجیه مردم نسبت به عدالت خواهی بسیار بالا است، چیزی که موتورش روشن است دیگر چرا باید آن را هل بدهیم؟ همیشه دوران عدالت خواهی است، ولی دوران سخنرانی درباره عدالت خواهی گذشته است. بنده یک‌ماه پیش در مصاحبه با سایت مقام معظم رهبری گفتم: اگر در عدالت موفق نبودیم به خاطر این بود که مطالبه‌گری در عدالت کم بوده و باید افزایش پیدا کند، و الان الحمدلله افزایش پیدا کرده است. مطالبه‌گری در عدالت خواهی که تمام نمی‌شود!

جریان‌های عدالت خواه مثل جریان‌های اخلاقی و معنوی و جریان‌های ولایتمدار چند نوع هستند. مثلاً ولایت‌مداران چند نوع هستند: ولایت‌مداران بدون سیاست و بدون مبارزه با استکبار، ولایت‌مداران اهل سیاست و اهل مبارزه با استکبار. در مورد عدالت خواه‌ها هم تقسیماتی وجود دارد؛ عدالت خواه‌های بی‌تقوا و بی‌ولایت، عدالت خواه‌های باتقوا و باولایت. عدالت خواهی بی‌تقوا آسان است؛ مثل کسی که آبروی مردم را - که مهم‌تر از خانه کعبه است - به بهانه عدالت خواهی بریزد.

آنچه به سربازان امام‌زمان (ع) باید آموزش داد عدالت‌ورزی نیست؛ اولویت امروز ما مواسات است

موضوعی که ضرورتش را بیشتر از تبلیغ عدالت خواهی می‌دانم موضوع مواسات است. موضوع آمادگی برای گذشتن از دارایی‌ها است، الان این موضوع را باید تبلیغ کنیم. آیا این بحث، یقۀ مسئولین را هم می‌گیرد یا نه؟ بله می‌گیرد. ما مقام معظم رهبری را بالاتر از اسوه اجرای عدالت می‌دانیم، ایشان را اسوه اجرای مواسات می‌دانیم، پرهیزکردن از خوردن خیلی از میوه‌جاتی که گران بود در قبل از انقلاب که اصلاً مسئول نبودند، این فراتر از عدالت است؛ این یعنی مواسات. بعضی‌ها مواسات را به «کمک مؤمنانه» ترجمه می‌کنند در حالی که مواسات فراتر از کمک مؤمنانه است. مواسات یعنی تو حق نداری بهتر از برادرت زندگی کنی، حتی در خلوت خودت. چند نفر از مسئولین کشور در مواسات، به رهبری و امام تاسی می‌کنند؟

اولویت امروز ما مواسات است. من با شما مؤمنین کار دارم، با شما سینه‌زن‌های امام حسین (ع). الان شما اعضای خیمۀ ابا عبدالله الحسین (ع) هستید، به لشکرگاه حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء آمده‌اید. به اعتقاد ما این ارتش یک یگان تحت فرماندهی حضرت ولی عصر (ع) است. آنچه به سربازان حضرت ولی عصر باید آموزش داد عدالت‌ورزی نیست، به او باید بگویند «بیشتر از نان خشک نباید بخوری؛ آیا برای این صحنه آماده هستی یا نه؟» الان این بخش ماجرا را داریم می‌گوییم که تکلیف ما مردم چیست؟ اگر ما از «بخل» فاصله بگیریم اتفاق‌های فوق‌العاده‌ای در زندگی‌مان خواهد افتاد، وقتی بخل‌ورزی در فرهنگ جامعه منحوس و محکوم شد بی‌عدالتی اصلاً جا نخواهد داشت.

مواسات برویم

«مواسات» صدقه دادن نیست؛ یک سبک زندگی است / امتحانات ما نشان می دهد باید به سوی فرهنگ

پس یک بحث ما در این جلسات این است که زمانه ما زمانه چیست؟ امروز به مسئولی که می خواهد به مستضعفان خدمت بکند باید بگوییم «شما خودت بیا با مواسات رفتار بکن، زاهدانه تر زندگی کن.» اصلاً چرا وقتی یک مسئول، خودش امکاناتی برای زندگی دارد به او حقوق می دهند؟ همان طور که امیرالمؤمنین (ع) کیسه آذوقه خودش را نشان داد و فرمود «این از بیت المال نیست، این از دارایی خودم است!»

وقتی ما در حد برداشت حقوق، به سمت مواسات برویم، چون صد آمد نود هم پیش ماست. دیگر دزدی ما هم قطع خواهد شد، آن وقت اجرای عدالت یعنی «دادن امکانات مساوی و متناسب استعدادها برای همه» مسلماً انجام خواهد شد. الان موضوع، موضوع مواسات است، مواسات صدقه نیست، یک سبک زندگی است. فرهنگ مواسات، سبک زندگی را برای مسئولین، بیشتر از بقیه افراد جامعه، تغییر خواهد داد.

چرا ما امروز باید فرهنگ مواسات داشته باشیم؟ وقتی یک جامعه، اهل مواسات نباشد در رأی گیری ها تفکر لیبرالیسم رأی می آورد و بعد، مملکت را به خاک سیاه می نشاند. ولی اگر تفکر مواساتی حاکم باشد هیچ وقت لیبرال مسلک ها در این جامعه، جا نخواهند داشت، چه برسد به اینکه رأی بیاورند. ما این فرهنگ مواسات را می خواهیم و البته این فرهنگ، اثر سیاسی هم دارد. علاوه بر اینکه امتحانات ما نشان می دهد باید به سوی فرهنگ مواسات برویم، آسیب هایی که مردم خورده اند هم ضرورت این بحث را نشان می دهد.

چرا این قدر یک مفهوم را با مفهوم دیگر مقایسه می کنیم؟ می خواهیم جلوی مکر نفس را بگیریم

در بخش بعدی بحث باید بگوییم جدای از اینکه این زمان زمانه چه چیزی است، مفاهیم را فی نفسه هم می شود با هم مقایسه کرد. بعضی ها می گویند چرا این قدر یک مفهوم را با مفهوم دیگر مقایسه می کنی؟ خداوند متعال گاهی در آیات کریمه قرآن بین دو کار خوب مقایسه می کند و در روایات هم مقایسه بین دو کار خوب بارها صورت می گیرد. وقتی این مقایسه ها انجام می شود انسان به نتایج مهم می رسد. ما در این مقایسه ها است که می توانیم جلوی مکر نفس را بگیریم.

در روایتی امام باقر (ع) ولایت را با مناسک عبادی مقایسه می کند و با صراحت بیان می فرماید: هیچ عملی هم پایه ولایت نیست: «بَيْنَ الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» (کافی / ج ۲ / ص ۱۸) به هیچ چیزی دعوت نشد مثل دعوتی که به ولایت شد. علت برتری ولایت این است که اجراکننده عدالت و بسیاری از امور است.

از یک زاویه، مهم ترین مشکلات بشر و جامعه بشری «شخ نفس» است

امیرالمؤمنین علی (ع) به یک کسی هدیه دادند، یک نفر که پیش امیرالمؤمنین (ع) نشسته بود گفت آقا چرا به او هدیه می دهی؟ آن شخص این حرف را با صورت خیلی خوشگلی بیان کرد که مثلاً آقا او این قدر مستحق نیست، شما دارید از اموال تان هدر می دهید و... آقا فرمود از مال خودم دارم می دهم، چرا تو بخل می ورزی؟ بعد به او فرمودند: تو شخ نفس داری که بدتر از بخل است. بخیل مال خودش را به دیگران نمی دهد ولی کسی که شخ نفس دارد از اینکه دیگری از مال خودش به کسی می دهد هم ناراحت می شود. (لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ أُعْطِيَ أَنَا وَتَبَخَّلَ أَنْتَ...؛ کافی / ج ۴ / ص ۲۳)

غیر از اینکه گاهی می‌شود گفت «الان زمانه ما بحث درباره چیست؟» گاهی هم می‌شود این‌طور بحث کرد: «چه چیزی ذاتاً مهم‌تر است؟» از یک زاویه، مهم‌ترین مشکلات بشر و جامعه بشری همین شخ نفس، بخل، امساک و محافظه‌کاری است، اهمیتش در کجا است؟ اینکه جلوی رسوخ فرهنگ منحنط تمدن پوسیده و پوشالی غرب را در جامعه ما خواهد گرفت. در همین ایام کرونا، جلوه‌هایی از مواسات توانست ملت ایران را سرفراز کند.

شخ نفس از ظلم هم بدتر است

جدای از بحث زمان، ببینیم اساساً جایگاه قصه امساک در دین کجاست؟ از اینجا شروع کردیم که حضرت آدم (ع) سر این قصه زمین خورد، چون نمی‌خواست داری‌هایش را رها کند. اگر بحث زمانه هم مطرح نباشد بنده قائل به اولویت بحث مواسات برای تربیت یک انسان هستم تا عدالت. در این باره یک حدیث از امیرالمؤمنین علی (ع) برای تان بخوانم که نشان می‌دهد، شخ نفس بدتر از ظلم است.

بعضی‌ها می‌گویند «چرا مفاهیم را با هم مقایسه می‌کنی؟» در اینجا یک نمونه از مقایسه‌ها را-که در روایات آمده است- برای شما بگویم. امام باقر (ع) می‌فرماید: امیرالمؤمنین علی (ع) شنید که مردی می‌گوید «خسیس معذورتر از ظالم است، چون خسیس ضربه‌ای به کسی نزده ولی ظالم ضربه زده است، پس ظالم بدتر است.» در واقع این فرد آمده و بین خسیس و ظالم مقایسه کرده است. این حرف ممکن است به ذهن ما هم برسد. حالا ببینید، علی (ع) چه پاسخی به او می‌دهند.

امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود: «كَذَّبْتَ» دروغ گفתי، اشتباه کردی، کسی که ظالم است ممکن است توبه کند، ممکن است دست از ظلمش بردارد و می‌تواند بعداً برود جبران کند. ظلم آثاری دارد که می‌تواند آدم را از کار خودش پشیمان کند، قبح ظلم بالاتر از شخ نفس نیست. بعد فرمودند: بخیل مانع زکات، صدقه، صلّه رحم، مهمان‌نوازی، خرج مال در راه خدا و درهای نیکی می‌شود، به همین خاطر حرام است که یک آدم خسیس وارد بهشت بشود. «سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ رَجُلًا يَقُولُ الشَّحِيحُ أَغْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ فَقَالَ لَهُ كَذَّبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَ يَسْتُغْفَرُ وَ يَرُدُّ الظَّلَامَةَ عَلَى أَهْلِهَا وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَخَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صَلَّةَ الرَّحِمِ وَ إِفْرَاءَ الضُّيْفِ وَ التَّفَقُّةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَبْوَابَ الْبِرِّ وَ حَرَامًا عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ» (من لایحضر الفقیه / ج ۲ / ص ۶۳)

عدالت در جامعه‌ای که مردم اهل شخ نفس باشند برقرار نخواهد شد

ما ممکن است بگوییم خسیس که کاری نکرده! فوqش پول به کسی نداده است؛ اینکه کارچندان بدی نیست، کسی که ظلم کرده است خیلی بدتر است. باید توجه کنیم که امیرالمؤمنین (ع) نمی‌خواهد بگوید «ظالم را رها کن!» بلکه در واقع منظور این است که در جامعه راحت می‌توان مچ ظالم را گرفت و او را گرفتار کرد و مانع ظلم شد، اما شخ نفس «ام الفساد» است، جامعه‌ای که همه اهل بخل باشند این قدر در آن جامعه ظلم پیش می‌آید که دیگر هیچ‌کسی نمی‌تواند از آن ظلم‌ها بازداری کند؛ حتی علی بن ابیطالب (ع)! آن جامعه‌ای که به دست امیرالمؤمنین دادند، جامعه‌ای بود که قبلاً مردم را اسیر و ذلیل شخ نفس کرده بودند، امیرالمؤمنین علی (ع) در اوج عدالت بود ولی در این جامعه نصرتش نکردند، غریبش گذاشتند، تنهایش گذاشتند، تا از دست مردم دق کرد.

چرا امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید شخ نفس بدتر است؟ ممکن است من و شما دست‌مان به جایی نرسد لذا ظلم هم نکنیم، ولی آیا اهل شخ نفس هستیم یا نه؟ اگر اهل شخ نفس باشیم عرضه نداریم عدالت را برقرار کنیم. عدالت در جامعه‌ای که ما در آن اهل شخ نفس باشیم برقرار نخواهد شد. کسانی عدالت را در جامعه برقرار خواهند

کرد که اهل مواسات و اهل ایثار باشند.

اگر من بخواهم بچه‌هایم را تربیت کنم مبنای تربیت را بر «از بین بردن شخّ نفس» می‌گذارم، آن وقت ظلم هم نخواهند کرد. مبنای تربیت را ایثار می‌گذارم نه انصاف و عدالت. اگر مینا را بر ایثار بگذارم، عدالت و انصاف را هم رعایت خواهند کرد؛ چونکه صد آمد نود هم پیش ما است.

بعضی‌ها یک روایت از امیرالمؤمنین (ع) را در نهج البلاغه خوانده‌اند که «عدالت اساس حکومت است» و جمع‌بندی هم نمی‌توانند بکنند. در حالی که ما الان حکومت‌داری نمی‌کنیم، الان داریم تربیت نفوس می‌کنیم، ما داریم با خودمان صحبت می‌کنیم. عادلانه‌ترین حکومت‌ها هم که عدل را مینا قرار بدهد در میان مردمی که فرهنگ شخّ نفس بین‌شان پذیرفته شده است موفق نخواهد بود. نمونه آن حکومت علی بن ابیطالب (ع) است که در اوج عدالت است ولی در میان مردمی قرار گرفته که مبتلا به شخّ نفس هستند. این شخّ نفس را کنار بگذاریم تا امام زمان (ع) بیاید و حکومت عدلش را برقرار کند.

یا صاحب‌الزمان، چقدر در ما بخل می‌بینی که ما را نمی‌پذیری؟

شب عاشورا شب قدر ما است، شبی است که قدر ما تعیین می‌شود و معلوم می‌شود ما چقدر یار امام زمان (ع) و حسین زمان مان هستیم؟ یا بن‌الحسن، یا صاحب‌الزمان، ما در خیمه شما هستیم. التماس می‌کنیم؛ ما برای مراسم و تشریفات نیامده‌ایم، گرفتار هستیم، پس تو کی ما را انتخاب می‌کنی؟ اگر انتخاب کرده بودی که از پشت پرده غیبت بیرون آمده بودی. چقدر در ما بخل می‌بینی، چقدر در ما امساک می‌بینی که ما را نمی‌پذیری؟ ما چه چیزی را حاضر نیستیم فدای تو کنیم که خودمان خبر نداریم؟

جلسه هفتم |

تمدن مبتنی بر امساک و تمدن مبتنی بر انفاق

با ساختارهای الگوگرفته از جامعه غربی نمی‌شود عدالت را اجرا کرد
تمدن لیبرالی مبتنی بر امساک است؛ تمدن اسلامی مبتنی بر انفاق

خدا با ما تجارت می‌کند تا برای گرفتن «همه چیز» ظرفیت پیدا کنیم

خداوند متعال همه ما را «همه چیزخواه» آفرید، قطعاً خداوند قصد آزار و اذیت ما را ندارد و نسبت به ما هم بی تفاوت نیست و نبوده چون اگر بی تفاوت بود، اصلاً ما را نمی‌آفرید. قبل از اینکه ما را بیافریند عاشق ما بود، بعد از اینکه ما را آفرید، عشق او به بندگانش ادامه پیدا کرد که این همه وجوه عالی را در وجود ما قرار داد و این همه اولیائش را در راه دستگیری ما به قربانگاه فرستاد. عاشورا نشانه اوج محبت خدا به ما است، نشانه دیگر اوج محبت خدا به ما مدت طولانی غیبت حضرت ولی عصر (عج) است که این همه رنج را تحمل می‌کند تا ما را از پشت پرده غیبت هدایت کند و به آن نقطه مطلوب برساند.

خدا ما را همه چیزخواه آفرید و همه آنچه را که می‌خواهیم به ما خواهد داد، خدا بخیل نیست، خدا بخشنده است اصلاً خدا شده است برای اینکه ببخشد. حتی وقتی خدا با ما تجارت می‌کند هم دنبال سود رساندن به ما و یک طرفه بخشیدن به ما است. خدا تاجر نیست، ما تاجر هستیم، ما بنا است از تجارت با خدا سود ببریم. خدا

عاشق است، عاشقی که می‌خواهد یک چیزهایی را به ما بدهد، عاشقی که می‌خواهد لذات همه عالم هستی را به ما بدهد، منتها فقط منتظر است ما استعداد دریافت آنها را پیدا کنیم. اگر این تجارت را ایجاد کرد به این خاطر نیست که بخیل باشد و نخواست همه را مفت و مجانی بدهد، این تجارت برای این است که تو با این تجارت برای گرفتن همه چیز ظرفیت پیدا کنی. نوزاد نمی‌تواند غذای آدم بزرگ‌ها را بخورد، مادر لحظه به لحظه رشد بچه خودش را دنبال می‌کند، می‌گوید امروز توانستم به او غذا بدهم، مثلاً دارم بیسکویت را در شیر، نرم می‌کنم و به او می‌دهم. وقتی بچه سر سفره بنشیند و با دست خودش قاشق بگیرد و غذا بخورد، مادر لذت می‌برد. همه زحمت‌ها را کشیده برای اینکه بچه‌اش به اینجا برسد.

با انتخاب، این ظرفیت را پیدا می‌کنیم که خدا همه چیز به ما بدهد

خدا ما را دوست دارد که آفرید، هیچ علت دیگری برای آفرینش ما ندارد. خدا ما را همه چیز خواه آفرید، چون دوست‌مان دارد. خدا بساط تجارت و امتحان و انتخاب را قرار داد برای اینکه ما با خوب امتحان دادن، ظرفیت و آمادگی و قدرت پیدا کنیم تا همه چیز به ما بدهد و ما بنوشیم، بخوریم، ببینیم، بیوشیم و... خدا می‌خواهد همه چیز را به ما بدهد و خیلی هم اصرار دارد بر اینکه همه چیز را به ما بدهد، و چون عاشق است می‌خواهد همه چیز را به ما بدهد، چون دوست‌مان دارد. و این را فقط آدم‌های عاطفی می‌فهمند، آدم قسی‌القلب که خودش هیچ‌کسی را دوست ندارد نمی‌تواند بفهمد که خدا او را دوست دارد؛ می‌گوید برای چه خدا من را دوست دارد؟ به چه چیزی در من علاقه دارد؟

خدا عاشق انسان‌ها است، وقتی انسان را آفرید به خودش «تبارک الله» می‌گوید (مومنون/۱۴) می‌فرماید من تو را در اوج زیبایی‌ها آفریدم. کائنات را ببین، تو بهتر از آنها هستی. عالم هستی یک گوشه‌ای از وجود تو است، بیشتر هنرم را برای خلقت تو به کار بستم. اگر خدا ما را دوست دارد پس چرا ما را در این مزیقه گذاشته؟ چون ما باید ظرفیت پیدا کنیم تا بتوانیم همه چیز را دریافت کنیم. فرشته‌ها و حیوانات نمی‌توانند همه چیز را دریافت کنند چون انتخاب نمی‌کنند، چون آزاد نیستند و نمی‌توانند برای کسب استحقاق تلاش کنند ولی ما می‌توانیم. خدا بساط تلاش‌مان را فراهم کرده است، بساط تلاش یعنی همان امتحان، بساط امتحان یعنی همان انتخاب. یکی از آن همه چیز که خدا می‌خواهد به ما بدهد، این است که ما دوست داریم انتخاب‌گر باشیم، مجبور نباشیم، خلاق باشیم، تعیین‌کننده باشیم.

وقتی بنا شد انسان انتخاب‌گر باشد، باید بین دوتا دوست‌داشتنی‌اش انتخاب کند، یکی را بدهد، آن یکی را نگه دارد تا انتخاب اتفاق بیفتد. آدم برای خوردن بین کباب و قلوه‌سنگ که انتخاب نمی‌کند، اینجا دوتا گزینه نیست، اینجا برای خوردن فقط یک گزینه است. انتخاب بین کباب حرام و نان خشک حلال، معنا دارد. تو وقتی می‌خواهی انتخاب کنی انتخابت وقتی معنا دارد که توأم با کنار گذاشتن یک دوست‌داشتنی است و این یعنی رنج. ما با همین انتخاب‌ها ظرفیت پیدا می‌کنیم که خدا همه چیز به ما بدهد. هیچ وقت فراموش نکنید که خدا دوست‌تان دارد، انسان اگر این را فراموش بکند بیچاره می‌شود. هیچ وقت فراموش نکنید خدا وضعیت انتخاب را برای اینکه دوستت دارد و می‌خواهد بیشترین چیزها را به تو بدهد برایت فراهم کرده است. هیچ وقت فراموش نکن که تو لایق همه چیز هستی نه فقط بهترین‌ها. هیچ وقت فراموش نکن که انتخاب با رنج همراه است و از رنج نترس! این مقدمه اول بحث.

چه می‌شود که انسان سقوط می‌کند؟ علتش «شُخّ نفس و امساک» است

مقدمهٔ دوم اینکه؛ چه می‌شود انسان سقوط می‌کند؟ امتحان‌ها را خوب بده، برو جلو، مگر تو تا حالا بازی کامپیوتری ندیده‌ای؟ همین طوری مرحله به مرحله جلو می‌روی تا به سطح بالاتر می‌رسی و بعد مرحلهٔ سخت‌تر را انتخاب می‌کنی؛ مراحل ساده برایت جالب نیست. بازی‌های کامپیوتری از روی زندگی ما طراحی شده است. مواظب باش در بازی زندگی بازنده نشوی!

چه می‌شود انسان می‌بازد؟ همین انسانی که همه چیزخواه است و هیچ ایراد و بدی هم در او نیست، «و نَفْسٍ و ما سَوَّاهَا» (شمس، ۷) انسانی که در اوج زیبایی آفریده شده، چه چیزی را بلد نیست؟ چرا سقوط می‌کند؟ همین انسانی که همه چیز را می‌خواهد «قَصَّةُ اَنْتَخَابِ» و «رَنْجِ اَنْتَخَابِ» و «ضرورت گذشتن از بعضی از دوست داشتنی‌ها برای رسیدن به دوست داشتنی‌های بیشتر» را فراموش می‌کند؛ می‌خواهد همین چیزهای اولیه‌ای را که دارد نگه دارد، می‌خواهد جمع کند، لذا نمی‌آید با خدا تجارت کند. تجارت کن! خدا می‌فرماید: من خودم از تو می‌خرم، با من بده‌بستان کن. می‌گویند: نه نمی‌دهم! علت سقوطش این است: «شُخّ نفس و امساک»

پرداختن را از مدرسه‌ها تمرین کنیم، مدرسه‌هایی که می‌خواهند نوجوان‌ها را خوب تربیت کنند، پرداخت کردن را به آنها یاد بدهند. اصلاً سفارش شده یک بابایی، یک مامانی می‌خواهد صدقه بدهد، پول را به دست پسر یا دختر خودش بدهد و بگوید «تو بده» بگذار او پرداخت کردن را یاد بگیرد. خوب است هر روز یک بار صبح صدقه بدهی و یک بار عصر. در ماه مثلاً هزار تومان صدقه می‌دهی. نمی‌خواهد هزار تومان صدقه بدهی، یک تومان صبح صدقه بده - یک دانه تک تومانی - یک تومان عصر، چقدر می‌شود؟ شصت تومان، این بهتر است! چون شاید تعداد پرداخت‌ها روی تو یک اثری بگذارد که پرداخت کردن برایت راحت بشود. گرفتاری انسان چیست؟ همین جمع کردن.

اگر مقدمه‌ساز ظهور هستیم باید نگاه‌مان به مواسات یک نگاه تمدنی باشد

بعضی‌ها فکر کردند من دارم یک بحث اخلاقی می‌کنم، حتی بعضی‌ها هم فکر کردند من دارم از دین، سیاست زدایی می‌کنم. من که گفتم اگر شما دیدی یک درس اخلاق یا درس عقیدتی جنبهٔ سیاسی را در نظر نگرفته اصلاً گوش نکن تا منحرف نشوی. الان چرا دارم از پرداخت صحبت می‌کنم؟ ما دنبال پی‌ریزی یک تمدن هستیم، تمدنی که مبتنی بر پرداخت است. تمدن غرب که در حال فروپاشی است مبتنی بر جمع کردن است، تمام قوانین تمدن غرب برای این است که جمع کردن را تسهیل بکند. ما دنبال چه هستیم؟ بسیاری از آن قوانین در کشور ما هم - که یک کشور اسلامی است - برای تسهیل جمع کردن است. اینها آثار تمدن غرب در ساختارهای ما است.

اگر با دوراندیشی نگاه کنیم، می‌بینیم که مواسات، یک تمدن را پی‌ریزی می‌کند. انگار در آستانهٔ ظهور، مواسات را از ما می‌خواهند و الا نمی‌توانیم از این مرحله، به خوبی عبور کنیم، چرا؟ چون تمدن مهدوی مبتنی بر شُخّ نفس، بخل و مبتنی بر جمع کردن و حفظ کردن آنچه داری نیست، همین‌ها بشر را بدبخت کرده‌اند! قبلاً روایتش را خواندیم که «کسی که بخل دارد، حرام است به بهشت برود» «حَرَامٌ عَلَی الْجَنَّةِ أَنْ یَدْخُلَهَا شَحِیحٌ؛ من لایحضر الفقیه / ج ۲ / ص ۶۳) به همین شکل، هر شخص یا جامعه یا فرهنگی که بخل دارد، حرام است در بهشت مهدوی حاضر بشود.

اگر ما مقدمه ساز ظهور هستیم باید نگاه مان به مواسات یک نگاه تمدنی باشد، در مقابل تمدن رو به اضمحلال و پوسیده و متعفن غربی. تمدن غربی آمد تا جمع کردن را به رسمیت بشناسد، می گوید قوانینی بگذاریم که مردم موقع جمع کردن دعوی شان نشود. تمدن شرق هم که فروپاشید، یک راه حلی برای جمع کردن داشت. تمدن غرب هم یک راه حل دیگری برای جمع کردن دارد. تمدن عظیم اسلامی چه راه حلی برای جمع کردن دارد؟ قسمت اول راه حل این است: مشتت را باز کن، نباید در محافظه کاری بیافتی و الا بدبخت می شوی، ساقط می شوی.

وقتی انسان بخواهد دوست داشتنی هایش را حفظ کند، کم کم یا ظالم می شود یا برده ظالم ها می شود

جامعه ای که جمع کردن، حفظ کردن و پرداخت نکردن را وقیح نداند، نابود خواهد شد. خودتان فکر کنید؛ ما در جامعه مان کجاها با کمال وقاحت این جمع کردن و پرداخت نکردن را به رسمیت شناخته ایم؟ چه می شود که انسان ها ساقط می شوند؟ چه می شود که جامعه انسانی نابود می شود؟ آنجایی که مثل حضرت آدم ابوالبشر در بهشت، در معرض یک امتحان قرار گرفت، که چیزی را برای خودش نگه دارد.

چرا خداوند از آدم امتحان گرفت؟ برای اینکه انتخاب گریه کردن هم یکی از خواسته های زیبای آدم است، چه کسی حاضر است انتخاب گر نباشد و مثل بره ها و گوسفندها زندگی کند؟ وقتی انتخاب گری شدی باید بین دو تا دوست داشتنی انتخاب کنی، بین دو تا دوست داشتنی باید یک دوست داشتنی را بدهی؛ مشکل اینجاست که معمولاً انسان نمی دهد، از دستش خارج نمی کند، وقتی دوست داشتنی هایش را حفظ می کند چه می شود؟ یا کم کم ظالم می شود و می خواهد بقیه را هم چپاول کند، یا برده ظالم ها خواهد شد. فقط ظالم ها بد نیستند، بدتر از آنها برده های ظالم ها هستند؛ اینها زمینه سازهای ظلم هستند که اجازه برقراری عدالت را نمی دهند.

پس ما داریم درباره یک صفت اخلاقی و انسانی بحث می کنیم و حتی می توانی بگویی ما از یک پیام دینی بسیار قوی که برای جامعه ما جنبه استراتژیک دارد صحبت می کنیم. اصلاً موضوع، مهم تر از اینهاست و امروز این سخن برای جامعه ما و جامعه بشری یک سخن راهبردی است برای عبور از تمدن غربی که خودش در حال سرنگون شدن است؛ «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء، ۸۱)

چرا همیشه ارادل و اوباش، سرپرست آمریکا می شوند؟ شما به تبلیغاتی که قبلاً همین رئیس جمهور فعلی آمریکا انجام می داد، نگاه کنید! حالا او شده رئیس جمهور آمریکا که مظهر آمریکا است. چرا رؤسای آمریکا جنایت کارترین افراد، بالباس های اتوکشیده هستند؟ برای اینکه آنها در جامعه خودشان، حفظ کردن و نگه داشتن را بدون هیچ وقاحتی به رسمیت شناخته اند. وقتی این طور باشد کسی که دارا تر است، سوار تو خواهد شد.

با ساختارهای الگوبرداری شده از جامعه غربی نمی شود عدالت را اجرا کرد/ بدون تقوا و انفاق، عدالت هم نخواهد بود

قانون در تمدن غرب برای ایجاد نظم در جامعه وحوشی است که در حال تنازع بقاء هستند. در یک چنین جامعه ای عدالت امکان ندارد. عدالت یک شاخص است؛ عدالت یعنی هر چیزی سر جای خودش باشد. چه کار باید کنیم تا هر چیزی سر جای خودش برود؟ خود عدالت که نمی تواند جواب این سوال را بدهد، تقوا و انفاق، جواب این سوال را می دهند. بدون تقوا و انفاق، عدالت هم نخواهد بود.

چه چیزی مانع اجرای عدالت می شود؟ امساک و بخل. اگر کسی از عدالت حرف بزند ولی از راه تحقق عدالت حرف نزنند امکان دارد فریبکار باشد، یا لااقل یک آدم ساده لوح باشد. وقتی در جامعه، اصل موضوع عدالت خواهی مرده

است، آدم باید عدالت را فریاد برند، اما وقتی موضوع عدالت برای مردم جا افتاده، همه باید به سمت «راه‌های برقراری عدالت» بروند.

چگونه می‌شود همه ساختارهای حکومت به سوی عدالت حرکت کنند؟ آیا با این ساختارهایی که الگوبرداری از جامعه سراسر ظلم غربی است می‌شود عدالت را اجرا کرد؟ چه چیزهایی را باید تغییر دهیم؟ وقتی می‌گوییم «ساختار» منظورمان ساختارهای اجتماعی که بیشتر جنبه فرهنگی و نگرشی دارد نیست، منظور ساختارهای حاکم بر جامعه است؛ مثل نظام اقتصادی، مثل نظام پولی و بانکی و نظام حقوق خانواده. کدامیک از اینها ما را به سمت شح نفس و بخل، هل می‌دهد؟ کدام‌شان بخل را به رسمیت می‌شناسد؟ کدام ساختار، ما را از بخل دور می‌کند و علیه شح نفس است؟ کدام ساختار به ما کمک می‌کند که اهل پرداخت باشیم؟

بخل و شح نفس؛ جمع‌کننده همه بدی‌ها

خداوند متعال در موضوع اخلاق خانواده، در سوره نساء وقتی بین زن و شوهر دعوا هست، این جمله را فرموده است: «وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ» (نساء، ۱۲۸) بخل نفس آدمی همیشه حاضر است. می‌فرماید: زن و شوهر، چرا دعوا می‌کنید؟ کوتاه بیاید! این از حشش نمی‌گذرد، او هم از حشش نمی‌گذارد، این می‌ترسد دارایی‌اش را از دست بدهد، او هم می‌ترسد دارایی‌اش را از دست بدهد. می‌فرماید اگر صلح بکنید بهتر است. ولی اینجا خدا یک تأسفی برای انسان می‌خورد، می‌فرماید بخل انسان‌ها همیشه هست، به خاطر بخل با هم دعوا دارند، آماده پرداخت نیستند، گذشتی در کارشان نیست.

یک شب امام صادق (ع) از اول شب تا صبح طواف می‌کرد و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي» خدایا من را نجات بده از بخل (البته شح با بخل یک تفاوتی دارد که ان شاء الله بحث خواهد شد) به حضرت عرض شد: نشنیدیم غیر از این دعا چیز دیگری خواسته باشید. فرمود: چه چیزی بدتر از شح نفس است؟ «وَ أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شُحِّ النَّفْسِ» آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمودند: «وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر، ۹) هرکسی بتواند خودش را از شح نفس نکه دارد رستگار خواهد شد. (البرهان فی تفسیر القرآن / ج ۵ / ص ۴۰۰)

حالا چند روایت درباره شح نفس برای تان بخوانم. امام صادق (ع) می‌فرماید: «ما رأيتُ شيئاً هو أضرُّ لدين المسلم من الشُّحِّ» (الاصول الستة عشر / ص ۱۹۸) برای دین مسلمان هیچ چیزی را مضرتر از بخل ندیدم. امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِي عِبَادِهِ حَاجَةٌ إِبْتِلَاءً بِالْبُخْلِ» (کافی / ج ۴ / ص ۴۴) وقتی خدا به بنده‌ای نیاز نداشته باشد او را به بخل گرفتار می‌کند. به عبارت دیگر هر وقت خدا بخواهد کسی را دور بیندازد او را با بخل تنها می‌گذارد و دیگر کمکش نمی‌کند که از بخل نجات پیدا کند. امیرالمؤمنین (ع) در سخن دیگری درباره بخل می‌فرماید: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زَمَامٌ يُفَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ» (نهج البلاغه / حکمت ۳۷۸) بخل جمع‌کننده همه بدی‌ها است و افساری است که انسان را به سوی همه بدی‌ها می‌کشاند.

برای شح و بخل، از کلمه «امساک» استفاده می‌کنیم / برای هر نوع پرداخت، کلمه «انفاق» را قرار می‌دهیم

من برای کلمه شح، بخل و هر کلمه دیگر از این قبیل یک کلمه مشترک می‌گذارم که البته این کلمه در قرآن هم هست به نام امساک. در مقابل شح چیست؟ در مقابل شح، زکات را داریم که اشاره کردم طبق روایات بسیاری که در باب زکات وارد شده است هر چیزی که داری باید زکاتش را بدهی، هر چیزی که خدا به تو می‌دهد در قبالتش باید یک چیزی پرداخت کنی. هر لحظه تو زکات دارد، یک مو در بدنت باشد زکات دارد، تمام جزئیات زکات دارد.

برای کلماتی مانند زکات، صدقه، قرض الحسنه، مواسات و... هم از کلمه انفاق استفاده می‌کنم که آن هم در قرآن هست و البته انفاق برای جان دادن در راه خدا هم کاربرد دارد. یک کلمه برای خودداری از پرداخت قرار می‌دهیم به نام امساک و یک کلمه هم برای هر نوع پرداخت قرار می‌دهیم به نام انفاق.

قرآن تعابیر مختلفی را برای بیان جلوه‌های شخّ در انسان بیان فرموده است، مثلاً می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (معارج، ۱۹) این یک جلوه شخ است. بعد می‌فرماید: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (معارج، ۲۰) جزع و فزع کردن انسان در بلا، یک جلوه شخّ نفس است، و می‌فرماید: «إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج، ۲۱) در این آیه، عبارت «منوعاً» خیلی صریح‌تر اشاره به شخّ و بخل دارد.

قرآن می‌فرماید: «قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» (اسراء، ۱۰۰) بگو: اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید در آن صورت، (بخاطر تنگ‌نظری) امساک می‌کردید، مبادا انفاق، مایه تنگدستی شما بشود و انسان، تنگ‌نظر است.

آن قدری که این موضوع در قرآن و روایات آمده و مهم است، در جامعه، در تعالیم دینی و در مدرسه‌ها، به آن پرداخته نشده است، چرا به این موضوع پرداخته نشده؟ چه کسی بپردازد؟ هرکسی بخواهد بپردازد، خودش هم یک کمی بخل دارد. اینکه مثل درس عقائد نیست که بگویند: «به خدا معتقد باش!» خب به خدا معتقد هستیم، آن وقت هیچ‌کسی ضرری نکرده است. به خدا معتقد بودن با چه چیزی در آدم مخالف است؟ هیچ چیز! لذا صد مرتبه در دانشگاه و مدرسه خدا را برای تان اثبات می‌کنند. ما مدرسی می‌خواهیم که در آن مدارس مقابله با شخّ نفس را آموزش بدهند. ما به کار تربیتی نیاز داریم. کار تربیتی با آن ساختارهای کلان سیاسی و تمدنی جامعه هیچ فرقی نمی‌کند؛ یکی است.

تمدن‌های مارکسیستی و لیبرالیستی مبتنی بر امساک هستند؛ تمدن اسلامی مبتنی بر انفاق است

ما به سوی تمدن اسلامی داریم حرکت می‌کنیم، تمدن اصیل اسلامی تمدنی است که قوانینش مبتنی بر حرص و منع و بخل و شخّ نفس نیست. چگونه تمدن غرب دارد فرو می‌پاشد؟ و چرا آن تمدنی که اول خیلی قشنگ خودش را نشان می‌داد، دارد به نابودی می‌رسد؟ چرا تمدن شرقی مارکسیستی فروریخت؟ آثار مختصرش الان در چین هست، همان آثار را هم ما قبول نمی‌کنیم؛ یعنی ما حاضر نیستیم به خاطر اینکه پیشرفت اقتصادی داشته باشیم شبیه چین بشویم و این صحیح هم نیست.

نه تمدن مارکسیستی موفق بود، نه تمدن لیبرالی غرب. ما چه می‌خواهیم بگوییم؟ ما مبتنی بر چه چیزی می‌خواهیم حرف بزنیم؟ تمدن آنها مبتنی بر امساک است و دوتا راه حل غلط برای امساک دادند ولی تمدن ما بر اساس انفاق است. اولاً آنها چگونه بر اساس امساک، این تمدن را ساختند که دارد زمین می‌خورد؟ ثانیاً ما چگونه تمدنی بر اساس انفاق بسازیم که سربلند بشود تا برسد به تمدن مهدوی و حضرت ما را لایق خودشان ببینند؟ هرکسی هرکجا هرچقدر می‌تواند در زندگی شخصی‌اش تمرین کند، مسئولین هم برای طراحی ساختارهای حقوقی جامعه و برای تدوین قوانین اداره کشور، باید به این سمت بروند.

کاش می‌شد میزان شخّ نفس آدم‌ها را سنجید!

ما یک تقاضا هم داریم که البته نمی‌دانم می‌توانند آن را اجرا کنند یا نه؟ مثلاً در شورای نگهبان اگر کسی دزد یا قاتل باشد او را تأیید نمی‌کند، اما کسی که غرب‌گرا باشد، اسیر تمدن غرب باشد و این تفکر پوسیده را داشته باشد،

شورای نگهبان او را تأیید می‌کند، درحالی‌که اگر او مسئول بشود مملکت را به زمین می‌زند. آیا غرب‌گرایی وقاحت ندارد. شما از این آدم‌ها چه می‌خواهید؟ اینها فقط بلد هستند دم کدخدا را ببینند. شما عدالت و رسیدگی به محرومین و این‌طور چیزها را از چنین کسانی انتظار دارید؟! غرب اگر می‌توانست، اوضاع خودش را درست می‌کرد!

کاش شورای نگهبان یا مسئولین یک استعدادی داشتند که وقتی می‌خواهند کسی را نصب کنند می‌توانستند میزان شخّ نفس او را بسنجند. هرکسی بخل داشته باشد- اگر آدم خوبی هم باشد - خوبی‌ها را به لجن می‌کشد. در تاریخ، نمونه‌های آدم‌های خوبی را می‌شود دید که شخّ نفس داشتند لذا خوبی‌ها را به لجن کشیدند! مثلاً برخی به پیغمبر(ص) اعتراض می‌کردند که چرا بذل و بخشش می‌کنی؟

خدا از مادری که اهل بخل باشد، شش ماهه‌اش را نمی‌گیرد...

أمیرالمؤمنین علی(ع) کسانی را که شخّ نفس ندارند خیلی خوب می‌شناخت، آنها گل هستند و در وجود خود گوهر دارند. پیرمردی آمد در مدینه مسلمان بشود، زمان خلیفه دوم بود، آقا گوشه مسجد، غریب نشسته بود. گفت من چطور باید مسلمان بشوم؟ به او گفتند شهادتین را بگو، شهادتین را گفت و مسلمان شد. پرسید حالا باید چه کار کنم؟ تکالیفش را هم به او گفتند. وقتی خواست برود، أمیرالمؤمنین(ع) به حسنین فرمود: بچه‌ها بلند شوید برویم. امیرالمؤمنین(ع) گوهر وجود او را شناخت. أمیرالمؤمنین(ع) جلورفت و فرمود من را می‌شناسی؟ گفت نه آقا نمی‌شناسم، من اهل اینجا نیستم تازه مسلمان هستم. آقا فرمود: من داماد همان پیامبری هستم که تو به او ایمان آوردی. اظهار ارادت کرد. فرمود این دو تا بچه‌های فاطمه دختر پیغمبر هستند. آیا دختر داری به ما بدهی؟ دختری که از آن مرد برای حسین(ع) گرفت، شد «ریاب» مادر علی اصغر.

این مرد، دختری تربیت کرده بود که یک ذره بخل در وجودش نیست! او عزیزترین دارایی‌اش را در لحظه حساس عاشورا در راه حسین(ع) خواهد داد. خدا از مادری که اهل بخل باشد شش ماهه‌اش را نمی‌گیرد، ببینید ریاب که بود! ریاب در دل خودش چه گفت؟ از هرکسی قربانی نمی‌گیرند...

جلسه هشتم |

لزوم آمادگی روحی برای مراتب مختلف پرداخت

از انفاق و مواسات می‌شود برای اداره جامعه و پی‌ریزی تمدن، الگو گرفت
به انفاق و مواسات باید عمیق‌تر نگاه کنیم؛ نه در حد صدقه دادن!

از انفاق و مواسات می‌شود برای اداره جامعه و پی‌ریزی تمدن، الگو گرفت

در این جلسه یک مقدار به ابعاد فردی موضوع «انفاق» در مقابل «امساک» که آزمایش کلیدی انسان در حیات دنیا است می‌پردازیم، ان شاء الله در جلسات بعد به ابعاد اجتماعی و تمدنی این موضوع خواهیم پرداخت.

بعضی از مفاهیم دین ما که خیلی‌ها فکر می‌کنند صرفاً جنبه فردی دارد، دلالت‌های اجتماعی فراوانی هم به دنبال دارد. مثلاً تقوا یک رفتار فردی صرف نیست، اگر از تقوا الگو بگیریم به نوعی از مدیریت در جامعه خواهیم رسید.

همچنین انفاق در مقابل امساک. اگر انفاق را قدر مشترک همه مفاهیمی بدانیم که دلالت بر پرداخت کردن دارد (مثل زکات، صدقه، مواسات و...) می‌شود از آن، یک الگویی گرفت برای اداره کشور، برای اداره جامعه و برای پی‌ریزی یک تمدن؛ همان تمدنی که امام‌زمان (ع) مستقر خواهد کرد و عدالت هم یکی از صفات برجسته آن تمدن خواهد بود. برای طراحی و تعریف تمدن اسلامی باید سراغ کلمه کلیدی «انفاق» برویم.

ما باید معنای فردی این کلمات و مفاهیم را دنبال کنیم، آن وقت طبیعتاً آثار اجتماعی هم به دنبالشان خواهد آمد. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «کَمَا تَكُونُونَ يُؤَلَّى عَلَيْكُمْ» (شهاب الاخبار/ ۲۶۰) شما هر طوری باشید همان طور رئیس پیدا می کنید. مردمی که اهل «انفاق» باشند نه اهل «امساک»، مسئولان بدی پیدا نخواهند کرد، این اولین تأثیر اجتماعی سیاسی این گونه مفاهیم است.

خداوند صریحاً می فرماید «می خواهیم در آنچه به شما داده ام شما را بیازمایم»

قرآن کریم در می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (انعام/ ۱۶۵) او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید.

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ» شما خلیفه روی زمین هستید. در معنای حداکثری، انسان می تواند روی زمین خلیفه الله بشود که مقام خیلی بلندی برای انسان است و در معنای حداقلی، انسان وارث گذشتگان است و امکانات آنها، اینک در اختیارشان قرار گرفته است. «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» شما با همدیگر فرق می کنید و من این تفاوت را بین شما قرار دادم، بعضی ها در یک دارایی قدرتمندتر هستند و بعضی ها در دارایی های دیگری، قدرتمند هستند و بیشتر دارند.

خداوند از یک تعریف کلی از حیات بشر شروع می کند و می فرماید: شما را خلیفه و جانشین روی زمین قرار دادم و تفاوت های بین انسان ها را هم من قرار دادم. بعد می فرماید: «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» تا شما را در چیزهایی که دارید امتحان کنم. خدا خیلی مشخص می فرماید «من می خواهم در چیزهایی که داری، امتحان کنم». آن وقت انسان در فکر بیشتر داشتن است! شما می دانید حداقل خوب پس دادن امتحان در دارایی ها، شکر است و انتظار طبیعی ای که خدا درباره دارایی ها از ما دارد «انفاق» است، یعنی دادن از این دارایی ها.

قرآن در جای دیگری می فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاوِلُونَ» (مائده/ ۴۸) ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد؛ ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ (و استعداد های مختلف شما را پرورش دهد). پس در نیکی ها بر یکدیگر سبقت جوئید.

خداوند می فرماید «من شما را با تفاوت هایی آفریدم تا شما را در آن چیزهایی که دارید امتحان کنم». پس انسان باید بداند هر چیزی که دارد در معرض امتحان است و اینها را خدا به خاطر امتحان به او داده و هر کدامش را به گونه ای از دست خواهد داد. این حرف خیلی صریح است، باید به این سخن خداوند توجه داشته باشیم تا ان شاء الله به عنوان یک آمادگی روحی و به عنوان یک ارزش، کم کم در جامعه جا بیافتد که بنا نیست چیزی را حفظ کنیم.

اگر آدم در راه ولی خدا انفاق نکند، در راه دشمن خدا انفاق می کند

اگر خودمان به طور داوطلبانه-البته در کانال دستورهای الهی- از دارایی هایی که داریم گذشت بکنیم (یعنی انفاق کنیم، زکات بدهیم و...) خیلی کار خوب و عاقلانه ای کرده ایم و الا این دارایی ها را بدجوری از ما خواهند گرفت! یکی از بدترین شکل هایی که خدا دارایی انسان را می گیرد این است که اگر آدم در راه ولی خدا حرکت نکند و انفاق نکند در راه دشمنان خدا انفاق خواهد کرد؛ یعنی در شرایطی قرار می گیرد که مجبور می شود برای دشمن خدا هزینه کند و

از خودش مایه بگذارد. این خیلی بد است! (مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ابْتُلِيَ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ) (من لایحضره الفقیه ۴/ ۴۱۲)

توانایی‌ها و دارایی‌ها فقط مال نیست، خدا هر چیزی که به ما داده است، امتحانش را از ما خواهد گرفت. کاش فقط این طوری بود که اگر در این امتحان‌ها بد عمل می‌کردیم، خدا آن دارایی ما را نابود می‌کرد؛ مثلاً اینکه دزد، آن را می‌برد و... بعضی از مجازات‌های پروردگار خصوصاً در ارتباط با ولی خدا، بسیار سنگین‌تر از اینهاست.

موضوع انفاق ابعاد بسیار گسترده سیاسی اجتماعی دارد، یک بخش آن مربوط به ولی خدا می‌شود. مثلاً اگر کسی آبروی خودش را برای ولی خدا خرج نکند، خدا مبتلایش می‌کند به اینکه آبرویش را صرف دشمن خدا بکند. ما در جامعه خودمان از این افراد، کم نداشته‌ایم. یک کسی در حد مرجع تقلید، آبروی خودش را صرف حضرت امام نکرد، بعداً نوارش بیرون آمد که آبروی خودش را صرف رئیس جمهور آمریکا کرده است!

اگر آمادگی روحی برای پرداخت در تو نباشد، خدا خیلی از قربانی‌ها را از تو نمی‌پذیرد

این انفاق و پرداخت کردن (در ابعاد مختلف)، امتحان مهمی است و ما باید برای پرداخت کردن آماده باشیم. به حدی باید آمادگی ما برای پرداخت بالا باشد که صبح که از خواب بلند می‌شویم بگوییم: خدایا الان باید چه چیز را پرداخت کنیم؟

البته در ضمن این امتحان خیلی چیزها هم به دستمان خواهد رسید. خدا زندگی ما را لنگ نمی‌گذارد. پرداخت کردن قواعدی دارد، نباید همه چیز را هر لحظه و در هر جایی پرداخت کرد، ولی به هر حال آمادگی روحی باید داشته باشیم. اگر برای پرداخت، آمادگی روحی در تو نباشد، خدا خیلی از قربانی‌ها را از تو قبول نخواهد کرد و اصلاً به تو لیاقت نمی‌دهد خیلی از فداکاری‌ها را انجام بدهی. شهدا برای شهید شدن ضجه می‌زدند، رهبر انقلاب، در خاطره‌ای از یک شهید بیان می‌فرمودند که او قبل از شهادتش، یک شهید دیگری را در خواب دید، از او پرسید که «من چه کار بکنم تا شهید بشوم؟» گفته بود باید اشک بریزی، اشک! یعنی با درخواست ساده نمی‌شود. موضوع پرداخت و دادن دارایی‌ها دایره خیلی گسترده‌ای دارد، یک جلوه‌اش شهادت است. شما باید این قدر آمادگی پیدا کنید که نگویید «اگر لازم شد، دیگر چاره‌ای نیست و پرداخت می‌کنیم!» اگر این حرف را بگویید خدا از یک سطحی به بعد از تو قبول نمی‌کند.

به انفاق و مواسات باید عمیق‌تر نگاه کنیم؛ نه در حد صدقه دادن!

اگر می‌خواهید در یک جامعه، دزدی نشود، اگر می‌خواهید در یک جامعه، مسئولان رانت خوار نشود، اگر می‌خواهید در یک جامعه، رفتارهایی که متناسب با نظام پرتلم و ستم سرمایه‌داری است اتفاق نیفتد، اگر می‌خواهید در یک جامعه مسئولان غرب‌زده سر کار نیایند و... مدام «انفاق» را برجسته کنید.

بعضی‌ها درباره موضوع انفاق و مواسات، ساده‌اندیشی نکنند که فکر کنند مواسات همان صدقه دادن است! صدقه و کمک مؤمنانه صرفاً یک حد کوچکی از مواسات است. مواسات حدود بسیار بالایی دارد که بعضی از آنها را فقط پس از ظهور می‌توانیم اجرا کنیم.

به انفاق باید خیلی عمیق‌تر نگاه کنیم، نه در حد صدقه دادن! صدقه در کشورهای غربی هم هست؛ کارتل‌ها و تراست‌ها یک خیریه درست می‌کنند، یک پولی هم به فقرا می‌دهند، یک قیافه‌ای هم می‌گیرند، بعضی‌ها پیش هم

صادقانه است. همان‌هایی که بزرگ‌ترین فقرها را در عالم تولید می‌کنند به برخی از فقرا یک مقداری صدقه هم می‌دهند، مقصود ما از انفاق و پرداخت، این موارد نیست.

هر مسئول غرب‌زده، تولیدکننده فقر در جامعه است

هر غرب‌زده و هر مسئول غرب‌زده تولیدکننده فقر در جامعه است. برای اینکه مسئول غرب‌زده نداشته باشیم، موضوع انفاق و مواسات را خیلی برجسته و پراهمیت کنید و بر آن تأکید کنید.

در یکی دو سال اخیر در سخت‌ترین شرایط اقتصادی کشور، تعداد زیادی ویلا در آب‌سرد دماوند ساخته شده است؛ بعضی از این ویلاها هم متعلق به مسئولین است. اینها اگر مال دزدی هم نباشد و اگر قانونی هم ساخته شده باشد-که البته اکثر آنها مجوز ندارند و غیرقانونی هستند- باید پرسیم «شما این اموال را از کجا آوردید؟» ما بخیل نیستیم؛ ولی این تعداد ویلا در عرض دو سال، اصلاً بوی مواسات نمی‌دهد، آن وقت بین اینها مسئولین هم باشند! این وضعیت با فرهنگ مواسات خیلی فاصله دارد. ما باید همین جاها یقه بگیریم و بگوییم «زندگی مواساتی شما کجاست؟»

برای اینکه در راه خدا پرداخت کنی، اول باید کلی تمنا کنی تا خدا بپذیرد

برای اینکه از سقوط و هلاکت نجات پیدا کنیم (هم سقوط فرد، هم نابودی جامعه) باید به این حد برسیم که پرداخت را از خدا تمنا کنیم. یک نمونه‌اش این است که شیعیان و محبین اهل بیت (ع)، وقتی پیش ائمه هدی (ع) می‌آمدند رسماً این جمله را عرض می‌کردند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ» یعنی «خدا من را فدای شما کند!» این مبالغه هم نبود، امام معصوم (ع) هم منع نمی‌کرد و نمی‌فرمود که «نمی‌خواهد این قدر ابراز احساسات بکنی!» نه؛ وظیفه‌شان بود که این را بگویند.

برای پرداخت آماده بشوید، حضرت آدم، یک ذره فکر کرد به اینکه «می‌خواهی همه اینها را برای همیشه داشته باشی!» و تمام شد؛ ساقط شد و خدا رهایش کرد و به زمین خورد.

مراتبی از پرداخت، راحت است بلکه واجب است

باید برای پرداخت در راه خدا، آمادگی پیدا کنیم و بدانیم که خدا به همین سادگی قبول نمی‌کند. مثلاً برای شهادت باید گریه کنی، خیلی باید گریه کنی، چون این طور نیست که خدا به همین سادگی از هر کسی قربانی قبول کند.

خدا از حضرت ابراهیم قبول نکرد، البته نمی‌گویم که ایشان کوتاهی کرد، می‌خواهم بگویم که به این سادگی‌ها نیست. یک مراتبی از پرداخت راحت است، بلکه واجب است، دولت اسلامی هم باید این را جدی بگیرد؛ مثل موضوع زکات. البته امروز یک‌کمی در این زمینه‌ها مشکلاتی داریم؛ مثل مالیات یا هر چیزی از این دست...

پس در زمینه پرداخت؛ یک مقدارش را دولت اسلامی باید بگیرد، یک مقدارش هم بر خودت واجب است که پرداخت کنی، یک مقدارش را هم باید تلاش بکنی، بدوی و بگویی «خدایا من خودم را، استعدادم را، توانایی‌ام را کجا باید خرج کنم؟»

ما توانایی‌مان را در راه خدا، کجا می‌خواهیم خرج کنیم؟ اگر ما بخواهیم کار کنیم باید چه کنیم؟ اول باید کلی

تمنا کنیم، از خدا منت کشی کنیم و بگوییم «خدایا من می خواهم وقتی را بگذارم، خواهش می کنم... من قسمت می دهم به اولیائت...» بعد خدا می فرماید: چقدر می خواهی وقت بگذاری؟ «خدایا! من روزی دو ساعت وقت می گذارم.» شاید بفرماید: «من فقط دو دقیقه از تو قبول می کنم!» تازه اگر قبول کند، فرصت می دهد برایش کار کنی، بعد از انجام کار، نوبت می رسد به اینکه آیا کار تو را قبول می کند یا نه؟!

بحث پرداخت و انفاق، دیوانه کننده است. زینب کبری (س) آمد کنار گودی قتلگاه عرضه داشت: خدایا! خواهش می کنم حسین (ع) را از ما قبول کن، انفاق مسئله عظیمی است، دایره معنایی اش خیلی گسترده است.

گاهی جان دادن راحت تر از آبرودادن است، گاهی آبرودادن راحت تر از وقت گذاشتن است

شنیده اید می گویند «یک عده ای، جان بر کف هستند...» یعنی حاضرند از جان خودشان بگذرند و آن را پرداخت کنند. حالا عده ای، غیر از جان، بقیه دارایی ها را هم برای تقدیم به خدا بر کف گذاشته اند. البته گاهی جان دادن راحت تر از آبرودادن است، گاهی آبرودادن راحت تر از وقت گذاشتن است. بعضی ها اصلاً وقت نمی گذارند چندتا پیام را در شبکه های اجتماعی لایک کنند، وقت نمی گذارند چند تا صفحه اجتماعی خوب را فالو کنند تا بگویند «من یار شما هستم» اصلاً حال ندارند یک پیام بگذارند، یک صفحه باز کنند، با چهار نفر حرف بزنند، یک مجاهدتی (در عرصه روشنگری) انجام بدهند...

می فرمایند: وقتی خدا از بنده ای بدش بیاید این قدر سرش را شلوغ می کند تا نتواند برای خدا وقت بگذارد. بعد می گوید من متأسفانه وقت ندارم! اشتباه نکن، او متأسفانه به تو راه نمی دهد. (...وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقَتَكَ وَ أَكَلِكَ إِلَيَّ طَلَبِكَ؛ کافی / ج ۲ / ص ۸۳) کسانی که برای هیئت، وقت می گذارند و توفیق پیدا می کنند یک کاری برای امام حسین (ع) انجام بدهند، خیلی سجده شکر به جا بیاورند. کمالینکه شما وقتی زیارت عاشورا می خوانی بلافاصله باید سجده شکر به جا بیاوری یعنی «خدایا! ممنونت هستم اجازه دادی من وقت بگذارم...»

خدا از هر کسی قربانی قبول نمی کند؛ اگر موقع پرداخت، یک کمی دلت بلرزد...

مشکل این است که خدا به این سادگی از کسی قبول نمی کند، وقتی امام حسین (ع) رفت سراغ عبیدالله بن حر جعفی و فرمود «بیا من را کمک کن» او گفت: آقا من از کوفه بیرون نیامدم، مگر به خاطر اینکه در این قائله نباشم، می دانم کار شما هم به پیروزی نمی رسد اجازه بده من نیایم. آقا فرمود هر چه خودت می خواهی. عبیدالله گفت: «اسب من، شمشیر من در اختیار تو، می خواهم به شما هدیه بدهم!» اهل بیت (ع) هدیه قبول می کردند، ولی امام حسین (ع) از او قبول نکرد. مگر به این سادگی از کسی قبول می کنند؟!

در موضوع پرداخت، باید ریشه امساک را از دل بکنید، تا یک کمی دلت می لرزد، خدا می فرماید: «ای ملائکه من! اصلاً به او، امتحان انفاق درجه بالا ندهید...»

اگر کسی یک چیزی داشته باشد و آن به دلش بچسبد و نخواهد رهاش کند، خدا از عمق دلش بی خبر نیست؛ به ته دلش نگاه می کند. در روایت هست: خدا به سربنده خودش نگاه می کند، هر چه ته دلش باشد (خوب یا بد) آن را درمی آورد و مثل لباس، بر تن او می کند. (مَنْ أَسْرَسَ سَرِيرَةَ الْبَسَةِ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ؛ کافی / ۲ / ۲۹۶) سر، نهان خانه دل است، خدا مقدرات او را بر اساس سر او تنظیم می کند.

خدا از هر کسی قربانی قبول نمی‌کند؛ حالا ببین حضرت رباب، که بود که خدا از او یک چنین قربانی عظیمی گرفت، ببین عمق دلش چه خبر بود؟ مگر قبول قربانی به این سادگی است؟ ببین حضرت زهرا (س) چه عظمتی داشت که این همه قربانی داد، قربانی‌های با عظمت، او دلش چه بوده!

اگر طاقت پرداخت بعضی از دارایی‌هایت را نداری، با خدا مناجات کن

باید دل را صاف و آماده کرد، حتی اگر طاقت پرداخت بعضی از دارایی‌هایت را نداری عیبی ندارد، بروید با خدا مناجات کنید؛ مثلاً بگویید «خدایا من نمی‌توانم... من یک خانه دارم، ولی نمی‌توانم نصف آن را در راه تو بدهم... خدایا به من رحم کن من ضعیف هستم، ولی دوست دارم همه هستی‌ام را به تو بدهم، دوست دارم همه هستی‌ام را فدای امام زمان (ع) کنم...» در موردش مناجات کنید، شاید خدا فکری برای تان کرد.

یک جوانی که به مجلس امام حسین (ع) می‌آید، اگر امضای شهادت‌نامه خودش را از امام حسین (ع) نگیرد، پس چه چیزی گرفته است؟! این شاء الله عمر طولانی و عزتمند داشته باشی و همه مسیر زندگی‌ات هم در جهت ابا عبدالله الحسین (ع) باشد، ولی آیا از تو قبول می‌کنند؟ آیا از تو چیزی می‌گیرند؟ شاید یک روزی یک مالی یا یک آبرویی از تو گرفتند. بالاخره یک چیزی پرداخت کن...

وقتی خدا پسر حضرت ابراهیم را نگرفت، نشست و گریه کرد. خدا فرمود چرا گریه می‌کنی؟ چرا دلت گرفته؟ گفت: خدایا! مگر می‌شود عبد در راه مولای خودش قربانی ندهد؟ یک وقت نشود موقع مرگ ببینیم که ما قربانی در خوری پرداخت نکرده‌ایم! می‌فرماید: روز قیامت هرکسی زخم جنگ روی تنش نباشد احساس کمبودی جبران ناپذیر خواهد کرد! این طور نباشد که ما یک زخم هم در راه خدا برداشته باشیم! آیات قرآن در این زمینه خیلی واضح است، می‌فرماید: کسانی که در راه خدا هیچ صدمه‌ای نخوردند (در واقع هیچ قربانی‌ای ندادند) مگر با کسانی که نزد خدا رتبه بالاتری دارند، مساوی هستند؟ (لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً؛ نساء/۹۵) چه کار کنیم از دل مان ریشه‌کن بشود؟ دعا، مناجات، توسل...

رسیدن به «حقیقت عبودیت» می‌تواند ریشه‌امساک را از دل بگند

یک روایت عرفانی بخوانم؛ حدیثی که عرفا خیلی به آن توجه دارند، البته همه روایت‌ها به تعبیری عرفانی هستند ولی اهل معرفت به بعضی از روایات خیلی توجه دارند. مرحوم قاضی فرمود: این حدیث را بنویسید، همیشه بخوانید و همراه داشته باشید. ایشان یکی به زیارت عاشورا خیلی توصیه می‌کرد و یکی به این حدیث. این حدیث را «حدیث عنوان بصری» نام گذاشتند. عنوان بصری خیلی اصرار داشت که امام صادق (ع) را ببیند، چند مرتبه رفت اما حضرت راهش نداد، فرمود من وقت ندارم.

ایشان معتقد به امامت امام صادق (ع) هم نبود اما مسلمان بدی هم نبود و به اهل بیت احترام می‌گذاشت؛ می‌گفت امام صادق (ع) خیلی عالم و خیلی باسواد است، می‌خواهم بروم از ایشان یک چیزی یاد بگیرم. عنوان بصری می‌گوید: به مسجد النبی (ص) رفتم تمنا کردم، دعا کردم، خدایا! دل امام صادق را با من نرم کن تا من را راه بدهد. بعد آمدم در خانه‌اش این دفعه من را راه داد. نشستم کنار آقا امام صادق (ع)، فرمود کنیه‌ات چیست؟ گفتم ابا عبدالله هستم، آقا فرمود این شاء الله خدا واقعاً کنیه‌ات را محقق کند. عنوان می‌گوید همان موقع پیش خودم گفتم اگر آقا همین الان من را بیرون کند همین دعا برایم کافی است.

آقا فرمود حالا از ما چه می خواهی؟ گفت: می خواهم یک چیزی از شما یاد بگیرم، آقا فرمودند علم و معرفت به یادگرفتن نیست، علم حقیقتی است که خدا در دل بندگان حقیقی اش می اندازد، هرکسی واقعاً عبد باشد خدا به او علم می دهد. گفت: حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت سه کلمه می فرماید که کلمه دوم و سوم هم درواقع وابسته به کلمه اول است. می شود گفت، امام حقیقتی را بیان می کند که می تواند ریشه امساک را بکند. (قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ؛ مشكاة الانوار فی غرر الاخبار / ۳۲۷)

حقیقت عبودیت «عدم احساس مالکیت» است که باعث می شود انسان، راحت بتواند انفاق کند

حضرت فرمود: حقیقت عبودیت سه چیز است؛ اول اینکه عبد، خودش را مالک چیزی نبیند! «أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيَمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلِكًا» آدم خودش را مالک ببیند دیگر نمی تواند خودش را جمع کند. به خودت تلقین کن که: من مالک چیزی نیستم! اینها را موقتی و عاریتی به من دادند، اینها را باور کنیم، احساس مالکیت انسان را نابود می کند. «لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ» چون یک عبد و یک برده، از خودش چیزی ندارد.

البته الان جوان های ما نمی فهمند برده یعنی چه؟ چون در زندگی شان برده ندیده اند. آن زمان که مردم برده داشتند خیلی این عبارت قابل فهم بود، آنها می فهمیدند عبد یعنی چه، الان فهم این معنا برای ما یک مقدار سخت است. ولی حالا سعی کنید تصور بکنید. عبد و برده؛ نه مثل کارگر خانه است و نه مثل مستخدم، عبد یک چیزی خیلی وحشتناک تر از این حرف هاست.

حضرت می فرماید: عبید (عبد حقیر و کوچک) صاحب چیزی نمی شود! خودش مال خدا است، و وقتی که آدم احساس مالکیت نکند خدا هرچه گفت، راحت انفاق می کند. «لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ يَرُونَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ»

حقیقت عبودیت، عدم احساس مالکیت است که باعث می شود انسان راحت بتواند انفاق کند و این راز معرفت است. حقیقت عبودیت، راز معرفت است، یعنی تو با آن می توانی عالم را درک کنی.

وقتی خودت را مالک چیزی ندانستی برای خودت تدبیر نمی کنی و به تقدیر خدا اعتراض نمی کنی

بعد می فرماید: «وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا» وقتی خودت را مالک ندانستی برای خودت تدبیر هم نمی کنی، یعنی به تقدیر خدا اعتراض نمی کنی. این کلمه دوم برای حقیقت عبودیت است.

سوم اینکه: «وَوَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ» تمام زندگی اش مشغول امر و نهی خدا است، نه مشغول جمع کردن است، نه مشغول نگه داشتن است، نه مشغول شمردن است، نه مشغول به رخ کشیدن است، نه مشغول حسرت خوردن است، نه مشغول حسادت کردن است. می گوید «من به این مسائل، چه کار دارم؟!»

فرض کنید یک صاحب کاری یک بیل به شما داده و گفته است: «می آیی یک روز به صورت روزمزدی، کارگری کنی؟» می گویی: بله. او یک بیل به شما داده که گوشه اش پریده است. حالا شما ایستاده ای غم می زنی که چرا این بیل، گوشه اش شکسته؟ آقا به شما چه ربطی دارد؟ شما با همین بیل، کار خودت را انجام بده. ما که روزمزدی با تو حساب کردیم، هرچقدر که می شود، با همین بیل خراب، کار انجام بده. بیل که برای ماست، باغچه هم که مال ماست، تو هم که حقوقت را می گیری. دیگر بقیه مسائلش به تو ربطی ندارد... همه زندگی ما نسبت به صاحب ما (خداوند) همین است!

خدایا! اینجای خانه‌ام این طوری است، می‌گویند این که مال تو نیست، من به تو داده‌ام... نه، این طوری اعصاب من خرد می‌شود! می‌فرماید: برای چه اعصاب خرد می‌شود؟ نمی‌توانم خوب کار کنم. خُب نتوان! من می‌خواهم همین قدر برایم کار کنی. می‌فرماید: اصلاً خودت را مالک ندان، اگر خودت را مالک ندانی که دیگر اعتراض نمی‌کنی. آن وقت چه کار کنیم؟ سرگرمی‌ام چه باشد؟ «اجرای امر خدا» آقا پس تو دستور بده ما چه کار کنیم، ما به بقیه‌اش کاری نداریم. سطح این روایت خیلی بالا است.

وقتی بنده‌ای، خودش را مالک ندانست، انفاق برایش راحت می‌شود

بعد می‌فرماید «فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيَمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ» وقتی که بنده، خودش را مالک چیزی ندانست، انفاق برایش راحت می‌شود! مثلاً امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خاص خود فرمود: «برو داخل تنور!» او هم بلافاصله رفت داخل تنور! شاید بگویید «یک وقت نسوزی...» می‌گوید: مال من که نیست، من باید حرف گوش کنم.

آن وقت این طور آدم‌ها این قدر چیزفهم می‌شوند، تمام پرده‌های حجاب و جهل از جلوی چشم‌شان برداشته می‌شود. در این روایت می‌فرماید: انفاق برایش آسان می‌شود «هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيَمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ» یعنی در هر چیزی که خدا به او گفته انفاق بکن، انفاق کردن برایش راحت می‌شود.

وقتی تسلیم تقدیر خدا بشوی، مصائب دنیا برایت آسان می‌شود

بعد می‌فرماید: «وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا» وقتی که تدبیر خودش را کنار گذاشت و تسلیم تقدیر خدا شد، مصائب دنیا برایش آسان می‌شود.

یک نفر خدمت امام صادق (ع) آمد در حالی از شدت بیماری از دستش چرک و خون بیرون می‌آمد، گفت: آقا امام صادق، ببین من چه وضعی دارم برایم دعا کن! آقا فرمود من دعا می‌کنم ولی یک چیزی به شما بگویم، گفت: بفرمایید آقا. فرمود اگر خدا دوست داشته باشد تو را در این وضع ببیند چه؟ گفت: پس اگر این طور است، بگذار باشد. (یعنی به این وضعیت خودش راضی شد) بعد به هرکسی می‌رسید می‌گفت: ببین خدا دوست دارد الان من را این طوری ببیند، از همان بیماری جان داد. ببینید حضرت، چه عالمی را دارد ترسیم می‌کند؟

اولین درجه تقوا این است که احساس مالکیت نکنیم / اگر احساس مالکیت می‌کنیم، به درجه اول تقوا نرسیده‌ایم

بعد می‌فرماید: «وَإِذَا اسْتَعَلَّ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ» وقتی کسی مشغول امر و نهی خدا بود دیگر مشغول چیزهای دیگر نمی‌شود، مشغول مباحات با دیگران و مقایسه‌ها و این طور بدبختی نخواهد شد.

و می‌فرماید: «فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَإِنِّي لَأَبْلِسُ وَ الْخَلْقُ وَ قَتِي خُدا بنده‌ای را به این صفات، گرامی بدارد دنیا را برایش حقیر می‌کند، ابلیس را پیش او برده ضعیف طرد شده قرار می‌دهد، اصلاً برایش مهم نخواهد بود که مردم چه می‌گویند. وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا» دنیا را جمع نمی‌کند، برای دیگران هم قیافه نمی‌گیرد، پیش مردم دنبال عزت نیست که بدبخت بشود، نمی‌خواهد سوار بشود و برتری پیدا کند.

بعد می‌فرماید: «وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا» این عبارت مخصوصاً مال جوان‌ها است. وقتی ما از انفاق و تکاثر و... صحبت می‌کنیم جوان دبیرستانی می‌گوید من چه پولی دارم تا به دیگران بدهم؟ اما در اینجا می‌فرماید: «لایدع ایامه باطلا» روزگارش را، به باطل سپری نمی‌کند، وقتش را بیهوده تلف نمی‌کند، کسی که احساس مالکیت را کنار بگذارد بیهوده وقتش را تلف نخواهد کرد.

آخر روایت، امام صادق (ع) می‌فرماید «فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ» این اولین درجه تقوا است! پس ببینید درجات بالاتر تقوا دیگر چه می‌شود! اولین درجه تقوا این است که احساس مالکیت نکنیم. ما که احساس مالکیت می‌کنیم، پس معلوم می‌شود به درجه اول تقوا هم نرسیده‌ایم.

بهترین تمرین برای دل ندادن به دنیا: ذهنت را به شهادت و سیدالشهدا (ع) مشغول کن

احساس مالکیت برای رزمنده‌ها در جبهه‌ها چطوری از بین می‌رفت؟ وصیت‌نامه‌های‌شان را نگاه کن، در وصیت‌نامه‌اش نوشته است: پدر، مادر، دنیا نمی‌ارزد! به آن دل ندهید! ما که دنیا نداریم، آنهایی که دارند هم نمی‌ارزد که به آن دل بدهند. ما که نداریم چرا دل بدهیم؟!

بعضی‌ها دنیا ندارند، ولی بدجوری به دنیا دل داده‌اند؛ اینها خیلی موجودات وحشتناکی هستند. بعضی‌ها هم که دنیا دارند و غرق دنیا هستند متأسفانه آنها هم بدبخت هستند. آدم بخواهد دنیا را از دل خودش ریشه‌کن کند، باید کسانی را از نزدیک ببیند که دنیا را از دل خودشان ریشه‌کن کرده‌اند، احساس مالکیت را کنار گذاشته‌اند، جمع نمی‌کنند، در دل‌شان دنبال نگه‌داشتن نیستند. حالا نه اینکه ندارند، ما با ثروت مخالف نیستیم، ممکن است کسی ثروتمند باشد و در عین حال آدم خوبی باشد یک‌ذره به دنیا دل نداده باشد و با پولش خیلی کارها می‌کند.

باید دل ندادن به دنیا را تمرین کنیم. بهترین تمرین این است که با شهادت، ذهن خودتان را مشغول کنید و خیلی پیش سیدالشهدا (ع) بروید و بیایید، روضه زیاد بخوانید. این روضه خیلی عجیب است! زینب کبری (س) بعد از شهادت ابا عبدالله الحسین (ع) از این خرابه به آن خرابه آواره شد؛ بگذارید در بدترین لحظاتی که ممکن است برای یک انسان باشد، یعنی بعد از شهادت همه عزیزانش، یک گوشه بنشیند گریه کند! خدایا مثل اینکه شما تمام نمی‌کنی، همه عزیزانش را داد، باز هم باید هرچه دارد، به صورت‌های مختلف در راه خدا بدهد. این روضه‌ها بزرگ‌ترین درس پرداخت برای ما است. چقدر خانواده‌های شهدا کنار بدن عزیزان‌شان می‌گفتند «فدای سر حضرت زینب!» یا زینب، ما به تو تمسک کردیم...

به سیدالشهدا نگاه کنید، این درسی است که ما باید از محرم و روضه بگیریم. باید در جلسات روضه ابا عبدالله الحسین (ع) بزرگ‌ترین اتفاق‌ها در مواسات و انفاق رخ بدهد. بزرگ‌ترین گرفتاری‌های مؤمنینی که محروم هستند باید در محرم برطرف بشود. محرم فصل پرداخت است.

وقتی امام حسین (ع) می‌خواهد دل کسی را از دنیا ببرد، از یک پیامبر سربریده حرف می‌زند

وقتی شما در دهه محرم در فضای ابا عبدالله الحسین (ع) قرار می‌گیرید چه حسی باید پیدا بکنید؟ اینکه ما باید از شهادت، این درس را بگیریم که از دنیا دل بکنیم، روشی است که خود ابا عبدالله الحسین (ع) داشتند.

بنا بر نقل مقتل ابی‌مخنف، زمانی که ابا عبدالله الحسین (ع) عزم سفر کرده بود عبدالله بن عمر آمد جلوی

امام حسین (ع) را گرفت و گفت: آقا به این سفر نرو... امام حسین (ع) به او فرمود: ای عبدالله، این دنیا ارزش ندارد. این دنیا دنیایی است که بنی اسرائیل صبح، انبیاءشان را سر می‌بریدند و روز مشغول کار و زندگی عادی‌شان بودند، دنیا ارزش ندارد، تو هم بیا برویم... حضرت وقتی می‌خواهد دل یک‌کسی را از دنیا بگند، از یک پیامبر سر بریده با او حرف می‌زند! شهادت باید با ما چه کار کند؟

روضه سیدالشهدا می‌تواند دل ما را از دنیا ببرد

وقتی امام حسین (ع) خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید، همه منتظر بودند ببینند حضرت چه می‌فرماید؟ باز هم این مسیر را ادامه می‌دهد یا نه؟ عبارت امام حسین (ع) را ببینید؛ فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ» (ارشاد مفید ۷۵/۲) دیگر بعد از اینها خیری در زندگی نیست، یعنی من حسین با شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل، از دنیا دل بریدم! البته حضرت که همیشه از دنیا دل بریده بود و هیچ‌وقت دل نبسته بود، ولی دارد به ما یاد می‌دهد وقتی خبر شهید را شنیدید، این طوری بشوید.

امام حسین (ع) در شهادت علی اکبرش چه فرمود؟ «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا» بعد از تو مرگ بر این دنیا. اصلاً آدم نفرت پیدا می‌کند از اینکه بخواهد بماند، اثر شهادت این است. دنیایی که در آن علی اکبر را تیرباران کنند این دنیا جای ماندن است؟

شهادت ابا عبدالله الحسین (ع) و روضه‌هایی که برای ما می‌خوانند، در کنارش درس اخلاق هم لازم ندارد، همین روضه کافی است، باید دل ما را از دنیا ببرد؛ دنیایی که در آن، امام حسین (ع) عزیزترین دارایی‌اش را که علی اکبر بود، یک لحظه نگه نداشت، موقع میدان رفتن علی اکبر، وقتی گفت «بابا به میدان بروم؟» بلافاصله فرمود: «برو عزیزم!» تا مبادا این طور تلقی بشود که برای من کمی سخت است عزیزترین دارایی خودم را بدهم، نه...

جلسه نهم |

سه اثر مهمی که فرهنگ مواسات در جامعه دارد

اولین اثر انفاق و مواسات، تقویت پیوند اجتماعی بین مردم است
در جامعه اهل مواسات، ابوموسی اشعری‌ها به علی (ع) تحمیل نمی‌شوند

کمک به دیگران، درجه‌ای از مواسات است و مواسات، درجات بسیار بالاتری هم دارد

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «ما حُفِظَتِ الْأُخُوَّةُ بِمِثْلِ الْمُوَاسَاتِ» (غررالحکم / ص ۶۹۰) برادری با هیچ وسیله دیگری، مانند مواسات حفظ نخواهد شد.

البته کمک کردن به آسیب‌دیدگان، یک درجه‌ای از مواسات است و مواسات، درجات بسیار بالاتری هم دارد. امام باقر (ع) از کسی پرسیدند: مواسات شما در چه حدی است؟ آنها گفتند در این حد که به فقرای مان رسیدگی می‌کنیم و بعد هم، برخی از رفتارهای معمول خوب اخلاقی را ذکر کردند. حضرت این رفتارها را ناکافی دانستند، انتظاری که حضرت داشتند این بود که راحت از پول همدیگر بردارند و مرزی بین مالکیت فردی شان نباشد. آن شخص گفت ما این طوری نیستیم. (یا حجاج، کَیْفَ تُوَاسِیْکُمْ؟ قُلْتُ: صَالِحٌ یَا أَبَا جَعْفَرٍ. قَالَ: یُدْخِلُ أَحَدُکُمْ یَدَهُ فِی کِیْسِ أُخِیْهِ فِیَأْخُذُ حَاجَتَهُ إِذَا احْتِاجَ إِلَیْهِ؟ قُلْتُ: أَمَا هَذَا فَلَا! فَقَالَ: أَمَا لَوْ فَعَلْتُمْ مَا احْتِجْتُمْ؛ کشف الغمه / ج ۲ / ص ۱۲۱)

امام باقر(ع) - دربارهٔ اخوت - به شیعیان شان می‌فرماید: «لَمْ تَتَوَاحُوا عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ وَإِنَّمَا تَعَارَفْتُمْ عَلَيْهِ» (کافی / ج ۲ / ص ۱۶۸) شما در راه ولایت با هم برادری نکرده‌اید، فقط همدیگر را می‌شناسید؛ این برادری نیست! پس اخوت و برادری مفهوم بسیار عمیقی است. از امام صادق(ع) پرسیدند: حقوق برادران دینی بر یکدیگر چقدر است؟ فرمود نمی‌گویم؛ طاقتش را ندارید. اصرار کردند، حضرت همه‌اش را فرمودند و فقط چند موردش را بیان کردند و فرمودند همین مقدار بس تان است.

امیدوارم آن احتمالی که ذکر کردم - که ما در معرض امتحان مواسات و اخوت باشیم - درست نباشد، اگر درست باشد کار خیلی سخت است! در یک روایت دیگر، امیرالمؤمنین(ع) از برادری نکردن مؤمنان با یکدیگر گله می‌کردند؛ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الصَّمَائِرِ فَلَا تَوَازُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ وَ لَا تَبَادُلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۱۳) شما بر اساس دین با هم برادر هستید، چیزی شما را از همدیگر جدا نکرده مگر خبث باطن و بدی ضمائر شما. آن وقت، نه همدیگر را در مشکلات کمک می‌کنید، نه دلسوز همدیگر هستید، نه به همدیگر بذل و بخشش می‌کنید و نه با همدیگر دوستی می‌کنید.

مفهوم مواسات فراتر از صدقه‌دادن است و نمی‌تواند سکولار باشد

در این جلسه می‌خواهیم دربارهٔ ابعاد اجتماعی اخوت، مواسات و بالاتر از آن، انفاق که انواع پرداخت‌ها و از خودگذشتگی‌ها را نشان می‌دهد، صحبت کنیم. بنده تعجب می‌کنم چرا وقتی از مواسات، حرف می‌زنیم بعضی از نیروهای به ظاهر انقلابی و باسواد، تلقی می‌کنند که مواسات یک صفت اخلاقی در حد صدقه‌دادن و کمک‌های مؤسسه خیریه است، لذا می‌گویند «اینها در غرب هم هست! شما ما را از عدالت خواهی به صدقه‌دادن و کار خیریه کردن فروکاستید!»

می‌گویند «مواسات یعنی صدقه‌دادن!» این چه برداشتی است که بعضی‌ها دارند؟! مفهومی مثل مواسات با صدقه‌دادن خیلی فرق می‌کند و بسیار بالاتر از آن است و نمی‌تواند سکولار باشد. البته آموزش دینی در مدارس مان و بسیاری از تبلیغات دینی، به طور ناخواسته نوعاً سکولار هستند.

برخی تصور می‌کردند دین برای ادارهٔ جامعه حرفی ندارد لذا سراغ افکار غربی رفتند

اصلاً چرا ما به دین، نگاه سکولار داریم؟ اوایل انقلاب، برخی افراد، انقلابی شش‌آتشه بودند اما به دین، سکولار نگاه می‌کردند، همان‌ها الان از ضدانقلاب‌هایی هستند که امید صهیونیست‌ها به حساب می‌آیند. چرا الان به اینجا رسیدند؟ چرا غرب‌گرایی مطلق شدند؟ چون فکر می‌کردند که دین در مقام ادارهٔ جامعه، نمی‌تواند حرفی داشته باشد، لذا به سراغ افکار غربی رفتند. بعضی‌ها امروز همین تلقی اشتباه را دارند و فکر می‌کنند مواسات پاسخی برای حل مشکلات اقتصادی جامعه نیست و طرحی برای نظام اقتصادی نیست که به عدالت منجر بشود و محور تمدن باشد.

کدام مفهوم دینی غیرانقلابی است؟ مثلاً آیا دعای کمیل، گریه برای ابا عبد الله الحسین(ع) یا نماز جماعت، مسائل فردی و غیرانقلابی هستند؟ طلبه‌ای که فکر کند مواسات یعنی صدقه‌دادن، حتماً فکر می‌کند نماز جماعت یعنی عبادت محض بدون سیاست! اگر کسی فکر کند بُعد سیاسی نماز جماعت بر بُعد معنوی‌اش غلبه ندارد، دین خدا را اشتباه فهمیده است، مگر می‌شود دین، مردم را روزی سه بار در مسجد، کنار همدیگر جمع کند اما غرض سیاسی نداشته باشد؟!

کدام حکم فردی دین هست که بُعد سیاسی نداشته باشد؟!

اصلاً کدام حکم فردی دین هست که بُعد سیاسی نداشته باشد و حالا مواسات، دومی اش باشد؟ حضرت امام (ره) به گریه و به ثواب یک قطره اشک برای امام حسین (ع) از جنبه سیاسی اجتماعی نگاه می‌کرد و می‌فرمود: اینکه در روایات برای یک قطره اشک، این قدر ثواب ذکر شده است، نشان می‌دهد که اهل بیت (ع) از اول نقشه داشتند، این همه ثواب به خاطر عاطفه شما که جنبه فردی دارد نیست؛ ثوابش به خاطر تظاهرات حب‌الحسین است که اثر سیاسی دارد، یعنی قدرت‌بخش به جامعه است. (چرا خداوند تبارک و تعالی برای اشک و حتی یک قطره اشک و حتی تباکی، آن قدر ثواب داده است؟... مهم آن جنبه سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این [که] اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بکند؛ صحیفه امام / ۱۶ / ۳۴۴)

مفهوم مواسات خیلی سیاسی‌تر از عدالت است

امام (ره)، به عنوان یک فقیه، دلیل می‌آورد و می‌فرماید: به همین دلیل است که اگر گریه هم نکنی اما حالت گریه‌کردن (تباکی) داشته باشی، همان ثواب را دارد، برای اینکه به حب‌الحسین تظاهر کرده‌ای و این اثر سیاسی دارد. امام می‌فرماید اهل بیت از اول برای آثار سیاسی عزاداری و گریه، نقشه داشتند. بعضی‌ها اسم خودشان را انقلابی می‌گذارند اما بویی از مکتب امام (ره) نبرده‌اند! ایشان می‌فرمود: «و الله اسلام تمامش سیاست است.» (صحیفه امام / ج ۱ / ص ۲۷۰)

مواسات خیلی سیاسی‌تر از عدالت است. مواسات مثل هر مفهوم دیگری در دین ما، هم ابعاد اجتماعی و هم ابعاد سیاسی دارد، علاوه بر اینها ابعادی دارد که می‌تواند منجر به طراحی نظامات اجتماعی بشود؛ یعنی نظامات حقوقی و نظام اقتصادی. بنده تعجب می‌کنم که بعضی‌ها از مواسات، فهم نظام اقتصادی نمی‌کنند! چطور بعضی‌ها تصور می‌کنند که مواسات یعنی همان صدقه‌دادن؟!

اولین اثر انفاق و مواسات، تقویت پیوند اجتماعی بین مردم است

اولین اثر بُعد اجتماعی انفاق، افزایش پیوند اجتماعی است. وقتی در جامعه‌ای، جنبه فردی انفاق، مواسات، زکات، خمس، جان‌دادن در راه خدا و به عبارتی «انفاق و مواسات به معنای اعم کلمه» برای تک‌تک افراد جا بیافتد و در جامعه ارزش بشود، پیوند اجتماعی بین مردم افزایش پیدا خواهد کرد و بخش عمده‌ای از مشکلات از بین می‌رود.

برخی تصور می‌کنند مواسات یعنی همین که ثروتمند به فقیر صدقه می‌دهد! مواسات از این عمیق‌تر است. ممکن است یکی از معانی مواسات صدقه باشد؛ البته گاهی این‌طور است. مواسات این است که به برادر دینی‌ات می‌گویی «من نباید بیشتر از تو داشته باشم، این مقدار از آنچه دارم، تو بردار و ببر.» افزایش پیوند اجتماعی، اولین اثر انفاق و مواسات است.

اگر پیوند اجتماعی افزایش پیدا کند، بویی از «اخوت اسلامی» را استشمام خواهیم کرد

وقتی پیوند اجتماعی افزایش پیدا کند، تازه به قول امیرالمؤمنین (ع) بویی از اخوت اسلامی را استشمام خواهیم کرد. امام باقر (ع) به آن فرد فرمود: اگر دست در جیب هم می‌کردید هیچ وقت نیازمند نمی‌شدید، هیچ‌کدام‌تان

هیچ وقت فقیر نمی‌شدید... فَقَالَ: أَمَا لَوْ فَعَلْتُمْ مَا احْتَجْتُمْ؛ كشف الغمه / ج ۲ / ص ۱۲۱) خدا هم هست و مؤثر است، خدا چرت هم نمی‌زند. وقتی خدا ببیند شما این طوری با هم رفتار می‌کنید مقدرات عالم را برای تان عوض می‌کند؛ و اگر ببیند این کار را نمی‌کنید نابودتان می‌کند، یا لااقل اینکه گرفتارتان می‌کند.

اگر تک‌تک مان این کار را انجام بدهیم پیوند اجتماعی افزایش پیدا می‌کند. بروید بپرسید «پیوند اجتماعی چه ارزش فوق‌العاده‌ای است؟» خداوند به پیغمبرش فرمود: کسانی که با تو هستند اینگونه‌اند «اشدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ» (فتح/ ۲۹) و اگر تمام پول‌های زمین و هرچه ثروت در زمین هست خرج می‌کردی تو آن را به دست نمی‌آوردی؛ پیوند اجتماعی این قدر فوق‌العاده است. اگر انفاق و مواسات، خیال‌پردازی و ایده‌پردازی صرف نباشد، بلکه روی زمین، عملیاتی بشود و در جامعه به یک فرهنگ و ارزش مبدل بشود، آن وقت اگر من هم اهل امساک باشم، فرزندم به من خواهد گفت: «چرا همه چیز را برای خودمان می‌خواهی؟ چرا پولت را در بانک گذاشتی؟ چرا این قدر خودخواه هستی؟ و...» لذا کم‌کم مجبور می‌شوم از این فرهنگ امساک، فاصله بگیرم.

اثر دوم فرهنگ مواسات این است که ابوموسی اشعری‌ها به علی (ع) تحمیل نمی‌شوند

اثر دوم فرهنگ مواسات در جامعه چیست؟ کسانی که لیبرالی فکر می‌کنند، دنبال اقتصاد لیبرالی هستند، عاشق لیبرال‌ها یا مرعوب لیبرال‌ها هستند و فکر می‌کنند دنیا کدخدایی دارد، در این جامعه رأی نمی‌آورند. این اولین اثر سیاسی مواسات است. ولی اگر فرهنگ مساوات در جامعه نباشد، طبیعتاً کسانی رأی می‌آورند که اهل مواسات نیستند بلکه اهل رانت هم هستند.

کسانی که از حکومت، خیلی انتظار عدالت دارند، به این نکته توجه کنند: آیا در دنیا حکومت عادلانه‌ای مثل حکومت علی بن ابیطالب، داشته‌ایم؟! اما در همین جامعه و در حکومت عادلانه علی (ع)، مردم پابره‌نه، ابوموسی اشعری را به علی (ع) تحمیل کردند؛ یعنی کسی را که با رانت، قطار قطار شتر از بیت‌المال دزدیده بود. در چنین جامعه‌ای، کار امیرالمؤمنین (ع) جلو نمی‌رود.

اثر دوم فرهنگ شدن مواسات در جامعه این است که ابوموسی اشعری‌ها به امیرالمؤمنین (ع) تحمیل نمی‌شوند. مردم می‌بینند که امیرالمؤمنین (ع) زاهد است و می‌دانند که پول از پاروی ابوموسی اشعری بالا رفته، خانه میلیاردی دارد و...، باز هم ابوموسی اشعری را به علی (ع) تحمیل می‌کنند! آن وقت این ابوموسی اشعری نسبت به معاویه، حساسیتی ندارد.

ما الان سیاسیونی داریم که نسبت به آمریکا حساسیت ندارند. شما فکر می‌کنید کسی که در عرصه سیاست، لیبرال‌منش است و می‌گوید «ما باید در جامعه جهانی هضم بشویم» آیا جرأت و قدرت تفکر دارد که طرحی غیر از آنچه نظام سلطه برای جهان دیکته کرده، در کشور ایجاد بکند؟ این حرف عجیب و تازه‌ای نیست؛ حضرت امام می‌فرمود مسئولی که درد محرومیت نکشیده باشد، نمی‌تواند برای مردم کار کند. رهبر معظم انقلاب هم فرمود که اشرافیت را باب نکنید. اگر مسئول شدی، خواهش می‌کنم برای آفازدهات حتی اگر شایستگی دارد و وزن خوب هم دارد، رانت ایجاد نکن.

امیدوارم مجلس شورای اسلامی، نظام اقتصادی و بانکی ما را متحول کند

ابوموسی اشعری‌ها هیچ وقت ساختارهای اقتصادی جامعه را عدالت‌زا نخواهند کرد. من امیدوار هستم مجلس شورای اسلامی ما را ناامید نکند و نظام پولی، اقتصادی و بانکی را متحول کند. نظام بانکی ما لیبرالی است، اگر

بنا باشد در مجلس شورای اسلامی هم انقلابی‌هایی داشته باشیم که مفهوم مواسات را سکولار و فردی می‌دانند، این طور افراد برای الگوی عدالت در اقتصاد حتماً سراغ الگوهای غربی می‌روند.

بسیاری از این دوستان انقلابی ما نیاز به آموزش دارند. انقلابی بودن فقط به خاطر جهت‌گیری مواضع نیست، باید مشکل را حل کنید. اگر مرد ایجاد تحول نیستید از مقام معظم رهبری عذرخواهی کنید و از مجلس بیرون بروید، بگویید: شما امسال از ما تحول خواستی ولی ما مرد ایجاد تحول نیستیم. رهبر انقلاب به شما امیدوار است و این مسئولیت شما را سنگین می‌کند. ببینیم که آیا می‌توانید تحول ایجاد کنید یا نه؟

اثر سوم فرهنگ مواسات «اقتصاد جمعی» است / شما را دعوت می‌کنم به اندیشه‌های راهبردی حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی مراجعه کنید

اثر سوم فرهنگ مواسات در جامعه این است که فرهنگ «اقتصاد جمعی» شکل می‌گیرد. مواسات یعنی اینکه باهم کار کنیم و پول در بیاوریم. باهم کار کنیم و پول در بیاوریم یعنی تعاون کنیم و به صورت جمعی کار اقتصادی انجام بدهیم؛ این الگوی اصلی آیت‌الله شاه‌آبادی برای اقتصاد جامعه اسلامی است. مقاله‌ای را که آقای حجة الاسلام یوسفی در این زمینه نوشته‌اند حتماً ببینید. کتاب دیگری را به نام «جنگ سرد ایران و آمریکا» که آقای رنجبر و آقای ترابی نوشته‌اند، هم حتماً ببینید، آنجا یک فصل مربوط به دیدگاه‌های راهبردی آیت‌الله شاه‌آبادی است، ایشان هشتاد سال پیش نبرد دو تمدن را پیش‌بینی کردند. آقای شاه‌آبادی بر اساس یک دیدگاه راهبردی برای شکل‌گیری تمدن عظیم اسلامی مقابل تمدن غرب، به تهران آمدند. ایشان یک نابغه برجسته است. وقتی ایشان به تهران آمدند تا آنجا که توانستند در مساجد، صندوق قرض‌الحسنه راه انداختند. ایشان در تهران دعای ندبه و دعای کمیل راه انداختند، او یک فرد به شدت سیاسی بود. بعدها نتیجه کارهای ایشان به تشکیل هیأت‌های مؤتلفه اسلامی منجر شد. نتیجه کارهای هیأت مؤتلفه هم کمک‌کردن به امام (ره) برای انقلاب بود. بنابراین قطعاً یکی از بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی شخص حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی (ره) محسوب می‌شود.

من شما را دعوت می‌کنم به اندیشه‌های راهبردی حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی مراجعه کنید. مقام معظم رهبری می‌فرمود که حضرت امام (ره) هم شاگرد، هم مرید و هم عاشق آقای شاه‌آبادی بودند. من بخشی از یک مقاله را که در کنگره بزرگداشت مرحوم شاه‌آبادی استاد عرفان حضرت امام، ارائه شده برای تان می‌خوانم. این کنگره حدود ده سال پیش در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه امام خمینی برگزار شد. آیت‌الله شاه‌آبادی بزرگ‌اندیشمند جهان اسلام است که یک شاگرد او حضرت امام بود. امام (ره) هر موقع نام آقای شاه‌آبادی را بیان می‌کردند می‌فرمودند «روحي له الفدا». امام در مورد آقای شاه‌آبادی می‌فرمودند اگر ایشان هفتاد سال در قم درس داشتند، من تماماً پای درس‌شان می‌رفتم، چون هربار حرف تازه دارند.

آقای شاه‌آبادی: علت‌العلل تمام این مفسده‌ها جهل مسلمانان به امور اجتماعی و اقتصادی اسلام است

حالا ببینید آقای شاه‌آبادی به مواسات چطور نگاه می‌کند. من از روی مقاله حجت الاسلام احمدعلی یوسفی برای شما می‌خوانم، از فصل‌نامه علمی-پژوهشی اقتصاد اسلامی، سال پانزدهم، شماره ۵۷، بهار ۱۳۹۴

«علت‌العلل تمام این مفسده‌ها جهل مسلمانان به امور اجتماعی و اقتصادی اسلام است»، بنده خدمت حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی عرض می‌کنم؛ چهل سال بعد از انقلاب هنوز بعضی از انقلابیون هم همین جهل را دارند. ایشان می‌فرماید «اگر مسلمانان، اسلام را درست می‌شناختند و به آن عمل می‌کردند جامعه اسلامی دچار این همه

مفسده نمی شد.»

اصل کتاب «شذرات المعارف» که اکثر دیدگاه‌های اجتماعی-سیاسی آیت الله شاه آبادی در آنجا بیان شده، پیش حضرت امام بود، ساواکی‌ها این کتاب را بردند، بخش‌هایی از این کتاب مانده است. این قصه‌ها خیلی دقیق است. یک جای دیگری از همین کتاب می‌فرماید: «اسلام را به عنوان دین فردی به ما معرفی کرده‌اند» اثراتش الان هم هست. حالا از مقاله برای تان بخوانم؛ «وی در نوشته‌هایش مبنای سکولار و نگاه طبیعت‌گرای الگوهای اقتصادی غربی و شرقی را به شدت نفی می‌کند».

«اقتصاد اخوتی»؛ طرح آقای شاه‌آبادی در مقابل اقتصاد آزاد غرب

ایشان در نقد اقتصاد غربی لیبرال می‌فرماید: «در عمل، اقتصاد آزاد غرب تابع قانون الحکم لِمَن غلب می‌شود. حاکمیت برای شخص مسلط می‌شود که ملاک حیوانات درنده است» ایشان هشتاد سال پیش این مطالب را می‌فرمایند؛ «اقتصاد آزاد در غرب یعنی سُبُعیت و وحشی‌گری». ایشان اینجا نقش دولت اسلامی را که باید زیر نظر ولی‌فقیه باشد توضیح می‌دهد. نقش دولت این است که اجازه ندهد رقابت آزاد مطلق باشد. اگر رقابت آزاد باشد نتیجه تابع همان پنج درصد یا یک درصد پول دار می‌شود، یعنی آنها حاکم می‌شوند. چون هرکسی جلو افتاد بقیه به او نمی‌رسند و ضریب جینی بالا می‌رود. نقد ایشان برای سیستم اقتصادی غرب فوق‌العاده است.

ایشان در مقابل این اقتصاد وحشی غرب، یک طرح دارد. ایشان طرح خودش را از قرآن گرفته است. از آقای شاه‌آبادی یاد بگیریم چگونه مفاهیمی را که خیلی‌ها اخلاقی، فردی یا حداکثر اینکه اجتماعی می‌دانند، ایشان همان مفاهیم را «نظام‌ساز و تمدن‌ساز» می‌داند. ایشان می‌فرماید: بر اساس آیه «و اعتصموا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا و اذکرو نعمه الله علیکم إذ کنتم اعداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران، ۱۰۳) از «اخوانا» ما اقتصاد اخوتی می‌خواهیم. اقتصاد اخوتی ملاک اصلی یا اصلی‌ترین بخش اقتصاد است، البته ایشان بخش‌های دیگر اقتصادی را نفی نمی‌کند.

دو سال پیش در همین جلسه می‌گفتیم که بچه‌های مسجد و هیئت، سرمایه‌های خودشان را روی هم بگذارند و فعالیت اقتصادی انجام بدهند... بعضی‌ها از ما انتقاد می‌کردند که «چرا می‌گویی بروند دنبال پول در آوردن؟ اینکه اقتصاد لیبرالی است!» تفاوت اینجاست که اقتصاد لیبرالی دعوت فردی به کسب پول می‌کند نه دعوت جمعی!

چرا کشور ما در سهولت ایجاد کسب و کار باید جزو آخرین کشورها باشد؟!

ما می‌گوییم دولت کمتر در اقتصاد دخالت بکند، دولت نباید دخالت بیجا بکند. چرا کشور ما را به این روز رساندند که در سهولت ایجاد کسب و کار، جزو آخرین کشورها هستیم؟ مقصر کیست؟ مجلس شورای اسلامی به داد این کسب و کار برسد. قوه قضائیه کسانی را که جلوی کاهار را می‌گیرند، مجازات کند.

مجلس و قوه قضائیه باید بررسی کنند و ببینند چه کسانی در دولت و دستگاه‌های اجرایی، مانع سهولت کسب و کارها می‌شوند و جلوی راه تولیدکننده‌ها و کارآفرین‌ها سنگ می‌اندازند؟ گرفتن دزدها تحول نیست، تحرک است که وظیفه عادی است، از قوه قضائیه واقعاً تقاضا می‌کنم، کسانی که کارها را راه نمی‌اندازند بگیرد. جالب است که بعضاً حتی دولت‌ها هم عوض می‌شوند ولی اینها سر جای شان هستند!

چرا رهبر انقلاب، بیانیه گام دوم را خطاب به جوان‌ها نوشتند، نه خطاب به دولت؟

آقای شاه‌آبادی یک فقیه زبردست بودند که نبوغ علمی داشتند و در جوان‌ترین سن به درجه اجتهاد رسیدند. «آیت‌الله شاه‌آبادی سعادت اخروی و دنیوی جامعه اسلامی را در گرو وحدت و اخوت اسلامی می‌داند.» عبارت‌ها را از این مقاله بخوانم: «مهم‌ترین سیاست‌ها برای رسیدن به هدف‌های عالی اسلامی در تمام عرصه‌ها از جمله عرصه اقتصادی دو چیز است؛ سیاست تحصیل‌عده، سیاست فراهم‌کردن‌عده. سیاست تحصیل‌عده یعنی نیروی انسانی هم‌فکر و متحد. سیاست فراهم‌کردن‌عده یعنی امکانات اقتصادی، مالی و تشکیلاتی.»

اصلاً چرا ما در این باره صحبت می‌کنیم؟ ما اینجا این مسائل را می‌گوییم برای «تحصیل‌عده و فراهم‌شدن نیروهای هم‌فکر و متحد» به خاطر اینکه راه بیافتیم و این اقتصاد اخوتی را راه بیندازیم. شما تصور می‌کنید که از اخوت اسلامی، نظام در نمی‌آید؟ مگر آقای شاه‌آبادی نفرمود اول، آدمش را می‌خواهیم؟ آقای شاه‌آبادی می‌فرماید «سیاست تحصیل‌عده، بر سیاست فراهم‌کردن‌عده مقدم است.» تحلیل بنده این است که بر همین اساس، مقام معظم رهبری بیانیه گام دوم را خطاب به جوان‌ها نوشتند، نه خطاب به دولت، یعنی ما عده می‌خواهیم؛ عده‌ای که مسئولیت را درک کنند، دور هم جمع بشوند و بسیاری از مسائل را خودشان حل کنند، آن وقت دولت در بخش‌هایی که نابجا بزرگ شده است، کوچک بشود.

اخوت به عنوان نخ تسبیح، تمام رفتارها و روابط اقتصادی را به هم پیوند می‌زند

ایشان می‌فرماید: تحصیل‌عده ممکن نیست مگر به اخوت و برادری اسلامی. بنابراین مسلمانان باید با تعاون و همکاری به رفع نیازهای خود اقدام کنند. در حقیقت اخوت به عنوان نخ تسبیح، تمام رفتارها و روابط اقتصادی را به هم پیوند می‌زند. بنابراین اخوت را از احکام سیاسی-الهی می‌داند.

به همین خاطر است که انتظار نداریم انقلابی‌ها اخوت و مواسات را به معنای صدقه‌دادن تصور کنند. اگر کسی بگوید: ما زرنگ هستیم، هرکدام از ما می‌روییم و برای خودمان کارخانه می‌زنیم و پولدار می‌شویم و بعد، اگر کسی نیاز داشت، من از سودم به او مالیات می‌دهم... می‌گوییم: حُب اینکه در غرب هم هست! اگر راست می‌گویید بروید باهم کار کنید.

حدود چهارسال پیش به مجموعه‌ای از افراد که در جشنواره عمار، فیلم می‌ساختند، گفتم: آیا حاضر هستید به صورت جمعی کار هنری انجام بدهید؟ یعنی چند نفری با هم، فیلم‌نامه را بنویسید و کارگردانی کنید و... خیلی سخت است کار هنری، چند نفره انجام بشود. اخیراً بعضی از فعالان شعرآئینی، چند نفره دور هم می‌نشینند و شعر می‌گویند. حالا اینکه «شعر مال کدام یک از اینهاست؟» دیگر برایشان مطرح نیست. آنها دنبال کشیدن به سمت خودشان نیستند، این کار، می‌تواند الگوی کار اقتصاد هم باشد. وقتی چند نفری می‌شود شعر گفت، آیا چند نفری نمی‌شود با همدیگر کارخانه راه انداخت؟ نظر آیت‌الله شاه‌آبادی این است: «در حقیقت، اخوت به عنوان نخ تسبیح، تمام رفتارها و روابط اقتصادی را به هم پیوند می‌زند.»

یگانه راه کامیابی جامعه اسلامی در عرصه‌های اقتصادی، تعاون و همیاری مسلمانان است

این جملات، از نویسنده محترم مقاله است که خوشبختانه مسئول مطالعات راهبردی حوزه در موضوع اقتصاد مقاومتی هم هستند و یکی از محققان برجسته اقتصاد اسلامی در موضوع تعاون هم هستند. حتماً منابع ایشان را مطالعه بفرمایید.

«آیت‌الله شاه‌آبادی کارکرد اخلاق اسلامی را یک نوع کارکرد فردی نمی‌داند، بلکه باور دارد که قرآن کریم به عنوان منبع اصلی معارف اسلامی، با اسلام انفرادی تناسبی ندارد. وی با نهادهای اقتصادی که مبتنی بر اصلت فرد باشد (مانند بانک‌ها) به شدت مخالفت می‌کند و آنها را سرچشمه خیانت و تزییع حقوق مردم می‌داند.»

این مطالب، قابل توجه مجلس شورای اسلامی است: «آقای شاه‌آبادی مدعی تأسیس نهادهای اقتصادی جدیدی بر اساس مبانی اسلامی است. آیت‌الله شاه‌آبادی یگانه راه کامیابی جامعه اسلامی در عرصه‌های اقتصادی و تأمین نیازهای اقتصادی و مالی جامعه را تعاون و همیاری مسلمانان می‌داند.»

در ادامه این مقاله آمده است: «در درون الگوی اقتصادی آیت‌الله شاه‌آبادی جایی برای اصل رفتاری رقابت وجود ندارد». اصل رقابت یک معنایش این است که اطلاعات، شفاف باشد، اینکه همه دسترسی به اطلاعات داشته باشند، ایراد ندارد. اما رفتار رقابتی که هرکسی وحشی‌تر و زوردارتر باشد، پول دارتر هم باشد، این را صحیح نمی‌دانند.

«وی مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی اسلامی، اصل رفتاری تعاون در درون الگو و رقابت با بیرون آن را یگانه اصل رفتاری اسلامی معرفی می‌کند». همچنین: «از نکته‌های بسیار مهم و خسارت‌بار، عدم توجه کافی جامعه علمی اسلامی به دیدگاه‌های اقتصادی وی (آقای شاه‌آبادی) است. شاید بتوان مدعی شد حجم مطالب اقتصادی که وی بر اساس توحید در خالقیت و ربوبیت خداوند متعال برای نخستین بار ارائه داده، بیشتر از حجم مطالب اقتصادی می‌باشد که مانند آدام اسمیت ارائه داده است» اما چند قرن، بسیاری از اندیشوران دنیا روی دیدگاه‌های اقتصادی امثال آدام اسمیت کار علمی کردند و آن را تکمیل کردند و به عنوان یک الگو به خورد همه دادند؛ من جمله بعضی از مسئولین کشور ما. کما اینکه برخی از مسئولین ما می‌گفتند: تا در اقتصاد رقابت نباشد و بعضی‌ها ورشکسته نشوند آن اقتصاد، اقتصاد نمی‌شود.

بنده نمی‌گویم در عرصه رقابت، هیچ کسی ورشکسته نشود، اما بر اساس دیدگاه آقای شاه‌آبادی - که مبتنی بر مواسات است - باید گفت: «ای مردم شهر، ای فعالان اقتصادی یک شهر! مگر شما مرده بودید که زیر بغل این جوان‌ها را بگیرید تا اینها در کار اقتصادی، زمین نخورند؟ شما چه کاری کردید؟ مسئولین شما چه کاری کردند؟»

نقش ائمه جمعه در راه‌اندازی کسب و کار چیست؟

از دبیر محترم ائمه جمعه پرسیدم: نقش ائمه جمعه در راه‌اندازی کار و کسب در شهر، در استان دقیقاً چیست؟ فرمودند بعضی‌های‌شان فعال هستند ولی دستورالعمل مشخصی در این زمینه نیست. جوان‌هایی که می‌خواهند کارگاه راه بیندازند اگر به امام جمعه مراجعه نکنند، به چه کسی باید مراجعه کنند؟ معنای امام جمعه چیست؟ نماز را که دیگران هم می‌توانند بخوانند.

رسول خدا (ص) یک نفر را دیدند، فرمودند چند وقت است نیامده‌ای. گفت آقا لباس نداشتم. آقا فرمود که همسایه‌ها و برادران دینی‌ات هم نمی‌توانستند به تو لباس بدهند؟ گفت نه کسی به من لباس نداد، حضرت فرمود آنها برادر نیستند. در داستان دیگری، کسی پیش حضرت رسول (ص) اظهار فقر کرد، حضرت فرمود چیزی داری؟ گفت یک فرش دارم و یک ظرف، فرمود فرش را لازم داری، ظرف را بیاور. چند نفر را صدا زد و فرمود: این ظرف را چند می‌خرید؟ ظرف را فروخت و پولش را به او داد و فرمود برو در بازار کار کن. در روایت هست: «العلماء ورثة الانبياء» (کافی/ج ۱/ص ۳۲) امام جمعه یعنی این!

عباس (ع) چگونه برای حسین (ع) مواسات کرد؟

در زیارت ابا الفضل العباس می خوانیم: «أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَخِيكَ فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُوَاسِي» (المزار/ شیخ مفید/ ص ۱۲۴) خوب برای برادرت حسین، مواسات کردی. آیا معنایش این است که «به حسین صدقه دادی؟!»، نه، یعنی خودت را برای حسین، فدا کردی.

ابا عبدالله (ع) فرمود: عباسم صدای العطش بچه ها را می شنوی؟ عرض کرد: «به روی چشم، هرچه تو بگویی. من فدای بچه های تو...» ببینید خدا باطن آدم ها را نگاه می کند و سرنوشت شان را با همان باطن تنظیم می کند. من زبان حال ابا الفضل را این طوری تصور می کنم؛ یا حسین! من کجا؟ تو کجا مولای من؟ من فدای بچه های تو... آخرش هم فدای لب تشنه بچه های حسین شد.

زیارت نامه ها تعابیر عارفانه ای دارد: «الأخ المواسی» یعنی خوب مواسات کردی یا ابا الفضل... عباس چطوری برای حسین مواسات کرد؟ یکی از جلوه های مواساتش را ببینید: روز عاشورا با چندتا برادرش، خدمت ابا عبدالله الحسین آمدند که «آقا اجازه میدان بده» بگذریم از اینکه امام حسین چه اشکی از ایشان گرفت، فرمود دیگر از حسین ناامید شده اید و می خواهید حسین را تنها بگذرید؟ گریه کردند. خواهرتان زینب بعد از شما چه کند؟ برای برادرهای غیرتی خودش روضه خواند. این برادرها ناله می زدند. بعد امام حسین (ع) به برادرهایش اجازه داد به میدان بروند.

آن وقت ابا الفضل (ع) برادرهایش را جمع کرد و به آنها فرمود: شما زودتر از من بروید، می خواهم داغ برادر ببینم. فقط حسین نباشد که داغ برادر دیده، من می خواهم زودتر داغ برادر ببینم. وقتی شهید شدند یکی یکی کمک می کرد برادرها را به خیمه می آورد، نمی دانم داغ برادر چقدر سنگین است و اینکه کسی بدن برادرش را از روی زمین بردارد... عباس چه درکی پیدا کرد؟ آن وقت تا حسین (ع) آمد بدن عباس را بردارد گفت حسین، خواهش می کنم بدن من را روی زمین بگذار...

جلسه دهم |

نقش ولایت در گفتمان انفاق و مواسات

یکی از رازهای مظلومیت ولایت
ولایت مأمور گفتمان انفاق و مخالفت با بخل است
اولین نقش ولایت در گفتمان مواسات، انگیزه بخشی به افراد است

چرا در طول تاریخ این قدر ولایت‌گریزی و ولایت‌ستیزی صورت گرفت؟

همان طور که می‌دانید مهم‌ترین مفهوم در دین ما ولایت است «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» (کافی / ج ۲ / ص ۱۸) و احتمالاً این را هم می‌دانید که چرا ولایت مهم‌ترین بخش دین ما است؟ اگرچه گاهی احساس می‌شود اسلام ناب، خوب تعلیم داده نمی‌شود و خوب تبلیغ نمی‌شود، اما به هر حال از بسیاری از مؤمنین در جامعه انتظار می‌رود با جایگاه این مفهوم در دین و برتری آن نسبت به تمامی احکام اسلامی خبردار باشند.

شاید برای شما این سؤال پیش آمده باشد که چرا در طول تاریخ این قدر ولایت‌گریزی صورت گرفته و کار به ولایت‌ستیزی کشیده شده است؟ شب عاشورا اوج ولایت‌ستیزی «مردم» است و مردم، حسین (ع) را کشتند. اگر حدود نیم قرن، خواص و نخبگان نفاق در جامعه، ولایت‌ستیزی می‌کردند، در ولایت‌گریزی کار را به جایی رساندند که مردم را به صحنه آوردند تا حسین (ع) را بکشند و بعد از آن هم در همه شهرها «مردم» را به صحنه آوردند که در مسیر کاروان اهل بیت (ع) اسرای کربلا را تمسخر کنند، خاکستر بر سرشان بریزند و توهین کنند.

چرا ولی خدا غریب می ماند؟ مگر ولی خدا بد اخلاق و سخت گیر است؟

چرا امیرالمؤمنین (ع) به حدی تنها ماند که در نهایت، حسینش را کشتند؟ مگر امیرالمؤمنین (ع) کم عالم بود؟ مگر کم قهرمان بود؟ کم مهربان بود؟ کم خاکی بود؟ مگر به او ابوتراب نمی گفتند؟ مگر کم زاهد بود؟ کم جاذبه داشت؟ و... جوان ها، اگر به شما گفتند که «مردم بد بودند» بگویید: یعنی چه، مردم بد بودند؟ چه بدی ای داشتند؟ چرا این جامعه و این مردم، علی را نمی پسندند و معاویه را بر او ترجیح می دهند؟

مگر اخلاق ولی خدا بد است؟ مگر ولی خدا سخت گیر است؟ خواهش می کنم - خصوصاً از جوان ها - خوب مطالعه کنید. مگر علی بن ابیطالب (ع) مظهر عدل نبود؟ مگر عدل به نفع فقرا نبود؟ اکثر مردم در آن زمان، دچار فقر بودند. پس چرا علی بن ابیطالب (ع) را از دست خودشان دق دادند؟

چرا مردم علی (ع) را تنها گذاشتند؟ / برخی از دلایلی که به ذهن می رسد اما دقیق نیست:

نگویید «چون امیرالمؤمنین (ع) مردم را به جنگ می بُرد!» حُب معاویه هم مردم را به جنگ می برد! بعضی از همین مردم، به خوبی پای رکاب معاویه حاضر می شدند. وقتی معاویه مردم را به صفین برد، هفتاد هزار کشته دادند، اما وقتی علی بن ابیطالب مردم را به صفین برد، سی هزار کشته دادند.

نگویید «تبلیغات معاویه قوی تر بود!» چه کسی به گرد پای قدرت تبلیغی علی می رسید؟ آن زمان که سینما نبود، رسانه و اینترنت و روزنامه نبود، قدرت در سخن بود. قدرت تبلیغی و سخن و کلام علی بن ابیطالب (ع) روشن است. نگویید «مردم ناآگاه بودند!» همه علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) را می شناختند. همه معاویه را می شناختند، همه چیز را می دانستند. اینکه می گویند: «مردم این قدر علی را شناختند که وقتی در محراب به شهادت رسید پرسیدند مگر علی نماز می خواند؟!» در کوفه و بصره و مدینه این طور نبود، فقط در شام این گونه بود؛ آن هم بخشی از شامیان به دلائل خاص.

نگویید «امیرالمؤمنین علی (ع) قتال العرب بود، خیلی از سران را کشته بود و بغض علی را به سینه داشتند!» اگر ایشان سران عرب را کشته بود، در واقع سران قریش مکه را کشته بود، و الا از مدینه که کسی را نکشته بود. آنها چرا علی را تنها گذاشتند و در طناب کشی کوجه بنی هاشم شرکت کردند؟ چرا بعضی از یمنی ها - مثل اشعث - خیانت کردند؟ اهالی بصره چطور؟ چرا طلحه و زبیر خیانت کردند؟ چرا خوارج خیانت کردند؟ چرا دور امیرالمؤمنین (ع) این قدر خائن جمع می شود؟ مگر امیرالمؤمنین پدرهای شان را کشته بود؟ نه؛ ایشان پدرهای هیچ کدام از اینها را نکشته بود!

مگر مردم از عدالت بدشان می آید؟

نگویید دلیل غربت علی (ع) این بود که «امیرالمؤمنین خشن بود!» بله؛ رسول خدا (ص) درباره علی (ع) فرمود «إِنَّهُ حَسْبُنَا فِي ذَاتِ اللَّهِ» (ارشاد مفید / ج ۱ / ص ۱۷۳) ولی اگر علی (ع) خشونت داشت، در مسائل دینی بود، در اجرای عدالت بود، مثلاً یک بار عده ای از مسلمین از بین غنائم یمن، چیزهایی برداشته بودند، مثلاً هر کدامشان یک دانه پیراهن برداشتند و پوشیدند و گفتند «لا اقل یک دانه لباس که از این غنائم، به ما می رسد...» علی (ع) آمد و همه را از آنها گرفت تا رسول خدا (ص) آنها را تقسیم کند. مگر مردم از عدالت بدشان می آید؟

بر فرض محال اگر امیرالمؤمنین (ع) در حکومتش خشن بود، چرا بعد از رسول خدا (ص) تنهایش گذاشتند؟ چرا به فریادش نرسیدند و اطاعت نکردند؟ آن زمان که هنوز حکومت نکرده بود! ماجرا به این سادگی ها نیست.

نگویید «چون حسادت داشتند!» مگر چند نفر به امیرالمؤمنین (ع) حسادت داشتند؟ مگر همه، رقبا، امیرالمؤمنین (ع) بودند که حسادت داشته باشند؟ کسی که احساس رقابت می‌کند، حسادت دارد، مردم کوچه و بازار چه حسادتی دارند؟! اگر هم بگوییم «مردم کوچه و بازار به امیرالمؤمنین (ع) حسادت دارند» این حسادت چه زمینه‌ای دارد که تجلی می‌کند؟ اگر زمینه‌اش نباشد که حسادت بروز نمی‌کند.

بی‌وفایی کوفیان یعنی «بی‌وفایی نخبگان جامعه اسلامی به ولایت»

آدم پای بعضی از کارهای نمایشی یا برخی فیلم و سریال‌ها درباره اولیاء خدا که می‌نشینند، از غربت اولیاء خدا گریه‌اش می‌گیرد! مثلاً نشان می‌دهد که مسلم به کوفه آمد و یک دفعه‌ای تنه‌ایش گذاشتند و او را کشتند! همین؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند مردم کوفه زنی داشتند به نام «ژن بی‌وفایی» و تصادفاً ابوعبدالله‌الحسین (ع) هم به این ژن برخورد کرده بود! وقتی گفته می‌شود «کوفیان وفا ندارند» در واقع یعنی نخبگان جامعه اسلامی به ولایت وفادار نیستند.

اصلاً کوفه یک شهر باستانی و قدیمی نبود و کوفیان مثل مردم شهرهای دیگر نبودند که از گذشته دور، نسل‌ها در آنجا زندگی کرده باشند. مردم کوفه اهل مناطق مختلفی بودند که در آنجا جمع شده بودند. بسیاری از آنها از مدینه آمده بودند، غلام‌های شان هم از این طرف و آن طرف آمده بودند و کوفه در واقع یک شهرک نظامی بود که در جریان حمله به ایران شکل گرفت. نخبگان کوفه در واقع نخبگان مدینه بودند که به کوفه آمدند و آنجا را مقری قرار دادند که منطقه را تحت سیطره بگیرند.

نه قبیله‌گرایی مطرح بود، نه دنیاطلبی!

برخی درباره دلیل تنها گذاشتن علی (ع) می‌گویند: «آنها قبیله‌ای عمل می‌کردند» در حالی که امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمود: اگر می‌خواستند قبیله‌ای عمل بکنند، من فامیل پیغمبر هستم، اینها هم بچه‌های پیغمبر هستند... حُب لاقبل قبیله‌ای عمل کنید؛ شما رسول خدا (ص) را احترام گذاشتید، پس خانواده و قبیله او را هم احترام بگذارید. قریش به انصار اهالی مدینه گفتند: ما به پیغمبر نزدیک‌تر هستیم، ما فامیلش هستیم، انصار ساکت شدند و حکومت را به دست قریش دادند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اگر فامیل بازی هم باشد، من به رسول خدا (ص) نزدیک‌تر هستم!

برخی می‌گویند: «چون منافع شان در خطر بود و دنیاطلب بودند...» آیا خوارج هم دنیاطلب بودند؟ آخرین ضربه را خوارج به حکومت امیرالمؤمنین (ع) زدند که باعث فروپاشی ولایت عدل علی بن ابیطالب (ع) شد، خوارجی که یک ذره علاقه به دنیا نداشتند! این را چه می‌گویید؟ اینها دیگر چه مرگ‌شان بود؟ اینها دیگر از کجا پیدای شان شد؟ بله؛ طلحه و زبیر دنیاطلب بودند، اما ضربه‌ای که خوارج زدند بیشتر از ضربه طلحه و زبیر بود.

برخی می‌گویند «سنت‌های عرب جاهلی نگذاشت!» در حالی که سنت‌های عرب جاهلی می‌گوید «به هرکسی مدیون هستی حقتش را درباره فرزندش به جا بیاور» ولی آنها درباره فرزندانش پیامبر (ص) به این سنت خودشان عمل نکردند. حضرت زهرا (س) این را به مردم فرمود، امام حسین (ع) هم این را فرمود.

پس آن مردم چه مرگ‌شان بود؟ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: سنت‌های عربی می‌گوید اگر یک کسی دست روی دختری یا زنی بلند کند و او را بزند، تا نسل‌ها فرزندانش مذمت می‌شوند، می‌گویند تو همان کسی هستی که پدر

بزرگت یک خانمی را زد. (وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوُلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعَيِّرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ) (نهج البلاغه / نامه ۱۴) اگر اینها می خواستند به عرب جاهلیت برگردند چرا بچه های حسین (ع) را تازیانه زدند؟ چرا در این زمان (یعنی زمان امام حسین (ع) و عاشورا) که دوره جاهلیت گذشته بود، این قدر وحشی شدند!

ولایت چه دشمن هایی درست می کند! اینها قبلاً این طوری نبودند، اینها در لیلۃ المبیت وقتی می خواستند پیغمبر را بکشند گفتند شب است، خانواده خوابیده اند، چرا آنها را آزار کنیم؟ صبر می کنیم صبح بشود بعداً حمله کنیم. بیرون خانه نشستند، تا صبح شود (فَلَمَّا أَمَسَى رَسُولُ اللَّهِ ص جَاءَتْ قُرَيْشٌ لِيَدْخُلُوا عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ لَا أَدْعُكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ فِي الدَّارِ صَبِيانًا وَ نِسَاءً وَ لَا نَأْمَنُ أَنْ تَقَعَ بِهِمْ يَدٌ خَاطِئَةٌ فَتَحْرُسُهُ اللَّيْلَةُ، فَأِذَا أَصْبَحْنَا دَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَنَأْمُوا حَوْلَ حُجْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص؛ تفسیر قمی ۱/۲۷۵) اما بعد از پیامبر (ص) به خانه دختر ایشان هجوم آوردند و هیچ کسی صدایش در نیامد. ساده انگاری نکنیم. این سؤال ها درباره تاریخ اسلام و تحلیل مظلومیت ولایت خیلی مهم است و جای تأمل و تفکر دارد.

نقش ولایت در گفتمان انفاق و مواسات چیست؟ / یکی از رازهای مظلومیت ولایت

در این جلسه، می خواهیم رابطه ولایت را با انفاق، مواسات، گفتمان پرداخت، ترک شیخ نفس، ترک بخل و گفتمان انفاق (به معنای اعم کلمه) بررسی کنیم؛ هم یکی از زوایای بحث مشخص می شود و هم یکی از پاسخ های این سوال که «چرا ولایت تنها ماند؟»

یکی از رازهای مظلومیت ولایت همین موضوع مواسات، انفاق، زکات، خمس و پرداخت است. پرداختن و از دست دادن، برای انسان سخت است و ولایت مأمور دریافت است، مأمور مدیریت گفتمان انفاق است، مأمور مخالفت کردن صریح با شیخ نفس و بخل است. بخیل ها با بخیل ها وارد معامله می شوند، با هم کنار می آیند، اما ولایت یک موقعیتی دارد که اهل این کنار آمدن ها نیست، یکی از مهم ترین مسائلی که باعث می شود افراد جلوی ولایت بایستند مسئله پرداخت و شیخ نفس است.

از یک طرف، شح نفس و بخل، بد است و جلوی پرداخت را می گیرد، از طرف دیگر، ولایت، پرداخت را برای انسان ها آسان می کند. یعنی ولایت عامل از بین برنده بخل و شیخ نفس و تسهیل کننده انفاق و زکات و مواسات و هر نوع پرداخت است؛ حتی جان دادن. بالاخره مشکل اصلی شیخ نفس، ولایت است، یا ولایت بر طرف کننده شیخ نفس است؟ هر دو. در گفتمان انفاق و مواسات، نقش ولایت، محوری است، در تسهیل کنندگی، در تنظیم کردن و مشخص کردن مصداق، در مقابله کردن با دزدی ها و ظلم ها و چپاول ها و عدالت گریزی ها، در برانگیختن انگیزه برای اینکه تو جان بدهی و همه هستی خودت را بدهی، ولایت نقش محوری دارد.

اولین نقش ولایت در گفتمان انفاق و مواسات، انگیزه بخشی به افراد است

نقش ولایت در گفتمان انفاق و مواسات، انگیزه سازی است. مثلاً خیلی ها حاضرند برای امام حسین (ع) هزار کروار پول خرج کنند، و در دفاع مقدس دیدیم که جوان های ما برای امام حسین (ع) جان دادند، ببینید این شهدا چه عشقی داشتند! در زیارت نامه می خوانیم: «بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي» وقتی ولی خدا بیاید وسط، این طوری می شود.

ولایت انگیزه دهنده به افراد است، در این باره یک آیه قرآن بخوانم: «حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» (توبه، ۱۰۳) بعضی وقت ها که قرآن می فرماید «صدقه» منظور زکات است.

صدقه، زکات را هم شامل می‌شود. می‌فرماید: «... تَطَهَّرُهُمْ وَ تَزَكِّيهِمْ بِهَا» وقتی از مردم صدقه را می‌گیری پاک‌شان می‌کنی، آنها را رشد و پرورش می‌دهی «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ» ای پیامبر! به کسی که صدقه می‌دهد درود بفرست. «إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» درود پیغمبر بر آنها مایه آرامش قلبی‌شان است. ما هم بگوییم: «یا بن الحسن! من چه پرداختی داشته باشم که تو به من درود بفرستی؟...»

امساک و شخّ نفس، با چه چیزی از بین می‌رود؟

شخّ نفس و امساک - که ذاتی انسان است - با چه چیزی از بین می‌رود؟ اربعین را ببین، هستی‌اش را لب جاده می‌آورد. یکی از زائرین می‌گوید: در نجف اشرف به یک خانه رفتیم. داخل خانه خیلی خراب بود. آن زمان هوا سرد بود، صاحب خانه حتی زیرانداز درست هم نداشت ولی یک شام مفصل آورد. از صاحب خانه پرسیدیم «شغل شما چیست؟ اصلاً خانه‌ات با این شام، تناسب ندارد!» ما را قسم داد که «شام‌تان را بخورید بعداً می‌گوییم.» او عذرخواهی می‌کرد از اینکه جای مان یک‌کمی خراب است. بعد از شام گفت: من در یک سینی، سیگار می‌فروشم. با خانواده قرار گذاشتیم «هر روز هر درآمدی که داشتیم نصفش مال اربعین حسین است. این قسمتش اصلاً مال ما نیست...»

واقعیت هم همین است؛ وقتی شما درآمد کسب می‌کنی آن درصدی که زکات و خمس و... به آن تعلق می‌گیرد مال شما نیست، مال جامعه است، مال امام مسلمین است، شما در واقع کارگر ایشان هستی. اصلاً مال شما نیست که بخواهی بدهی، چیزی که می‌دهی مال شما نیست، بلکه در اموال شما قرار گرفته است. این سیستم اسلامی است. هرکسی پیش ائمه معصومین می‌رفت - یعنی همان تعداد اندک شیعه غریب و مخلصی که وجود داشت - باید پول می‌دادند، باید خمس و زکات می‌دادند.

چرا من الان راحت با شما صحبت می‌کنم و از دین حرف می‌زنم؟ چون از شما خمس نمی‌گیرم و نمی‌گوییم «باید به من پول بدهید» ولی امام، این کار را می‌کند. حالا تصور کنید اگر مردم یک ذره ضعیف‌الایمان باشند، به این امام، چگونه نگاه خواهند کرد؟!

بنده راحت هستم چون یک مروج و مبلغ هستم، اما پیامبرها کارشان خیلی سخت بود، پیامبرها می‌فرمودند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا» از خدا پروا کنید و مرا اطاعت کنید. یک جایی سخنرانی می‌کردم، گفتم «این آیه ده بار در قرآن تکرار شده...» یک پیرمرد موقر مؤمن گفت «هیچ وقت پیغمبر نمی‌گوید از من اطاعت کنید، می‌گوید از خدا اطاعت کنید! شاید شما آیه را اشتباه می‌خوانی!» می‌گفتم آیه قرآن دارد این را می‌گوید، من تقصیر ندارم. می‌گفت: حُب اگر پیغمبر بگوید «بیا بید از من اطاعت کنید» طبیعتاً آدم ناراحت می‌شود. گفتم: طبق آیات قرآن، کفار را هم همین حرف ناراحت می‌کرد.

پیامبر استاد اخلاق نبود که بگوید «زکات بدهید»؛ بلکه زکات را می‌گرفت

مشکل پیغمبرها این است که استاد اخلاق نیستند که بگویند و بروند. مثلاً پیغمبر اکرم (ص) نمی‌فرمود: بروید زکات بدهید، من نمی‌دانم به کی و چگونه؟ بلکه ایشان زکات را می‌گرفت و اگر کسی زکات نمی‌داد، با او برخورد می‌شد. تو عاشق امام حسین (ع) هستی و داری خودت را کم‌کم برای آمدن مولا آماده می‌کنی، به همین خاطر راحت پرداخت می‌کنی و می‌گویی «آقا به عشق تو پرداخت می‌کنم.»

البته امام حسین (ع) این قدر مظلوم است که نمی‌توانی حرفی بزنی. این شاء الله این قدر اهل پرداخت به امام باشی که وقتی امام مقتدر ما (یعنی امام زمان) هم آمد، به او هم مثل امام حسین (ع) راحت پرداخت کنی. امام

صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ رَعِمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَيَّ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (کافی/ج ۱/ص ۵۳۷) هرکسی گمان کند که امام، محتاج مال مردم است و امام دارد این مال را از ایشان می‌گیرد، او کافر است، این مردمند که محتاج هستند امام، پول شان را قبول کند و بعد هم این آیه را خواندند « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...»

بگو «آقا من محتاج هستم...» شب عاشورا امام حسین (ع) یک جلوه نشان داد و به یارانش فرمود: « بروید؛ نمی‌خواهد جان‌تان را بدهید...» آنها التماس کردند. شب عاشورا، شب ولایت است.

دومین نقش امام، ایجاد «بسیج عمومی» برای انفاق و مواسات است / فعلاً در مراتب اولیة ولایت مداری هستیم

پس نقش اول امام «انگیزه‌بخشی به افراد» است. غیر از انگیزه فردی، کار دیگری که امام درباره مواسات انجام می‌دهد «بسیج جمعی» است. شما امسال، نقش مقام معظم رهبری را در این زمینه دیدید؛ البته اینها فعلاً مراحل خیلی ابتدایی انفاق است، ما در زمان امام خمینی و مقام معظم رهبری، هنوز در مراتب بسیار اولیة انفاق و مواسات هستیم یعنی همه مواسات، این نیست. الان یک ستاد زکات درست شده که از ستاد نماز هم ضعیف‌تر است، می‌گویند «اگر زکات بدهید خوب است، بالاخره این هم یک حکم اسلامی است، خواهش می‌کنیم...» خمس که اصلاً ستاد هم ندارد تا مردم را تشویق کنند «بیایید خمس بدهید» فعلاً همه چیز، تعارفی است.

دومین نقش امام این است که برای انفاق، بسیج عمومی ایجاد می‌کند. فعلاً ما در مراحل بسیار ضعیف هستیم، ولی جامعه فقط می‌فرماید «به این صورت عمل کنید...» مقام معظم رهبری درباره فرزندآوری دستور دادند، اما چرا خیلی‌ها امساک می‌کنند؟ آیا این واقعاً ولایت مداری محسوب می‌شود؟ برخی از جوان‌های حزب‌اللهی را می‌بینی که به یک بهانه‌ای می‌گویند «بعداً ازدواج می‌کنم، فعلاً نه...» هنوز ولایت مداری را یاد نگرفته‌ایم.

امام باید بتواند برای انفاق، بسیج عمومی راه بیندازد. الهی فدای امیرالمؤمنین علی (ع) که مردم حرفش را گوش نمی‌دادند. هرچه داد زد «مردم الان باید برای جهاد برویم» کسی نیامد تا اینکه یک روز خودش پیاده راه افتاد و تنهایی به سمت لشکرگاه رفت. برخی شنیدند و آمدند و به حضرت گفتند «آقا صبر کن، خواهش می‌کنیم برگرد، ما مردم را جمع می‌کنیم...» الهی فدای تو یا علی (ع) که دیگر مردم با سخنان تو بسیج نمی‌شدند. امام باید قدرت بسیج‌کنندگی داشته باشد، این قدرت را چه کسانی به او می‌دهند؟ همان تک آدم‌های خوبی که از جان تا مال و از آبرو تا همه هستی خود را انفاق می‌کنند.

نقش سوم امام در موضوع انفاق، کنترل کردن خواص جامعه است

کارکرد دیگر امام درباره انفاق چیست؟ گفتمان انفاق، کنترل‌کننده خواص جامعه است که مبدا غارت‌گران بیت‌المال باشند. امام جامعه در زمینه مسائل مالی و انفاق باید با قدرت فوق‌العاده بیشتر از این چیزی که الان -الحمدلله- هست، بتواند نخبگان را جمع کند.

الان اگرچه تحولی در قوه قضائیه پیش آمده که می‌خواهد من بعد «کار نکردن و ترک فعل مسئولین» را هم جرم تلقی کند و یقه آنها را بگیرد- این کار به جای خودش محفوظ و خوب است- ولی کلاً قدرت قانون و قوه قهریه آن قدر نیست که بتواند ولایت را مستقر کند. امام‌زمان (ع) هم فقط با قدرت قانون و قوه قهریه نمی‌آید، اگرچه ما هنوز خیلی جا داریم که با قانون جلو برویم، خیلی از قوانین مان باید اصلاح بشود، نظارت‌های سهمگینی بر مسئولین باید صورت بگیرد، این به جای خودش محفوظ، ولی کافی نیست.

ولّی جامعه باید مقتدر باشد تا بتواند مردم را برای انفاق و مواسات، بسیج کند / راه برقراری عدالت در جامعه، اقتدار ولّی خداست

یک عده‌ای دور زندگان قانون هستند که همیشه این کار را می‌کنند، علاوه بر اینها بعضی‌ها فضای سیاسی جامعه را به هم می‌ریزند تا قانون اجرا نشود و مجبور بشویم مدام مصلحت‌اندیشی کنیم و از قانون کوتاه بیاوریم. امیرالمؤمنین (ع) رسماً فرمود ابوموسی اشعری نه! اما مردم بالای سرش شمشیر گرفتند و گفتند بله! مگر ایشان قانون نگذاشت؟ چرا ولّی قانون را شکستند. ولّی جامعه دینی باید مقتدر باشد و نفوذ اجتماعی داشته باشد تا بتواند مردم را برای برقراری فرهنگ انفاق و مواسات، بسیج کند. ولّی جامعه دینی باید این قدر اقتدار داشته باشد که با اشاره او کسی جرأت نکند خطا کند. در زمان امام‌زمان (ع) این طوری است، ولّی امیرالمؤمنین پیچ‌شل‌کن داشت؛ اشعث یکی از این پیچ‌شل‌کن‌ها بود.

اگر دنبال «ریشه‌های سیاسی برقراری عدالت» برویم غوغا می‌شود. راه برقراری عدالت در جامعه، قدرت ولّی خداست؛ هم قدرت او در نفوذ اجتماعی، هم قدرت او برای اداره نخبگان و خواص جامعه که جرأت نکنند، خطایی انجام دهند یا بخواهند به مواسات رفتار نکنند. در روایت هست هر کسی از مسئولین در زمان امام زمان (ع) جز نان خشک و لباس خشن بپوشد جایش در جهنم خواهد بود. (أَمَّا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سَيَّاسَةً اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةَ النَّهَارِ وَ أَكُلَ الْجَشِبِ وَ لُبِسَ الْخَشِينَ شِبْهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع، وَ إِلَّا فَالْتَأَى؛ الغيبة (نعمانی) / ص ۲۸۷) (مقام معظم رهبری در جلسه‌ای خطاب به یک هیئت دولتی فرمود «تشریفات را کنار بگذارید.» اما رئیس آن هیئت دولت، بیرون از جلسه به آقا اعتراض می‌کند که «چرا این حرفها را زدید؟!» در چنین شرایطی شما انتظار دارید، چه اتفاقی بیفتد؟

برخی خواص و سیاسیون، پیچ‌شل‌کن اقتدار ولّی جامعه هستند

برخی از نخبگان جامعه، خواص و سیاسیون، پیچ‌شل‌کن هستند؛ یعنی تضعیف‌کننده اقتدار ولّی جامعه هستند. حالا ببینید در زمان ما چندتا پیچ‌شل‌کن داریم؟ یک نمونه برای تان ذکر کنم. اولین شهید ترور در جمهوری اسلامی «شهید سپهبد قرنی» از ارتش بود. یعنی ارتش اولین شهید ترور را داد و این افتخار ابدی برای ارتش و ارتشیان است.

ولّی الان چرا باید شهید سپهبد قرنی، این قدر در بین ما غریب باشد به حدی که خیلی از جوانان ما این مطلب را ندانند؟ چون چهل سال است موتور تبلیغاتی در این کشور بیشتر در دست غرب‌زده‌ها و لیبرال‌های پیرصدا و مدعی است، آنها هیچ وقت خوش‌شان نمی‌آید شما شهید قرنی را بالا ببرید. جریان لیبرالیسم غرب‌زده، شهید قرنی را -که فرمانده ستاد ارتش بود- به استعفا وادار کرد و آقای بازرگان برخلاف سخن امام (ره)، او را خانه‌نشین کرد. سپهبد قرنی بعد از استعفا ترور شد. او اولین کسی بود که توسط منافقین ترور شد و به شهادت رسید.

آقای بازرگان -درباره مجاهدین خلق- می‌گفت که اینها فرزندان ما هستند! امام هم می‌فرمود: این تروریست‌ها فرزندان آقای بازرگان هستند. حالا پدر معنوی قاتلان قرنی عزیز، مرحوم بازرگان، اسمش روی دیوارهای شهر آمده است! یعنی شورای شهر تهران تصمیم گرفته اسم بازرگان را روی یکی از خیابان‌های شهر تهران بزند. بگذارید این لکه ننگ تا ابد بر روی غرب‌زده‌ها بماند.

بازرگان؛ نمونه تضعیف‌کننده ولایت فقیه

چرا نهضت آزادی و بازرگان را مثال می‌زنم؟ چون با یادآوری این مطلب، می‌خواهم طرز خیلی شیک و ترو تمیز تضعیف‌کردن ولایت و انقلاب را نشان بدهم. برای اینکه بازرگان نمونه برجسته تضعیف‌کننده ولایت فقیه در زمان حضرت امام (ره) بود و امروز تقویت‌کننده‌گان تضعیف‌کننده ولایت، جلوی چشم شما هستند.

حضرت امام درباره نهضت آزادی (یعنی حزب آقای بازرگان) نامه‌ای به وزیر کشور وقت، نوشتند و فرمودند: «در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آن چه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین‌طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می‌دهد نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است... نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون‌گذاری یا قضائی را ندارند و ضرر آنها به اعتبار آن که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تاویل‌های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک‌های دیگر حتی منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است.» (صحیفه امام / ج ۲۰ / ص ۴۸۱) اصلاً می‌بینید که امام حاضر نشد بگوید «نهضت آزادی» بلکه می‌فرمود «نهضت به اصطلاح آزادی» چون اینها در واقع نهضت بردگی بودند نه آزادی!

پیچ‌شل‌کن‌ها کار را به جایی رساندند که مردم امام حسین (ع) را کشتند / ما نمی‌خواهیم جزو پیچ‌شل‌کن‌ها باشیم

ولایت خیلی نجابت دارد و نجابتش یکی از رازهای مظلومیتش است. پیچ‌شل‌کن‌ها در طول تاریخ، کار را به جایی رساندند که مردم آمدند امام حسین (ع) را کشتند. ما نمی‌خواهیم جزو پیچ‌شل‌کن‌ها باشیم. امام می‌فرمود: «ضرر نهضت آزادی از گروهک تروریست منافقین بالاتر است» یعنی همان تروریست‌هایی که هفده هزار نفر از مردم ما را کشتند.

وقتی سپهبد قرنی (اعلی‌الله مقامه الشریف) ترور شد می‌خواستند ایشان را در بهشت زهرا دفن کنند، ولی امام فرمود او را ببرید قم در حرم حضرت معصومه کنار حضرت آیت‌الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم به خاک بسپارید. او یک ارتشی بزرگ است. صد درصد این بچه‌ها باید سپهبد قرنی را بشناسند، چرا نام او نباید در کتاب‌های آموزش و پرورش بیاید؟! و پرورش بیاید؟! و پرورش بیاید؟! و پرورش بیاید!؟!

شهید قرنی ابرمردی بود که در سال‌های اول انقلاب پادگان‌ها را نگه داشت. ایشان چندین سال قبل از انقلاب در زندان بود. بحث‌هایی هست که نقشه ترور امام در نجف - که در سیستم‌های نظامی زمان طاغوت طراحی شده بود - با کمک ایشان لو رفت و به نتیجه نرسید. ایشان به عنوان یک میهن‌پرست بعد از انقلاب، ارتشی‌ها را جمع کرد و مقاومت کردند. چرا فقط درصد کمی از جوانان ما باید سپهبد قرنی را بشناسند؟ دوستانی که از سردار سلیمانی این همه تقدیر می‌کنید، سپهبد قرنی را فراموش نکنید، ایشان عزیز دل ما هستند.

افشای خیانت دولت بازرگان در نامه استعفای شهید سپهبد قرنی

شهید قرنی یک نامه استعفا نوشت ولی امام به ایشان فرمود «سر جای خودتان بمانید» آقای بازرگان چند روز بعد ایشان را دعوت کرد و گفت «استعفای پذیرفته شده است» بعد که خانه نشین شد، او را کشتند. در نامه استعفای شهید قرنی آمده است: «معاون نخست‌وزیر انقلاب که خود را واضع مقررات و مالک الرقاب می‌داند بدون آنکه

بداند ارتش چه موقعیت و چه امکاناتی دارد و متأسفانه بدون اینکه حتی این جانب را طرف مشورت قرار دهد هر روز دستوراتی صادر می‌نماید که ارتش باید شاهد لطمه‌ای دیگر بر روحیات افسران خود و افتادن مقداری سلاح و مهمات و مال و منال به دست افراد ناصالح و وابسته به خارجی‌ان باشد. وزیر دفاع بدون مشورت و نظرخواهی این جانب و خارج از وظایف خود می‌رود و از رادیو تلویزیون و مطبوعات نسنجیده می‌گوید: سربازان فروردین مرخص! بالنتیجه تعداد معدودی که ارتش با خون دل به سربازخانه‌ها کشانده بود، نگهداری سربازخانه‌ها را رها کرده و به موطن خود می‌روند و شب‌هنگام عناصر توده‌ای وابسته به سیاست‌های خارجی با کامیون‌ها به سربازخانه‌ها می‌روند و باقی‌ماندهٔ اسلحه و مهمات را بار کرده به خارج از شهرها می‌برند. اینها علت استعفای من است. دولت موقت اعلام می‌کند پادگان تعطیل است لذا سربازها می‌روند و بعد، عناصر توده‌ای با کامیون می‌آیند و سلاح‌ها را برمی‌دارند می‌برند!

ایشان در ادامه استعفانامهٔ خود می‌نویسید: «دولت بدون مشورت با ارتش و آگاه‌ترین مرجع ارزیابی کردستان، نمایندگانی را به آنجا می‌فرستد که با ورود آنها و اولین سخن پراکنی‌ای که می‌کنند مردم را به پادگان مه‌باد ریخته و غارت می‌کنند و در جلوی همین هیئت فرمانده پادگان را گلوله باران می‌کنند.»

این هیئت مذاکره‌کننده از طرف آقای بازرگان رفتند که با تروریست‌ها مذاکره کنند. آنها شرط گذاشتند که «اول پادگان تخلیه بشود بعد ما با شما مذاکره کنیم.» اینها به فرمانده پادگان گفتند «تخلیه کن!» بعد از تخلیه پادگان، آنها به راحتی آمدند و فرمانده پادگان را گرفتند! وقتی هیئت مذاکره‌کننده دولت موقت به آنجا رفت رفت، جلوی هیئت مذاکره‌کننده، آن فرمانده پادگان را تیرباران کردند! شهید قرنی می‌گوید «اینها دردهای من است...» من از رئیس شورای شهر می‌خواهم به گزارش‌ها و دست‌نوشته‌های پدرش دربارهٔ خیانت‌های بازرگان مراجعه کند.

نقش چهارم امام در گفتمان انفاق، تعیین محل انفاق و به‌دست داشتن اموال است

امام در موضوع انفاق، دیگر چه نقشی دارد؟ نقش دیگری که امام دارد، این است که محل انفاق و مصرف انفاق را مشخص می‌کند. پس از جنگ حنین وقتی پیامبر اکرم (ص) فرمود: بیشتر غنائم را به اهل مکه که تازه مسلمان شده بودند بدهید، حرقوص بن زهیر گفت چرا عدالت پیشه نمی‌کنی؟ او با نحوهٔ تقسیم اموال مخالفت می‌کند، این هم یکی از مکان‌های امتحان است.

امتحان آخر این است که خود ولی اختیاردار اموال مردم است و بخشی از اموال را برای خودش باید بردارد. از جانب خدا به پیغمبر اکرم (ص) دستور داده شد اموالی که بدون جنگ کسب شده به فاطمه زهرا بدهید که برای خودش بردارد. لذا فدک را به فاطمه زهرا (س) دادند.

اولین کاری که بعد از رسول خدا (ص) انجام گرفت این بود که کارگرهای حضرت زهرا (س) را از فدک خارج کردند و فدک را گرفتند. حضرت زهرا به خاطرش کتک خورد، به خاطرش همهٔ انفاق‌هایی که می‌دانید افتاد. وقتی که فاطمه (س) فرمود «فدک مرا بدهید» اول که می‌گفتند پیامبر ارث نمی‌گذارد، فاطمه زهرا (س) برای‌شان ثابت کرد حرف‌شان بی‌اساس است، آن وقت گفتند: یا فاطمه! ما فدک را در بیت‌المال گذاشتیم تا به دست مردم برسد. خطاب به حضرت فاطمه (ع) گفتند: به بیت‌المال چه کار داری؟ اگر باغ می‌خواهی خودم به تو بدهم!

حضرت زهرا (س) به مردم مدینه گفت: ای مردم او دارد حق من را می‌گیرد؛ اما حق فاطمه (ع) تقسیم شده بود و در جیب‌های همهٔ آن مردم می‌رفت، آن مردم هم سرهای‌شان را پایین انداختند. حضرت زهرا (س) فرمود: ای مردم! من دختر پیغمبر شما هستم، شما با رسول خدا (ص) قرار گذاشتید بعد از او از فرزندش حمایت کنید...

به همین سادگی، مردم با یک بهانه خوبی که پیدا کردند، فاطمه زهرا(س) و امیرالمؤمنین علی(ع) را غریب گذاشتند. حضرت بعد از اینکه به خانه برگشت فرمود: یا علی! کاش مرده بودم و این صحنه‌ها را نمی‌دیدم... مگر حضرت زهرا(س) برای موضوع کمی به شهادت رسیدند؟ آیا این موضوع ساده است؟ می‌دانید صدیقه کبری(س) کیست؟ حضرت زهرا(س) درباره این موضوع فرمود: ای کاش مرده بودم... پس فدک موضوع مهمی است. فدک به شیخ نفس و انفاق ربط ندارد؟ مردم درک نمی‌کردند، چرا این پول باید مال فرزند پیغمبر(ص) باشد؟

بلافاصله بعد از رحلت پیامبر(ص) بخل مردم با فاطمه زهرا(س) امتحان شد

کاش امام و پیغمبرها در مسائل مالی دخالت نمی‌کردند، جوابش سخت است، ما هنوز هم نمی‌توانیم روضه فدک را راحت بخوانیم. خدایا! این چه بساطی است راه انداختی؟ بلافاصله بعد از پیغمبر، با علی بن ابیطالب(ع) مخالفت داشتند؟ دلیلش پیچیده است که چرا با علی بن ابیطالب مخالفت داشتند، علی بن ابیطالب خانه نشین شد، مساله علی(ع) تمام شد ولی فاطمه زهرا(س) قد علم کرد، فرمود فدک مرا بدهید. با فاطمه چه مشکلی داشتند؟ فاطمه زهرا(س) چه کار کرده بود؟ آیا مسئله پولی بود؟ خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌ها است. بلافاصله بعد از رحلت رسول خدا بخل مردم با صدیقه کبری فاطمه زهرا(س) امتحان شد، متوجه هستی این یعنی چه؟ «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ» (انفال، ۴۱) این آیه قرآن را یک وقت برای کسی ترجمه نکنی! برخی از روشن فکرها در این باره کتاب‌ها نوشته‌اند...

جایگاه ولی خدا در موضوع انفاق کجاست؟ / امام باید قدرت مالی داشته باشد

جایگاه ولی خدا در موضوع انفاق (انفاق جان، انفاق مال) کجاست؟ یکی از چندین آیه قرآن در این باره را بخوانم، «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره، ۲۴۵) کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند) تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ امام صادق(ع) این طوری می‌فرماید: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدَّرَاهِمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلٍ أُحُدٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً قَالَ هُوَ وَاللَّهُ فِي صَلَةِ الْإِمَامِ حَاصَّةٌ» (کافی / ج ۱ / ص ۵۳۷) هیچ چیزی نزد خدا محبوب‌تر از این نیست که شما قسمتی از مال را خارج کنی تا به امام بدهی. خدا برای هر درهمش به اندازه کوه احد در بهشت پاداش می‌دهد. سپس فرمود به خدا قسم آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» فقط درباره پول دادن به امام است.

امام کجای موضوع انفاق ایستاده؟ امام صادق(ع) می‌فرماید: «دَرَاهِمٌ يُوَصَّلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُنْفَقُ فِي غَيْرِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (من لایحضره الفقیه / ج ۲ / ص ۷۳) درهمی که به امام داده شود بالاتر از هزار هزار درهمی است که در کار دیگری در راه خدا خرج شود. آن وقت ببینید قدرت مالی امام چقدر می‌شود؟

قرآن در آیه دیگری می‌فرماید: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر، ۷) آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. امام باید قدرت مالی داشته باشد.

چه کنیم تا در امتحان ولایت با ولایت فقیه سر بلند بشویم و هر چه نقص در تاریخ درباره امامت بود، جبران کنیم؟

آیا می‌خواهید امام زمان بیاید و عدالت در زمین حکمرانی کند؟ بیایید در امتحان ولایت-که الان با ولایت فقیه در این امتحان به سر می‌بریم- سر بلند بشویم و هر چه نقص در تاریخ درباره امامت بوده جبران کنیم:

اول اینکه ولایت فقیه در جان تو چقدر نفوذ دارد؟ در زندگی شخصی و در سبک زندگی تو چقدر نفوذ دارد؟ بگذار همه دنیا هر چه خواستند بگویند، اما تو سبک زندگی خودت را از اینجا بگیر، مثلاً بگو چون آقا گفته ازدواج می‌کنم، فرزندآوری را بیشتر می‌کنم... چون آقا گفته من فلان کالای خارجی را نمی‌خرم، چون آقا گفته...

دوم اینکه نفوذ ولایت فقیه را در جامعه افزایش بدهیم، چگونه؟ کارکرد ولایت را در جامعه خوب توضیح بدهیم. یک دانشجویی یک زمانی از مقام معظم رهبری پرسید: چه اشکالی دارد از شما انتقاد بشود؟ آقا فرمودند انتقاد که اشکالی ندارد الان هم خیلی حرف می‌زنند و انتقاد می‌کنند اما رهبری که یک روزی لازم است، با اشاره او نیروها بسیج بشوند و از امنیت کشور دفاع کنند، چرا هر روز به یک بهانه‌ای ابهتش شکسته بشود؟! خیلی ساده، عقلانی و روشن.

یا امیرالمؤمنین! در ماجرای غارات در همان شام کمرت را شکستند، دلت را شکستند، سر به چاه می‌گذاشتی فریاد می‌زدی، یا امیرالمؤمنین! در این زمان در همان شام، غاراتی که توسط داعشی‌ها انجام شد، با اشاره ولی فقیه توسط سردار سلیمانی‌ها و حججی‌ها و همدانی‌ها و شاطری‌ها، از بین رفت؛ دیدید چه غوغایی کردند! اصلاً یک بار هم آقا فرمود «اعزام بشوید». در زمان جنگ چند بار امام فرمود به جبهه بروید، در زمان دفاع از حرم، آقا یک بار هم این را نفرود. این یعنی به ظهور داریم نزدیک می‌شویم.

سوم اینکه نخبگان جامعه، خواص و سیاسیونی که رذیلانه پیچ‌شل‌کن اقتدار ولایت هستند، محکم جلوی شان بایستید، بگذارید کسی جرأت نکند به پایگاه و حریم و حرمت ولایت نزدیک بشود.

بخشی از عظمت عاشورا برای زیبایی ولایت‌مداری است

شب عاشورا کار به جایی رسید که زینب کبری (ع) گفت یا ابا عبدالله! به یاران خودت مطمئن هستی؟ این سؤال یعنی چه؟ مطمئن هستی برای اینکه فردا تو را تنها نگذارند و خیانت نکنند؟ چون زینب (س)، امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی (ع) را به یاد می‌آورد که یاران شان به آنها خیانت کردند. حسینم! فردا به تو خیانت نکنند که حماسه بزرگ و با عظمت تو خراب بشود. پای رکاب امام حسن (ع) همان خواص نامرد رذل می‌خواستند وسط جنگ، امام حسن (ع) را دست بسته تحویل بدهند. زینب یک بار دیگر سؤال کرد به یارانم مطمئن هستی؟ ابا عبدالله الحسین فرمود: بله زینبم، بله آرام بگیر، به اینها مطمئن هستم... بخشی از عظمت عاشورا به خاطر همین زیبایی ولایت‌مداری است؛ ولایت‌مداری اصحابی که برای شهید شدن در راه مولا، از همدیگر سبقت می‌گرفتند....

جلسه یازدهم |

تفاوت تمدن مبتنی بر انفاق با تمدن غرب

تمدن مبتنی بر انفاق اگر بالای سرش «ولی» نباشد، ایجاد نمی‌شود
مغز عدالت خواهی این است که مطالبات ولی جامعه را دنبال کنیم

هیچ مفهوم اخلاقی در دین نیست که بُعد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نداشته باشد

هرچند از قبل هم معلوم بود، ولی در این دهه به خاطر گفتگوهایی که پیش آمد بیشتر معلوم شد که ما باید به «نظام فکر دینی» توجه بیشتری کنیم و اصول نظام فکر دینی را درک کنیم. یکی از آن اصول این است که هیچ مفهوم اخلاقی ای نیست که پیوست سیاسی، اقتصادی، بلکه تفسیر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نداشته باشد. هیچ مفهوم حقوقی ای در دین نیست که پیوست اخلاقی و معنوی و عرفانی نداشته باشد و نباید سکولار، به مفاهیم دینی نگاه کرد. این طور نیست که یک سلسله از مفاهیم صرفاً اخلاقی باشند و یک سلسله دیگر از مفاهیم صرفاً سیاسی یا اجتماعی باشند، ابداً این طور نیست.

اگر دقت کنیم می‌بینیم کاربرد مفاهیم در قرآن کریم چند بُعدی است، به عنوان مثال؛ موضوع انفاق، صدقه و زکات، هر سه مفهوم گاهی واجب است و گاهی مستحب. مواسات گاهی واجب است و گاهی مستحب. چرا ما وقتی مواسات را می‌شنویم آن را به یک معنای حداقلی اخلاقی محدود می‌کنیم؟ گاهی اگر شما در برخی صحنه‌ها با امام جامعه مواسات نداشته باشی، به او خیانت کرده‌ای و لعنت خدا شامل حال شما خواهد شد.

مواسات همیشه اخلاقی نیست، مواسات فقط یک موضوع اقتصادی نیست، بلکه در زمینه‌های دیگر هم هست؛ مثل آمادگی برای فداکاری و از خودگذشتگی. مواسات در موضوع «آبرو گرو گذاشتن» هم استفاده می‌شود، در جهاد و شهادت هم استفاده می‌شود، امیرالمؤمنین (ع) در جنگ احد با پیغمبر (ص) مواسات کرد ولی بقیه فرار کردند. انفاق، زکات و صدقه هم همین‌طور است. بعضی از کلمات طوری مشهور شده‌اند که ممکن است از آنها یک مفهوم اخلاقی به ذهن متبادر بشود. ما اصلاً یک مفهوم اخلاقی صرف که بُعد اجتماعی-سیاسی نداشته باشد در دین ندیده‌ایم. این به خاطر برخی از سوء تفاهم‌هایی است که پیش آمده است.

امروز دو تمدن در جهان داریم: تمدن مبتنی بر امساک و تمدن مبتنی بر انفاق

اگر بخواهیم یک جمع‌بندی از این بحث ارائه بدهیم، باید بگوییم: امروز دو تمدن در جهان داریم؛ یک تمدن مبتنی بر امساک، یا می‌توان گفت فردگرایی، لیبرالیزم، تمدن غربی و همین تمدنی که بر اساس سرمایه‌داری و بازار آزاد-که البته دروغ است و اصلاً بازار آزاد به آن معنا وجود ندارد- بنا شده است. این «تمدن مبتنی بر امساک» نتیجه‌اش کاملاً به نفع دیکتاتوری سرمایه‌داران زالوصفت - به تعبیر امام - است، دیکتاتوری کارتل‌ها و تراست‌ها یا به تعبیر خود شهروندان غربی حکومت یک درصد برنود و نه درصد (که جنبش وال استریت، همین را می‌گفت).

در ظاهر می‌گویند نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد، اما یک تعداد اندکی وقتی پولدار شدند بقیه را خفه می‌کنند، این اتفاقی است که دارد در غرب می‌افتد، اصلاً امکان رقابت به معنای واقعی کلمه نیست، شاید در حد عوام‌فریبی بازار آزاد باشد. سال‌ها قبل (حدود ۱۵ سال پیش) یک تاجر ایرانی در کانادا می‌گفت «می‌خواهم سرمایه‌ام را بیاورم ایران، وضع ایران چطوری است؟» گفتم چرا همین جا رشد نمی‌کنی؟ گفت اینجا از یک مقدار بالاتر دیگر نمی‌رشد رشد کرد، چون دیگر مال جهود است و آنها سرت را زیر آب می‌کنند. صرفاً تا یک مقداری که مشغول باشی، اجازه رشد به تو می‌دهند.

راه رسیدن به عدالت این است که ساختارهایی مبتنی بر انفاق طراحی کنیم

در مقابل تمدن امساک، تمدن انفاق قرار دارد. انفاق صرفاً به معنای صدقه دادن نیست؛ خیلی بد است که با مفاهیم دینی این طوری برخورد کنیم، انفاق و زکات - در معنای عام کلمه - آمادگی برای پرداخت کردن است. این چیزی است که دین از ما می‌خواهد، نظام انسانی بر این مبنا استوار است و اگر عدالت را به عنوان یک هدف در نظر داریم، تنها راهش همین است که ما ساختارهایی مبتنی بر انفاق طراحی کنیم.

نظرات حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی را - که هم در عرفان و هم در فقه نابغه فوق‌العاده‌ای هستند - درباره طراحی ساختارهای اجتماعی برای شما خواندم. یکی از محققین به بنده می‌فرمودند: ما درباره طراحی ساختارهای اجتماعی از کتاب «اقتصادنا»ی شهید صدر نتوانستیم آن استفاده‌ای را بکنیم که از نگاه‌های آقای شاه‌آبادی توانستیم استفاده کنیم. اصلاً ایشان اسم الگوهای اقتصادی - اجتماعی خودش را که می‌خواهد به سمت تمدن اسلامی ببرد در مقابل تمدن غرب، «اخوت و مواسات» گذاشته است و بر اساسش مدل ارائه کرده است.

چرا در کشورمان عدالت محقق نشده؟ چون هنوز راهکارهای عدالت بیان نشده

در این جلسات ما باید ببینیم وقت این حرف‌ها هست یا نه؟ به هزار دلیل معلوم است که وقت این حرف‌ها است. وقت سخنرانی درباره مفهوم عدالت گذشته، چون مردم ما علاقه به عدالت دارند، موتور عدالت خواهی در حدی که قوانین ما اجازه می‌دهد روشن شده، قوه قضائیه هم دنبال آن است. چرا عدالت محقق نشده است؟ چون

هنوز در کشور ما راهکارهای عدالت بیان نشده است. وقتی بر اساس دیدگاه آیت الله شاه‌آبادی (ره) از مواسات صحبت می‌کنیم، می‌خواهیم راهکاری برای عدالت ارائه کنیم.

بعضی‌ها عدالت را در حد همین قوانین موجود می‌دانند که وقتی این قوانین زیر پا گذاشته می‌شود «معمولاً» اسمش را دزدی می‌گذارند. ولی حتی اگر جلوی این دزدی‌ها هم گرفته بشود عدالت محقق نمی‌شود، بلکه باید تمدن مبتنی بر مواسات، مدل‌های اقتصادی مبتنی بر مواسات و مدل‌های اجتماعی مبتنی بر مواسات طراحی بشود. اگر ما در انتظار ظهور هستیم باید سراغ این مفاهیم کلیدی برویم؛ البته این مفاهیم را ما نساخته‌ایم، اینها در قرآن و روایات آمده است.

مغز عدالت خواهی این است که مطالبات ولی جامعه را دنبال کنیم

مغز عدالت خواهی این است که مطالبات ولی جامعه را دنبال کنیم که در آن مطالبات مردمی هم هست. یعنی ابهت و اقتدار و نفوذی برای کلام ایشان ایجاد کنیم که کسی جرأت نکند از راهبردهایی که رهبری تعیین می‌کند (مثلاً در اقتصاد مقاومتی، در منش مسئولان و...) تخطی کند. ما در این مسئله واقعاً کم گذاشتیم، در عدالت سیاسی یقه نگرفتیم، لذا الان جرأت می‌کنند و تخطی کنند!

یک بار تلویزیون نشان می‌داد که مقام معظم رهبری از نمایشگاه کالای ایرانی بازدید می‌کردند، وزیر کار و رفاه اجتماعی هم در کنار ایشان ایستاده بود. یکی از تولیدکنندگان در حضور رهبر انقلاب، شکایت می‌کرد که واردات بی‌رویه، به کارخانه ضربه زده است، وزیر کار هم توضیح داد که ما اقدام کرده‌ایم و داریم پیگیری می‌کنیم که این مشکلات حل بشود و... رهبر انقلاب خطاب به وزیر کار فرمودند: «من اگر جای شما بودم سر قضیه واردات، در هیئت دولت یقه‌ام را پاره می‌کردم» در واقع این کلام رهبری نشان می‌دهد که آن وزیر، کاری را که لازم بود، انجام نداده بود. آیا اینها ریشه عدالت‌سوزی نیست؟!

اگر مجلس شورای اسلامی بتواند «نظام پولی و بانکی» را بر اساس طرح جدید، متحول کند، آن وقت راه تحقق عدالت ایجاد می‌شود و الا با این سیستم بانکداری و با این سیستم بودجه، مدام باید دنبال رانت خواری برویم و این علم عدالت خواهی هم همین طوری برقرار بماند و دعواها ادامه پیدا کند.

یکی از راهکارهای تحقق عدالت، تقویت فرهنگ مواسات است

الان اصل عدالت در جامعه ما جا افتاده است لذا ما دنبال «راهکارهای عدالت» هستیم و داریم برای تحقق عدالت، بحث تربیتی انجام می‌دهیم. اما برخی به ما ایراد می‌گیرند که «چرا بحث تربیتی می‌کنی؟ چرا بحث عدالت خواهانه اجتماعی نمی‌کنی؟» جامعه ما الان برای راهکارهای عدالت آماده است و یکی از راهکارهای عدالت، همین موضوع مواسات است.

ما الان باید سراغ مفهوم مواسات برویم و به لحاظ زمانی هم الان وقت پرداختن به آن است. البته مواسات نه به معنای اخلاقی، بلکه مواسات به معنای سیاسی. همان‌طور که گفته می‌شود علی (ع) در حق پیامبر (ص) حق مواسات را انجام داد. حالا شما ببینید کدام یک از مسئولین ما، حق مواسات را نسبت به رهبر انقلاب، انجام داده‌اند؟ مواسات صرفاً یک مفهوم اخلاقی نیست، بلکه به شدت یک مفهوم سیاسی است. مسئولین باید نسبت به رهبری، مواسات داشته باشند، باید ببینند رهبری از آنها چه چیزی خواسته و چه انتظاری دارد و آن را انجام بدهند. باید از راهبردهایی که ایشان تعیین کرده است (مثلاً در زمینه اقتصاد مقاومتی و...) تخطی نکنند.

گاهی خدا از انسان یک مالی طلب می‌کند و کینه‌های دلش بیرون می‌ریزد

آنچه تا اینجا گفته شد مرور و چکیده‌ای از مطالب گذشته بود. حالا با نگاه به آیاتی از قرآن کریم، بحث مان را ادامه می‌دهیم. کسانی که در جریان بحث امساک و حفظ دارایی‌ها و بحث انفاق و پرداخت، بودند شاید این آیات را شفاف‌تر ببینند. قرآن در سوره محمد (ص) در آیات ۳۶ تا ۳۸ می‌فرماید: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ» دنیا بازی است، بیهوده است، اگر ایمان و تقوا داشته باشی خدا اجرت را می‌دهد. خدا نمی‌خواهد مالت را بگیرد، نترس! «إِنْ يَسْئَلْكُمْ مَتَاعًا فَبِخْلُوا وَ لَا يَخْرُجْ مِنْكُمْ» اگر هم یک وقتی بخواهد مالی از تو طلب کند، یعنی از تو یک مقدار پول بخواهد بگیرد و اصرار کند، «تَبْخُلُوا» بخل می‌ورزید «وَ يُخْرِجْ أَمْوَالَكُمْ» و این کینه‌های دلتان بیرون می‌ریزد.

چه خبر است؟ مگر چه چیزی از تو خواستند؟ گفتند در راه خدا پول بده. البته این پول در حد یک مقدار صدقه‌ای که صبح می‌روی در صندوق کمیته امداد می‌اندازی نیست؛ فاجعه عمیق‌تر از این حرف‌ها است! خدایا، شما رسماً می‌گویید بخشی از درآمدها را بدهید! بله؛ به قول علامه طباطبائی، تو اصلاً برای جامعه کار می‌کنی، پول و درآمد تو مال خودت نیست، مال خداوند است. خدایا! این حرفی که شما داری اینجا می‌زنی خیلی سنگین است. برای همین هم «يُخْرِجْ أَمْوَالَكُمْ» کینه و نفرت پیدا می‌کنی، کینه‌هایت بیرون می‌آید.

در آیه بعدی می‌فرماید: «هَآئِنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ وَ اللَّهُ الْعَنِي وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (محمد / ۳۸) تا خدا می‌خواهد یک انفاقی در راه خدا بکنید بعضی‌های تان بخل می‌کنید. حالا برخورد قهرآمیز خدا را ببینید، می‌فرماید: «وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ» اگر کسی بخل بورزد به خودش بخل می‌کند، یعنی بخل می‌ورزد که سودی به خودش نرسد. او چقدر نادان است! «وَ اللَّهُ الْعَنِي وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» خدا که از پول تو بی‌نیاز است. امام صادق (ع) فرمود: هرکسی فکر کند امام نیازمند این پول‌ها است کافر است. (مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ؛ کافی / ج ۱ / ص ۵۳۷) خدا غنی است، شما فقیر هستید.

قسمت پایانی این آیه، خیلی برای ما ایرانی‌ها جالب است، می‌فرماید: «وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» اگر پای انفاقی که من به شما می‌گویم، درست رفتار نکنید، من یک قوم دیگر را جای شما می‌آورم و آنها دیگر در انفاق، مثل شما نیستند. در روایت‌ها اشاراتی هست درباره این قومی که خدا جای آنها می‌آورد، اینها ایرانی‌های آخرالزمان هستند. خیلی جالب است وقتی خدا می‌خواهد ما را صدا بزند با انفاق مان ما را صدا می‌زند.

امام باقر (ع): اگر در پرداخت مال به هم، بخیل باشید، پای جان که وسط آمد، بخل تان بیشتر است

امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِحْتِهَادُ فِي التَّوَاصِلِ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاوُفٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - رُحَمَاءَ بَيْنَكُمْ مُتَرَاحِمِينَ مُعْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)» (کافی / ج ۲ / ص ۱۷۴) مسلمین باید برای توأصل و ارتباط داشتن با هم تلاش بکنند، باید برای مهرورزی به همدیگر کمک کنند، مواسات داشته باشند، همدیگر را کمک کنند همان‌طور که خدا دستور داد «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» باشند، به حدی که اگر نتوانند به هم کمک کنند غمگین بشوند. باید همان‌طوری باشند که یاران پیامبر (ص) بودند، کسانی که از مکه به مدینه مهاجرت کردند و خانه نداشتند، مردم مدینه آنها را در خانه خود ساکن کردند؛ یک اتاق برای خودش، یک اتاق هم برای برادر مسلمانش.

کمک کردن را فقط صدقه دادن معنا نکنید، بروید دور هم جمع شوید و با رفقای خود یک کسب و کار راه بیندازید. کسی که عرضه اش کمتر است در کنار تو که عرضه ات بیشتر است با هم کار کنید. ببینید انتظارات امام صادق (ع) از ما در چه حدی است؛ ایشان می خواهد ما هم مانند مسلمانان مدینه در صدر اسلام، مواسات کنیم.

یک روایت دیگر می خوانم که دست مایه گریه باشد، هرکسی گفت «من حسینی هستم» این روایت را گوش بدهد. هرکسی از این روایت به هم ریخت در خانه امام حسین (ع) برود. بُرید عَجلی می گوید به امام باقر (ع) گفته شد آقا شما در کوفه یار زیاد داری، اگر امر کنی اینها اطاعت می کنند. یعنی چرا قیام نمی کنی؟ حضرت فرمود: شما دست در جیب همدیگر می کنید که راحت پول های همدیگر را بردارید؟ گفت: نه این طوری با هم ندار نیستیم. چند لحظه تأمل کنید، این همان حرف خطرناک است. «خدایا! من عاجز هستم، من نمی توانم...» وقتی گفت راحت دست در جیب همدیگر نمی کنیم، حضرت فرمود: «فهم بدمائهم اِخْل» (اختصاص شیخ مفید/ص ۲۴) اینها پای خون که وسط بیاید، بخل شان بیشتر است، اینها به درد من نمی خورند که با ایشان قیام کنم. کسی که پول نمی دهد، جان هم نمی دهد.

یک مصداق دست در جیب هم کردن، همین است که بیایید شریک بشویم و کار کنیم. بنده چند سال است می گویم مسجدها و هیئتها، پول های تان را روی هم بریزید و تعاونی بزنید. تا کی می گویی «تنهایی کار کنم و سودش را خودم ببرم.» می خواهیم سرمایه ها را روی هم بریزیم، کار کنیم. جهاد به اموال در آیه های متعدد قرآن مقدم بر جهاد به انفس است. می دانید معمولاً در قرآن این طوری است «جاهدوا بأموالهم و أنفُسِهِمْ» سخن امام باقر (ع) تفسیر همین آیات است. از دبستان، تعاونی کار کردن را به بچه ها یاد بدهید، البته تعاونی بر اساس الگوی اخوت که آقای شاه آبادی (ره) مطرح کرده اند.

تمدن مبتنی بر اتفاق اگر بالای سرش «ولّی» نباشد، ایجاد نمی شود

امام باقر (ع) در روایت دیگری می فرماید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ» (کافی/ج ۲/ص ۱۸) زکات همان پرداخت است و انواع و اقسام پرداخت را در بر می گیرد، تو هرچه داری زکات دارد؛ مثلاً زکات علمت این است که به دیگران یاد بدهی. احادیث بسیار زیادی در مورد زکات هست که سبک زندگی تو را دقیق تنظیم می کند، نظام و ساختار منتج به عدالت را هم طراحی می کند. امام باقر (ع) به زراره می فرماید: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز و زکات و حج و صوم و ولایت.

زراره پرسید کدام برتر و مهم تر است؟ من از هرکسی که می گوید «کدام مهم تر است؟» خوشم می آید، چون آدم فهمیده ای است! زراره گفت: کدام مهم تر است؟ حضرت پاسخ داد: «فقال الولاية افضل» ولایت مهم تر است؛ «لأنها مفتاحهن» برای اینکه ولایت مفتاح است، مفتاح یعنی از اینجا شروع می شود. خواهش می کنم عدالت خواهی را از اطاعت و تبعیت از ولایت فقیه شروع کنید، آغازش از اینجا است. «و الوالی هو الدلیل علیهن» والی راهنمای بقیه است؛ ولی است که راهنمای زکات است. همه این تمدن مبتنی بر اتفاق را که صحبت کردیم، اگر ولی بالای سرش نباشد ایجاد نمی شود، فایده ندارد. شما هنوز نتوانستی مسئولین را به خط کنی تا با رهبری، مواسات داشته باشند، پس دنبال چه هستی؟! بزرگ ترین ظلم ها اینجا اتفاق می افتد.

رهبر انقلاب: اگر عدالت از عقلانیت و معنویت جدا شد دیگر عدالت نیست

جملاتی از سخنرانی‌های مقام معظم رهبری را برای شما بخوانم؛ ناظر به همین حرف‌هایی است که بیان کردیم. ایشان می‌فرمایند: «اصلاً عدالت چیست؟ به حسب ظاهر مفهوم ساده‌ای است، و همه می‌گویند و آن را تکرار می‌کنند، منتها در مصداق و در عمل، رسیدن به عدالت خیلی دشوار است، همان نکته‌ای که امیرالمؤمنین (ع) درباره حق فرموده است: «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَّاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ» در مورد عدل هم عیناً همین طور است. چون عدل هم حق است و اصلاً از هم جدا نیستند. به یک معنا حق همان عدل است، عدل همان حق است. توأصفش آسان است، اما در عمل، رسیدن به عدالت مشکل است. حتی شناختن موارد عدالت و مصادیق عدالت هم گاهی خیلی مشکل است، کجا عدالت است؟ کجا بی‌عدالتی است؟» (بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۰۸/۰۶/۱۳۸۴)

این جملات را آوردم برای آنکه برخی درباره صحبت‌های بنده گفتند: «تو گفتی عدالت معمولاً معطوف به مقابله با دزدی‌ها می‌شود!» درحالی‌که معلوم است مصادیق عدالت محدود به اینها نمی‌شود.

رهبر انقلاب در ادامه کلام فوق می‌فرماید: «من نمی‌خواهم الان عدالت را تعریف کنم که چیست، تعریف‌های کلی و عمده‌ای از عدالت شده، تقسیم عادلانه امکانات و از این قبیل حرف‌ها که درست هم هست و محتاج تدقیق و ریزبینی هم هست. یعنی شما در هریک از بخش‌های تان واقعاً باید ببینید عدالت چیست و با چه چیزی حاصل می‌شود؟ من می‌خواهم این نکته را هم عرض کنم، اگر بخواهیم عدالت به معنای حقیقی خودش در جامعه تحقق پیدا کند، با دو مفهوم دیگر به شدت در هم تنیده است؛ یکی مفهوم عقلانیت است، دیگری معنویت. اگر عدالت از عقلانیت و معنویت جدا شد دیگر عدالتی که شما دنبالش هستید نخواهد بود. اصلاً عدالت نخواهد بود.» مثلاً بعضی‌ها که خود را طرفدار عدالت می‌دانند، تهمت می‌زنند و ناسزا می‌گویند و تقوا را رعایت نمی‌کنند؛ این هم می‌شود عدالت جدای از معنویت و عقلانیت!

ایشان می‌فرماید: «عقلانیت به خاطر این است که اگر عقل و خرد در تشخیص مصداق عدالت به‌کار گرفته نشود، انسان به گمراهی و اشتباه دچار می‌شود؛ خیال می‌کند چیزهایی عدالت است در حالی که نیست. و چیزهایی را هم که عدالت است گاهی نمی‌بیند. بنابراین عقلانیت و محاسبه یکی از شرایط لازم رسیدن به عدالت است» (بیانات ۰۸/۰۶/۱۳۸۴)

رهبر انقلاب: لازمه مردم‌سالاری دینی مشارکت مردم در همه عرصه‌هاست / اگر بسیج وارد اقتصاد بشود، اقتصاد می‌شود مردم‌سالار

در سخن دیگری از ایشان، خطاب به پژوهشگاه‌ها، اساتید دانشگاه این را بیان می‌فرماید: «اقتصاد مقاومتی را مطرح کردیم، همه هم از صدر تا ذیل تأیید می‌کنند و تصدیق می‌کنند. خب اشکال کجاست؟ یک گره علمی وجود دارد، این گره علمی را چه کسی باید باز کند؟ یا مسئله اشتغال، اشکال کجاست؟ چرا نمی‌شود؟ خب یک اشکال علمی دارد، لابد یک اشکالی در کار است، گرهی هست، این گره، گره علمی است این کجا باید باز شود؟ در دانشگاه. یا بحث آسیب‌های اجتماعی است، بحث عدالت اجتماعی است که این همه حرف عدالت اجتماعی را همه می‌زنیم، این همه راجع به عدالت اجتماعی می‌گوییم، جزء واضحات و مسلمات است، حالا تحقق پیدا کرد عدالت اجتماعی؟ ضریب جینی روز به روز بالاتر رفته است.» از آن سالی که ایشان این مطلب را فرموده‌اند سه سال می‌گذرد، و همین الان خیلی بیشتر از سه سال پیش، بالاتر رفته است. «بدتر شده است، چرا؟ علت چیست؟ این

فکر درست، این خواست درست، این هدف درست (یعنی عدالت) چرا در کشور تحقق پیدا نمی‌کند؟»

مقام معظم رهبری حدود چهار سال پیش فرمودند «مردم‌سالاری دینی لازمه‌اش مشارکت مردم در همه عرصه‌ها است. مشارکت مردم فقط این نیست که مردم پای صندوق‌های رأی بروند، مردم باید در همه عرصه‌ها مشارکت کنند، مثلاً مردم باید در اقتصاد مشارکت جدی داشته باشند، این می‌شود مردم‌سالاری دینی در بخش اقتصاد.» و بعد فرمودند: «بسیج، تحقق مردم‌سالاری دینی است. بسیج در همه عرصه‌ها مظهر مردم‌سالاری دینی است؛ اگر چنانچه بسیج وارد اقتصاد بشود، اقتصاد می‌شود مردم‌سالار» (۰۳/۰۹/۱۳۹۵) یعنی بسیج باید برای مشارکت مردم در اقتصاد، تلاش بکند، و البته بسیج هم پای کار آمده و اخیراً اقدامات خوبی در این زمینه انجام داده است.

علامه طباطبائی تمدن غرب را «تمدن توحش» می‌داند

حالا به سراغ قسمت دوم بحث می‌رویم؛ ما در مقابل تمدن اسلامی که بر مبنای انفاق است، یک تمدنی داریم که بر مبنای امساک است. اول تمدن بر مبنای امساک را به شما معرفی کنم.

علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید: «در داوری نسبت به جوامع متمدن معیار صلاح و فساد را نباید افراد آن جامعه قرار داد و نباید افراد آن جامعه را با افراد جامعه دیگر سنجید. اگر دیدیم که مثلاً مردم فلان کشور غربی در بین خود، چنین و چنان هستند... (و بعد ایشان مثال می‌زنند و می‌فرمایند) مثلاً رفتاری مؤدبانه دارند، به یکدیگر دروغ نمی‌گویند، و مردم فلان کشور شرقی و اسلامی این‌طور نیستند، نمی‌توانیم بگوییم پس به‌طور کلی جوامع غربی از شرقی‌ها بهتر هستند. بلکه باید شخصیت اجتماعی آنان را و رفتارشان را با سایر جوامع معیار قرار داد. باید دید فلان جامعه غربی که خود را متمدن قلمداد کرده، رفتارشان با فلان جامعه ضعیف چگونه است؟ خلاصه باید شخصیت اجتماعی او را با سایر شخصیت‌های اجتماعی عالم سنجید.» علامه طباطبائی معتقد است ما یک چیزی داریم به نام فرد، یک چیزی هم داریم به نام جامعه، برای جامعه اصالت قائل هستند، می‌گویند جامعه برای خودش شخصیت دارد، در قرآن هم جامعه مرگ و میر دارد، صفت بر آن بار می‌شود، دستور دارد، احکام دارد.

بعد می‌فرماید: «باید شخصیت اجتماعی او را با شخصیت‌های اجتماعی عالم سنجید. آری، در حکم به اینکه فلان جامعه صالح است یا طالح، ظالم است یا عادل، سعادت‌مند است یا شقی، باید این روش را پیش گرفت. متأسفانه فضایی غرب‌زده ما همان‌طور که گفتیم از این معنا غفلت ورزیده‌اند و در نتیجه دچار خلط و اشتباه شده‌اند. در حالی که اگر جامعه غرب را یک شخصیت می‌گرفتند (و به تعبیر بحث ما، یک تمدن در نظر می‌گرفتند) و آن وقت رفتار آن شخصیت را با سایر شخصیت‌های جهان می‌سنجیدند معلوم می‌شد که از تمدن غربی‌ها به شگفت در می‌آیند یا از توحش آنها؟! اینجا رسماً علامه طباطبائی می‌فرماید «تمدن غرب، تمدن توحش است» ما هم در عاشورا برای وحشی‌گری‌ای که با خیمه‌های اَباعبدالله‌الحسین (ع) انجام دادند گریه می‌کنیم و باید بیزید زمانه خود را بشناسیم.

چگونه ممکن است طبیعت انسانیت رضایت دهد که یک طایفه به نام متمدن بر سر دیگران بتازند؟!

علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید: «به جان خودم سوگند اگر در تاریخ زندگی اجتماعی غربی‌ها را از روزی که نهضت اخیر آنان آغاز شده (احتمالاً منظور علامه، همان رنسانس است) مورد مطالعه دقیق قرار می‌دادند و رفتاری که با سایر امت‌های ضعیف و بی‌نوا کردند مورد بررسی قرار می‌دادند، بدون کمترین درنگی حکم به توحش آنان می‌کردند و می‌فهمیدند که تمام ادعاهایی که می‌کنند و خود را مردمی بشردوست و خیرخواه و فداکار معرفی

نموده و این طور وانمود می‌کنند که در راه خدمت به بشریت از جان و مال خود مایه می‌گذارند، همه‌اش دروغ و نیرنگ است و جز به بند کشیدن ملل ضعیف هدفی ندارند. و تمام هدف‌شان این است که از هر راه که بتوانند بر آنها حکومت بکنند؛ یک روز از راه قشون‌کشی، مداخله نظامی، روز دیگر استعمار، روز دیگر ادعای مالکیت یا به‌عنوان حفظ منافع مشترک... هیچ انسانی که سلامت فطرتش را از دست نداده هرگز به خود اجازه نمی‌دهد چنین جوامعی را صالح بخواند و یا آنان را سعادتمند بیندارد، هرچند که دین نداشته باشد. چگونه ممکن است طبیعت انسانیت رضایت دهد که یک طایفه به نام متمدن و تافته جدا بافته بر سر دیگران بتازند، مایملک آنان را تاراج نموده، خون‌شان را مباح، عرض و مال‌شان را به یغما ببرند و راه به بازی گرفتن همه شئون و حیات آنها را هموار بسازند؟ و بلایی سر مردم بیاورند که حتی انسان‌های قرون اولیه هم یک همچین بلاهایی را ندیدند...»

علامه طباطبائی (ره) یک فیلسوف بود ایشان بی‌سند و بدون استدلال حرف نمی‌زند، می‌فرماید: «سند ما در همه این مطالب تاریخ زندگی این امت‌ها و مقایسه آن با جنایاتی است که ملت‌های ضعیف امروز از دست این به اصطلاح متمدن‌ها می‌بینند و از همه جنایات‌شان شرم‌آورتر این جنایات است که با منطق زورگویی جنایات خود را اصلاح نامیده‌اند.»

آیت‌الله بهجت: دست‌گدایی به یک عده وحوش و درنده‌ها دراز می‌کنیم!

حالا به سراغ سخنان آقای بهجت (ره) برویم. آقای بهجت می‌فرماید: «حالا اصلاح فعلی ما در چیست؟ همان در برگشت از کارهایی که ما می‌دانیم در داخل یا خارج انجام می‌دهیم، با خارجی‌ها ارتباط پیدا می‌کنیم، ارتباطی که بر له آنها است، نه ارتباطی که بر له ما باشد». آقای بهجت می‌فرماید ارتباط ما با خارجی‌ها به نفع آنها است.

بعد می‌فرماید: «دست‌گدایی به یک عده وحوش، حیوانات، درنده‌ها دراز می‌کنیم. میل داریم به ما قرض بدهند.» در یک سخن دیگری می‌فرماید: «عجب اینکه کفار در مقام هدایت و ارشاد ما پیشنهاد صلح و سازش به ما می‌دهند، مانند عالم اخلاقی که با فرد جاهل و ضعیف اخلاقی روبرو است می‌خواهد او را راهنمایی کند.» ایشان همچنین می‌فرماید «اگر حیوانات وحشی اسلام و ایمان بیاورند بعید نیست، ولی اینها از وحوش هم پست‌تر هستند.» اگر همه این مطالب را می‌دانستند اوضاع ما این طور نبود.

امام (ره): با این تمدن غرب که از توحش بدتر است، می‌خواهیم چه بکنیم؟

حالا به سراغ کلمات حضرت امام (ره) برویم، ایشان می‌فرماید: «آنچه که به نظر من مهم است این است که در زمان این پدر و پسر نالایق (یعنی شاه‌های پهلوی) ما را همچون مؤمن به غرب کردند که حاضر نیستیم غیر از مطالب غرب چیزی را قبول بکنیم. جوان‌های ما تقریباً خیلی‌های‌شان این طور شده‌اند. از یک ایرانی متحول شده‌اند به غربی. این یک خطری است برای یک کشوری که اصلاً خودش را دیگر قبول نداشته باشد... باید بنشینیم حساب کنیم ببینیم که آیا این پیشرفت‌ها (یعنی پیشرفت‌های غربی‌ها) رو به تمدن دارد می‌رود یا رو به توحش دارد می‌رود؟ من تعبیرم این است، آمریکا و سایر این دُول غربی و شرقی، اینها ترقیاتی که کرده‌اند به این معنا که انسان‌ها را دارند حیوان درنده بار می‌آورند، تمام این کارهایی که کرده‌اند برای درندگی است.» (صحیفه امام/ ج ۸ / ص ۱۰۰) ببینید چقدر کلمات این سه بزرگوار شبیه همدیگر است.

ایشان در سخن دیگری می‌فرماید: «این چیزهایی که در ممالک دیگر شما خیال می‌کنید در تمدن است، وقتی درست تأمل می‌کنید تمدن نیست، بلکه به توحش نزدیک‌تر است.» (صحیفه امام/ ج ۸ / ص ۳۰۹) دوباره در یک

کلام دیگری می‌فرماید: «ما می‌خواهیم چه بکنیم که با این تمدنی که از توحش بدتر است، این تمدنی که حیوان بیابان در رفتارشان از آنها بهتر است. ما می‌خواهیم چه بکنیم؟ می‌خواهیم به این تمدن برسیم؟» (صحیفه امام / ج ۱۲/ص ۳۷۸)

امام (ره): تا غرب زده‌ها از این مملکت نروند یا اصلاح نشوند به استقلال نخواهید رسید؛ اینها نمی‌گذارند

بعد می‌فرماید «ما از شری رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شرّ تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت.» (صحیفه امام / ج ۱۵ / ص ۴۴۶) ببینید همان امام مثبت‌نگر، همان امامی که می‌گوید ما قله‌های عالم را فتح می‌کنیم و می‌گویید ما قدرت داریم و... این امام، فقط در یک زمینه اظهار کرده است «به این سادگی از شرشان خلاص نمی‌شویم» و آن هم غرب زده‌ها هستند. غرب زده یعنی کسی که عاشق این تمدن توحش است. بنده کل صحیفه امام را خوانده‌ام و دارم به شما گزارش می‌دهم.

در یک سخن دیگری می‌فرماید: «از بیماری که پنجاه و چند سال به بیماری او کمک کردند و خائنین دامن زدند، نباید متوقع بود که به مجرد اینکه [اینها] دامن زنها خارج شدند، بیمار فوراً صحیح بشود. این بیماری که در جامعه ما از غرب پیدا شده است، از ممالک خارجی که می‌خواستند همه چیزمان را ببرند، این بیماری غربی را توقع نداشته باشید که با هشت ماه یا با هشت سال یا با بیست سال رفع بشود.» (صحیفه امام / ج ۱۰ / ص ۳۸۸) جالب اینجاست که غرب زده‌ها بعد از حدود بیست سال از این کلام امام، با شعارهایی صریحاً به صحنه آمدند.

بعد می‌فرماید «... شما بخواهید که فوراً این بیمارها سالم بشوند، یا این بیمارها را کنار بگذارید و سالم پیدا بکنید، این توقع غیر معقولی است. من می‌دانم که در همه قشرها، و خصوصاً در مراکز تعلیم و تربیت که بیشتر خارجیها عنایت داشتند به نگهداری آنها در یک سطح معینی، یا منحرف کردن آنها از آن راهی که باید بروند.» بعد می‌فرماید: «و تا این غرب زده‌هایی که در همه جا موجودند از این مملکت نروند یا اصلاح نشوند، شما به استقلال نخواهید رسید. اینها نمی‌گذارند» (صحیفه امام / ج ۱۰ / ص ۳۹۱)

امام در یک جمله دیگری می‌فرماید: «بشکنند قلمهایی که برای اینها دارد کار می‌کند! و بشکنند زبانها و بپزد زبانهایی که به نفع اینها دارد صحبت می‌کند و ملت را می‌خواهد تباه کند.» (صحیفه امام / ج ۱۰ / ص ۳۹۱) شما بروید صدر و ذیل این کلمات را بخوانید. در جای دیگری می‌فرماید: «آقا، امروز مملکت ما غرب زده است که از زلزله زده بدتر است... غرب زده‌ها را کنار بگذارند؛ عده‌شان خیلی زیاد هم نیست، اما فضولی‌شان زیاد است؛ عده زیاد نیست، ادعایشان زیاد است.» (صحیفه امام / ج ۸ / ص ۱۷۷)

امام می‌فرماید: «همه غرب زدگیها ظلمت است. اینهایی که توجهشان به غرب است، توجهشان به اجانب است، قبله‌شان غرب است، رو به غرب توجه دارند، اینها در ظلمات فرو رفته‌اند؛ اولیایشان هم طاغوت است» (صحیفه امام / ج ۹ / ص ۴۶۰) امشب قبل از خواب به سنت پیغمبر (ص) آیت الکرسی را بخوانید؛ در آخر این آیات آمده است: کسانی که اولیاءشان طاغوت است مخلد در عذاب هستند. (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ هُمُ الظَّالِمُونَ) يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

با غرب زده‌ها در مملکت باید چه کنیم؟

با این با غرب زده‌ها و غرب پرست‌ها باید چه کنیم؟ مجلس شورای اسلامی از اینها فاصله بگیرد، خواهش می‌کنم یک کمیسیون تشکیل بدهید و هرچه قوانین غرب زده هست، پیدا کنید و آنها اصلاح کنید.

یک نفر سال‌ها پیش در مصاحبه‌ای گفته بود که «من با یک اصلاحاتی، برخی از قوانین مربوط به خانواده را از قوانین فرانسه و انگلستان آوردم در مجلس تصویب کردم، مجلس قبول نمی‌کرد، به زور تصویب کردیم، شورای نگهبان هم رد می‌کرد، این قدر اصرار کردم که آنها هم متقاعد شدند...» امیدواریم مجلس بتواند این قوانین را درست کند. اینها ریشه‌های بی‌عدالتی است. خانواده را به جایی تبدیل کردند که در آن مواسات نیست، این آمار کم فرزندان مال همین است. می‌گوید چرا من فدای یکی دیگر بشوم و خودم را پیر کنم؟! بخل می‌ورزد که بچه‌دار بشود. ببینید فرهنگ امساک و تمدن امساک با ما چه کرده است!

زکریا گفت: خدایا به من هم یک فرزند بده؛ فرزند خوبی که در راه تو شهید بشود...

جوان‌های عزیز! اگر شما به خاطر امام زمان و رضایت دل مولای‌تان ازدواج کنید و فرزند بیاورید، اتفاق دیگری در جامعه خواهد افتاد. در سوره آل عمران، قصه مادر حضرت مریم را بخوانید، یک معجزه الهی است. یک مادر گفت: خدایا! بچه‌ام را نذر تو کردم... بچه‌اش دختر بود، گفت: او که دختر است، اگر من بخواهم وقف تو کنم باید پسر باشد، ولی هرچه تو می‌گویی. خدا می‌فرماید: قبول کردم. (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ...؛ آل عمران/۳۷) آن دختر شد، حضرت مریم و فرزندش هم شد حضرت عیسی علیهما السلام.

حضرت زکریا می‌گوید: هر موقع می‌آمدم می‌دیدم کنار مریم در محراب، میوه است، گفتم: اینها را از کجا آوردی؟ گفت: اینها را خدا از بهشت می‌فرستد. «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (آل عمران/۳۸) اینجا بود که زکریا گفت: خدایا! به ما هم یک فرزند بده. خدایا! وقتی با دعا بچه می‌دهی عجب بچه‌ای می‌شود. خداوند می‌فرماید من به زکریا هم پسری دادم، وقتی خدا فرمود مستجاب کردم، زکریا گفت خدایا من که پیر هستم، زخم که دیگر بچه‌دار نمی‌شود... فرمود: تو از من خواستی، من هم به تو فرزند می‌دهم.

تا اینجا داستان در قرآن هست، از اینجا به بعدش در روایت آمده است. زکریا عرضه داشت خدایا! پس حالا که می‌خواهی به من فرزند بدهی فرزند خوبی بده که در راه تو شهید بشود، سرش را ببرند جلوی من بگذارند، من داغ این فرزند سر بریده در دلم بنشیند، می‌خواهم با پیغمبر آخرالزمان که سر حسینش را از بدن جدا می‌کنند هم دردی کنم. (زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرِيْلُ فَعَلَّمَهُ... ثُمَّ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقْرُبُ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكَبِيرِ وَاجْعَلْهُ وَارثًا وَصِيًّا وَاجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَفْتِنِي بِحُبِّهِ ثُمَّ فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تُفَجِّعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بَوْلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى وَفَجَّعَهُ بِهِ؛ کمال الدین/۲/۴۶۱)

خداوند به او، یحیی را داد، چه یحیی نازنینی! کار به جایی رسید که دشمن سراز بدن یحیی جدا کرد، سرش را داخل تشت گذاشتند، زکریا نگاه می‌کرد می‌گفت حسینم... حالا بگذارید من برای حضرت زکریا روضه بخوانم؛ سراز بدن یحیی تو جدا کردند اما بچه‌هایش را اسیر بیابان‌ها نکردند. بچه‌هایش را تازیانه نزدند، خیمه‌هایش را غارت نکردند... یحیی تو کجا و حسین پیغمبر(ص) کجا...